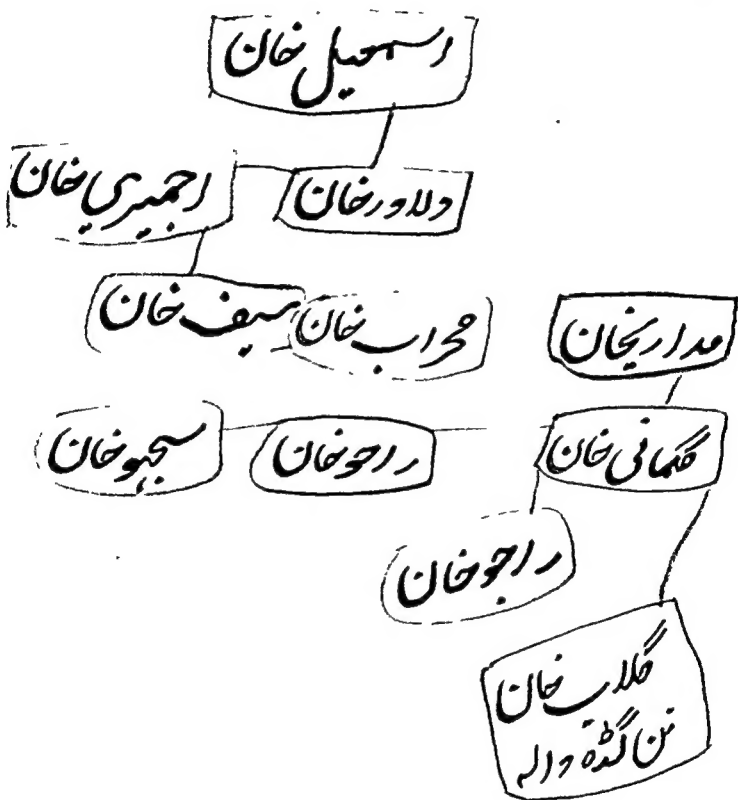


ساکن قصبه چو چنونی بتاریخ ماه رمضان المبارک
سنه ۱۲۹۴ هجری بنوی مطابق سنه ۱۳۰۴ و دیگر ماه بدی سنه ۱۳۰۴
بها حدن سنه بمقام جوده پور نقل از کتاب عبد اللطیف
جیحیب بن حاجی نجم الدین جیحیب مرحوم تمام شد
به دستخط کمترین عبدالشکور به اجرت بیع بمریت روحیہ نوشته شد

کتاب کراچی بانو لکس حجاب

تالیف ۱۲۵۰ سر دسر ۱۵۰۰
موسیقی

مداربخان از دوی گمانی خان از دوی سپهران
 شدند گلاب خان و راجو خان و راجو خان و
 سپهر خان که در بهادران رسالدار می کند
 سپهر راجو خان مذکور است نقش شریف



اما حاجی بدخان بن احمد خان را اولاد کثیر است
 که در موضع شیخ نسر و غیره می مانند و سپهر خان وکیل
 در نسل دوی بود و اولاد بدخان را راجا بدخانی
 نام شد نسله شجره الامین تصنیف حاجی نجم الدین

و قمر الدین شاه بزرگ و متایخ وقت خود کامل
بودند و در خاندان نقشبندیہ ابوالعلا مہ کہ در سہ^{۱۴۴۰}
فوت شدند خالقہ او شان در بلدہ چہو بخون زیر کوه
مشہور است و او شان را اولاد نماند اما سالت خان
را اولاد بہت اما مہر علی شہید شد او را ہم نسل نماند
اما فتح خان بن دراب خان را پیر شد و لد ارخان از وی
پیر شد فوجدار خان از وی نابخون خان از وی نوراب
محمد خان و مائتی خان شدند اما محمد خان مذکور در بلدہ
حیدر آباد و کہن عروج بسیار یافت و نوراب شد اما و نیدار خان
بن دراب خان را ہم نسل بسیار است چنانچہ سردار خان
بن موچی خان خان را سالدار باشندہ قیام سرد و ثہوری
نسل وی بہت و پیرش سعادت خان عم مہجود است
اما حال رحمت خان بن دراب خان معلوم نشد
اما نقشب^{۱۴۴۰} ہم اولاد و انختیار خان رئیس

کہ اور اشش پسران شدند اول حسن خان

دویم بازید خان سیوم سحاب خان چہارم محمد خان
پنجم محمود خان ششم فیروز خان کہ اولاد ہر یکی ازین شش

پسران را بنام جد خود می گویند یعنی حسن خانی و بازید خانی

و سحاب خانی وغیرہ اما محمد خان بن اختیار خان را

شش پسران شدند اولی دراب خان کہ نسل وی

دراب خانی گویند و دویم بہار خان کہ نسل او را بہار خانی

گویند سیوئم مانی خان چہارم محبت خان کہ نسل

او را محبت خانی گویند پنجم سیف خان ششم

امراؤ خان زیر کہ بوسف خانی و امراؤ خانی نسل

اوشانند اما دراب خان بن محمد خان بن اختیار خان

بن احمد خان بن نوراب محبت خان را پسران

بودند میر خان و فتح خان و دیندار خان و راحت خان

اما میر خان بن دراب خان را پسر شد علی خان کہ

از وی پسر شد خمرالدین خان و سالت خان و مرغان

شیخاوت راج جو پختون گزفته بود و نقش انیت

نور بخش خان ثانی بن نور بیاور خان

سوادت خان

نور سلطان خان

اروح الدین خان

واحد خان

خاقل خان

ارحلامی خان را بعد فوت
و بی بجایش مقرر کردند

ذکر اولاد احمد خان بن نور محبت خان بن شهاب خان
بن نور مبارک شاه بدانکه احمد خان بن نور محبت خان
را چهار پسران شدند دولت خان و مجاهد خان و اسماعیل خان
و اختیار خان از انجمل دولت خان اولاد رفت و از
شبه پسران مذکور سل کثیر است و هر یکی بنام
جد خود مشهور اند چنانچه اولاد اختیار خان را اختیار خان
گویند و اولاد مجاهد خان را مجاهد خان گویند و اولاد
اسماعیل خان را اسماعیل خان گویند اما تفصیل اولاد
اختیار خان بن احمد خان بن نور محبت خان نیست

نواب شمس خان ثانی بن نواب بیاد خان |

آصف خان (حد سری و دکن) لال خان (نواب سلطان خان) مسازر خان

محمد خان شمس خان دولت خان خالص کامیاب خان ولد دار خان نامدار خان

اسعاد خان فتح خان کہ الحال و زسل نوابان جھوٹوں موجود است

فاہدہ بد آنکہ انچہ در پی بیٹان نوشتہ بود نقل کردہ ہم اما انچہ کہ صحیح روایت است کہ است کہ بعد از نواب شمس خان ثانی پسرش سلطان خان نواب شد و بعد از وی پسرش واحد خان و بعد از وی نواب فاضل خان کہ فاضل گئے، قلعہ بر کوہ جھوٹوں بنام خود او بنا کردہ است و بعد از وی نواب روح اللہ خان شد و چون اورا اولاد نہ ہو و خدای خان بن کامیاب خان را دوستار وی بستہ بجایش تقرر کردند اما اورا بخر نام نوابی نہ ہو و نیز کہ از روح اللہ خان پسا کر سار دکن

اما بعد از پدید آمدن کامیاب خان لواب شد و آنکه بر و هپول در
شادی قوم قایم خانیان بعد از ختم شادی و خفت
نوشه راگ قبایحان می سرایند و آن قوم بر و هپول
روپسای و جامهای و فیره میراثیان را انعام میدهند گویند
همین کامیاب خان را می سرایند و بعضی گویند که آن
قیام خان ثانی لوابی قیام خان لواب فتح پوری و الله اعلم بالصواب
الغرض این کامیاب خان را پسر شد خلاص خان که از وی
راج جهون رفت و او را پسر بود دولت خان و از وی
پسر شد شمس خان و از وی محمد خان و از وی سعادت خان
و از وی فتح خان پسر است تا سال که سکه بخری و دوازده
صد هشتاد و سه است موجود است و سکونت گاه او در قبه
دعایه است قریب ریواری و نام بره نوکر انگلیزان
است عبده رسالده اری دار و ولی منهد و است
اما نقی

بودند خفر خان نصیب خان محبت خان و بزرگ پش از
 همه نواب خفر خان نوشته است بوجه نوشته که خفر خان را یک پش
 نواب محبت خان و آن محبت خان را دو پش شدند اول
 بزرگ نواب بیاد رخا و دوم احمد خان را و رقیام را سه
 نوشته است که شهاب خان بن نواب مبارک شاه را پش بود
 محبت خان از نواب بیکن خان بن کمال خان بن مبارک شاه
 نوابی بخت گرفت و بعد از محبت خان مذکور پش خفر خان
 نواب شد و بعد از وی پش بیاد رخا بن خفر خان نواب
 شد و این هیچ است و بعد از وی پش شمس خان ثانی
 و الله اعلم بالصواب الغرض در پی بیابان نوشته است
 که محبت خان بن خفر خان بن شهاب خان بن نواب مبارک شاه
 را دو پش را شد پس همدان نواب بیاد رخا و خورو
 احمد خان که در نسل هر دو نوشته خود پش اما نفع از نیت
 هر دو رواست

از قصبه نویمان برای سلیم بیگن خان می آمد و در دل عداوت
 مبداءت چنانچه سابق ازین ذکر شده است آخر از خوف
 نواب بیگن خان در قحط پور نمرود نواب دُری دولت خان
 رفته سکونت گرفت و دختر خود را به قدن خان بن نابر خان
 بن دُری دولت خان منسوب کرده است فرات پسر کرد
 از کار رفته رفته نابر خان بن دُری دولت خان را
 برای حمایت طلبیده از نواب بیگن خان جنگ و جدل
 کرد و بیگن خان شهید شد و بنام محبت خان نوابی چوگون

مقرر شد نقشه ایشان اینست محمد خان بن قیام خان و

نواب شمس خان عالم خان نسل وی عالمیان (پهون خان)

نواب فتح خان احمد خان نواب میرزا (استاد خان) نواب محبت خان نسل وی پیران

نواب جمال خان جمال خان نواب جمال خان نواب جمال خان نواب جمال خان

نواب بیگن خان کبر خان نسل وی کبر خان نواب بیگن خان نواب بیگن خان نواب بیگن خان

ذکر نواب محبت خان بن شهاب خان بن نواب میرزا

بدانکه در پی بیایمان نوشته است که شهاب خان را سر پدر

و شہاب خان ہر دو پسران مبارک شاہ در فتح پور نرسد و نواب ،
 ڈوری دولت خان رفتند و بعد از چند روز ڈوری دولت خان
 حمایت اوشان کرده بعد از جنگ و جدل بسیار نوابی چوچون
 کمال خان و مانید و قصبہ نومان را بہ برادر خوروش ،
 شہاب خان بن نواب مبارک شاہ و مانید اما از نواب
 کمال خان را دو پسران شدند بزرگ نواب بیگن خان
 و خور و کبیر خان کہ نسل اورا کبیر خانی گویند اما نواب
 بیگن خان بعد از پدر خود بر سر نوبی چوچون نشست
 و حال اولاد وی معلوم نشدہ است کہ شد یا نہ اما و شہادت
 اورا نیست و ذکر کردہ خواہد شد اما شہاب خان بن
 نواب مبارک شاہ را دو پسر بیٹان اسم پسران نوشتہ ،
 اند خضر خان و نصیب خان و محبت خان بزرگ از ہم
 محبت خان بود و رقیب اسم نوشتہ است کہ چون ،
 نواب بیگن خان بن کمال خان بن مبارک شاہ بر سر نوبی
 نشست محبت خان بن شہاب خان عم زاوہ وی

اما در بی بیایان نوشته است که نواب شمس خان را پس
مباری خان بود از وی یک پسر مبارک شاه این غلط فاش
است زیرا که در قیام راه هر جا نوشته است که مبارک
پسر نواب شمس خان بود از شکم دختر رادو بود و چون
پدرش فوت شد فتح خان پسر نواب شمس خان بر نوابی
مقرر شد و برادر دو مات خود را که مبارک شاه بود چیزی نداد
بعده بواسطه نواب جلال خان فتح پوری مبارک شاه نوابی
چون چگونگی گرفت چنانکه قبل ازین ابن احوال در ذکر نواب
جلال خان بن فتح خان بن نواب تاج خان بن قیام خان
نوشته شده است پس تحقیق شد که مباری خان پسر شمس خان
نبود و نواب مبارک شاه را و و پس از نواب کمال خان
و خورشید شهاب خان اما نواب کمال خان که بعد از شهاب و تپه
نواب چگونگی شد یعنی چون محمد خان بن فتح خان بن شمس خان
بن محمد خان بن قیام خان عم خود مبارک شاه را شهید کرده
خود بر سند نوابی چگونگی نشست پس کمال خان

دینست کہ محمد خان بن نواب قیام را سے پسران ابووند اول
 نواب شمس خان و دوم عالم خان کہ نسل وی عالم خان گویند
 و سوم بیہون خان کہ نسل اور را بیہون گویند و بوقت بجائی
 بیہون خان ابراہیم خان نوشتہ اند شاید بن نام باشد
 و بیہون خان شد با ابراہیم خان پسر بیہون خان باشد و البتہ
 اعلم بالہو و ابیہون و نسل او ہستند اما نواب شمس خان
 را چہار پسران ابووند اول بزرگ از ہمہ از شکم و خمر
 بادشاہ بہلول لودوی سلطان و بہلی فتح خان شد و از فتح خان
 مذکور پسر شد محمد خان بعدہ حال نسل وی بخفی نقل نہ رسیدہ
 گذارنی قیام را سے و دوم از شکم و خمر را و چہم را اٹھورن
 انہل والی گھم پور بہار شاہ شد سوم احمد خان و اور را پسر شد
 جمال خان کہ نسل اور را جمال خانی گویند چہارم ہاشم خان کہ
 بھفے اور را ہاشم خان نوشتہ اند نسل اور را ہاشم خانی
 گویند اما بن تحقیق نشد کہ احمد خان و ہاشم خان از کد را سے
 ماوراند و یا از و خمر را و جو و اند یا از و گیر و البتہ اعلم بالہو

که بعد از وی نواب جهونشن شد بد آنکه مبارز خان اصف خان
لال خان نقشب

نواب شمس خان ثانی بن بیادر خان بن ختیر خان بن محبت خان بن شهاب خان
بن مبارک شاه بن شمس خان بزرگ بن محمد خان بن قیام خان

لال خان نواب سلطان خان مبارز خان اصف خان

فایده بدانکه احوال نوابان قایم خانیان جهونشن از نواب محمد خان
بن نواب قیام خان مرحوم تا نواب شمس خان ثانی بن نواب بیادر خان بن
نواب خضر خان بن نواب محبت خان بن نواب شهاب خان بن نواب
مبارک شاه بن نواب شمس خان بزرگ بن نواب محمد خان بن قیام خان
مرحوم از قیام را سه نقل کرده ام و آن احوال صحیح است و این
نواب شمس خان ثانی در عهد نواب اصف خان خج پوری پد نوبت خان
مصف قیام را سه بود چنانچه سابقین بن جانش گذشت است
و بعد از شمس خان ثانی تا نواب روح الله خان خاتم الحکومت
و نبات آنچه که نوشته ام از بعضی مردمان معتبرین شنیده نوشته ام
و الله اعلم بالهواب اما آنچه در پی بیامان نوشته است

اینست کہ محمد خان بن نواب قیام راسہ پیران بودند اول
 نواب شمس خان دومیم عالم خان کہ نسل وی عالم خان گویند
 و سیویم بیون خان کہ نسل او را بیونان گویند و بعضی بجائی
 بیون خان ابرارہیم خان نوشتہ اند شاید این نام باشد
 و بیون خان شد بابرہیم خان پیر بیون خان باشد و الہ
 اعلم باللہ نواب اما بیونان در نسل او ہستند اما نواب شمس خان
 را چہار پیران بودند اول بزرگ از ہمہ از شکم دختر
 بادشاہ بہلول لودی سلطان دہلی فتح خان شد و از فتح خان
 مذکور پسر شد محمد خان بعدہ حال نسل وی بتحقیق نرسیدہ
 گزافی قیام راسہ دومیم از شکم دختر او جھہ راٹھورن
 اسمی والی جھہ پور مبارک شاہ شد سیویم احمد خان و او را پسر شد
 جمال خان کہ نسل او را جمال خانی گویند چہارم ہاشم خان کہ
 بعضی او را اسم خان نوشتہ اند نسل او را ہاشم خانی
 گویند اما این تحقیق نشدہ کہ احمد خان و ہاشم خان از کد راسہ
 ماوراند و یا از دختر او وجود دارند یا از دیگر والدہ اعلم باللہ

که بعد از وی نواب جهون شاد بدو مبارز خان اصف خان
لال خان نقشبست

نواب شمس خان ثانی بن بیادر خان بن فقیر خان بن محبت خان بن شهاب خان
بن مبارک شاه بن شمس خان بزرگ بن محمد خان بن قیام خان

لال خان نواب سلطان خان مبارز خان اصف خان

فایده بدانکه احوال نوابان قایم خانیان جهون شاد از نواب محمد خان
بن نواب قیام خان مرحوم تا نواب شمس خان ثانی بن نواب بیادر خان بن
نواب خضر خان بن نواب محبت خان بن نواب شهاب خان بن نواب
مبارک شاه بن نواب شمس خان بزرگ بن نواب محمد خان بن قیام خان
مرحوم از قیام رسیده نقل کرده ام و آن احوال هیچ کمیت و این
نواب شمس خان ثانی در عهد نواب اصف خان فتح پوری پدید آمدن
مصطفی قیام رسیده بود و پنجاه سالی نسب جانش گذشت و این
دولت از شمس خان ثانی تا نواب روح الله خان خاتم الحکومت
و نبابت آنچه که نوشته ام از بعضی مردمان معتبرین شنیده نوشته ام
والله اعلم بالآل و اب و انچه در پی بیابان نوشته است

شیخ عبدالغنی بن خواجہ معروف بن حضرت مخدوم خواجہ حسین
ماتوری رضی اللہ عنہم کہ اجداد این فقیر اندکوجہ شدہ بود،
و از شکم دی آن حضرت رائے پیران مذکور شدہ بودند
پس نواب مرحوم این قریہ باکرہ خولو دروجہ مدد معاش
ان ہر سہ برادران مذکور داده بود و فرمان مومہ ہر خود نوشتہ
داده بود در ان مہر شیخ مذکور نوشتہ بود و اگرچہ یک قریہ باکرہ
بابر رک نام ہم قریہ آن دیہہ ہم قبل ازین دروجہ،
مدد معاش ایشان بود اما انرا اکبر شاہ بادشاہ دہلی
شیخ عبدالغنی و رجد ایشان نذر کردہ بود اما در ان،
قریبہ حصہ چہارم شیخ داؤد پیر چہارم شیخ کمال مرحوم بود
و گذران این ہر سہ نواسہ نواب مذکور در ان قریہ،
نہمی شد لہذا این باکرہ خورد علیحدہ بنام ہر سہ نواسان
خود نواب مذکور نوشتہ داد و نیز باید داشت کہ شمس خان
کہ زیر کویہ کلان جہو بخون کرت بنام ہمین شمس خان کرت
و نیز شمس پور بنام دی کرت و اورا چہار پیر بود سلطان خان

و بقیة السیف که بختند و فتح نواب شمس خان شدت هزاره
با شجاع این خبر آفرینها کرد و گفت که نوبت الف خان
فتح بوری و نواب شمس خان چو بخون بر دو شجاعان ، ،
و بهادران وقت اند بدانکه آنچه که در قیام راسه احوال
نوابان چو بخون نوشته بود نوشته آن همه صحیح است ، ،
باقی آنچه که نوشته خورده شد از دیگر نقل بکوه خورده شد ، ،
اما در قرین قریبه با کوه خورده تا هنوز که ^{۱۰۴۲} نوشته بجزی است ، ،
در قبضه ماست نوشته دیده ام که شجاع نواب شمس خان
ثانی بر بروجی این بود بنده درگاه رحمانی شمس خان فایده
و نیز در آن فرمان ^{۱۰۱۲} نوشته پلنزار چپا رده بجزی نوشته است
و نواب مرحوم آن فرمان مذکور در بنام شیخ دستاویز ، ،
شیخ جمال و شیخ قطب و شیخ فیروز بر سه سپران شیخ ، ،
کمال مرحوم نوشته داده بود و گویند و الله اعلم بالله و اب
که نواب شمس خان ثانی مرحوم مذکور را در ختر بی بود بی بی
کسیع نام که از شیخ کمال الدین بن شیخ عبد القادر بن

تیرا اعلیٰ فیدر وندش را الیه حال خود را بنواب الف خان
بن نواب محمد خان فتح پوری نوشته ملک و حمایت خوارک
و می الیه او را همراه خود گرفته در دہلی رفته از بادشاہ جلال الہ
ببر ملاقات کنند و منصب نوابی از بادشاہ دمانند و فرمان
ملک چو بخون نواب ایندہ بوی حوالہ کنند تا ہم کن
از قوم برادر بی وی خاموش شدند و سر زیر حکم او کردند
نقل است کہ وقتیکہ بنزادہ جانیگرت بن اکبر شاہ دہلی
در حین حیات پدر خود برای فتح کردن ملک چنور و سزا دادن
را تا دلی ان ملک را روانہ شد نواب الف خان و نواب
شمس خان ہم ہر دو ہمراہ وی بودند پس نواب شمس خان
خان را تہانہ دار قحبہ رو نشا مقرر کرد بنزادہ مذکور سزا
بود پس چون را نا شنید کہ شمس خان بن نواب بیاد خان
در ملک من تہانہ دار شدہ آمدہ است آن کافر با خواج کثیر آمدہ
جنگ عظیم کرد و شمس خان نواب با وی چنان جنگ کرد
کہ او را با زہوس سزا بخاند و اکثر کشتہ شدند،

ذکر نواب محبت خان بن شهاب بن مبارک شاه بدانکه
 چون نواب محبت خان چند مدت نوابی کرده فوت شد،
 و بجایش پسر وی نواب خفر خان واری جو پنجون شد و این
 خفر خان در زمان شیر شاه و سلیم شاه بهایون بادشاهان
 و پهلوی بود و چون خفر خان فوت شد بجایش پسر وی بهادر خان
 نواب جو پنجون شد و این بهادر خان هم بجماعت دوستگیری
 نواب خدن خان بن نواب طاهر خان فتح پوری راج جو پنجون،
 گرفته بود و این نواب بهادر خان در زمان سلطان جلال الدین
 اکبر بادشاه و پهلوی بود و چون وفات شد بجایش پسر وی،
 شمس خان ثانی نواب جو پنجون شد گزافی قیاس را نقشه

انیت (نواب محبت خان بن شهاب خان بن مبارک شاه بن شمس خان)

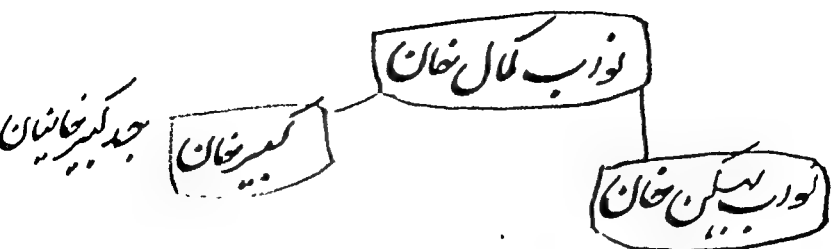
[نواب خفر خان] [نواب بهادر خان] [نواب شمس خان]

ذکر نواب شمس خان ثانی بن نواب بهادر خان بدانکه چون
 بهادر خان نواب فوت شد بجای پسرش شمس خان نواب
 جو پنجون مقور شد و دیگر برادرانش در ظاهر نمی آورند و شب و روز

معه ناهر خان با فوج کثیر از نوایان روان شد و نواب
 بیکن خان از این مصوب با فوج خود از جهوخنون روان شد
 و مقابلہ ایشان در موضع ابوسر شد کہ از جهوخنون کہ ہم گروہ
 سمت مغرب و در میان ایشان غلیم گشت و بسیاری از
 فریقین کشته شدند از خرچون نظر نواب بیکن خان بر ناهر خان
 فتح پوری افتاد از غایت خوف گریختہ یکے جایی رفت و جهوخنون
 را خالی کرد پس ناهر خان فتح پوری محبت خان را بر سر
 نوابی جهوخنون نشاندہ و عہد و راج وی در آنجا کرد و در
 فتح پور واپس رفت و محبت خان آمدید و در جهوخنون اچہ کہ
 بیکن خان را شہید سخت و این بیکن خان شہید کہ در زیر کوه
 سمت شمال مشہور اند و سخت برزایستہ ایمان بیکن خان بن کامران
 بن مبارک بن شمس خان بن محمد خان بن قیاس خان است
 اما حال نسل وی تحقیق شد کہ بہت باندہ و اللہ عالم بالصواب

نقشب
 نواب بیکن خان کا کامران کا والد

ناهر خان بن دولت خان لنسوپ خسته رسته
و قراست پید اگر آخر دوزی محبت خان بخت نواب
دولت خان عرض کرد که مرا علم زاده بن نواب بیکن خان
از قبه نوآن که جایگزین است معرول ساخته از ملک خود بدر
واده است و مدت است که از خاگان خود دور افتا ام
و از خوف جان خود در نوآن نمی روم و از مدت مدید
بخت ساسی بامید آنکه بمقصد خود رسم نشسته ام نواب
ممدوح فرمود که قبه نوآن در ملک است کرامت
است که ترا از قبه بدر کنند برود در خانه خود بنشین و
و اگر نواب بیکن خان فراموش است و بد مرا خبر دپی محبت خان
بفرموده نواب دولت خان در قبه نوآن آمده استقامت
ورزید چون نواب بیکن خان شنید که وی آمده است
خج را تهیه جنگ محبت خان تیار گردانیده شهنشهر را نزود
نواب نواب دولت خان در خج پور رین حال نوشته فرستاد
نواب سرکلان ناهر خان را با خواج کثیر برای ملک محبت خان



منقطع النسل است

نوکر نواب بیکن خان بن کمال خان چون کمال خان را
 جهان کوچیده بجای کسروی بیکن خان نواب جهونگون
 شد و مدتی حکم رانی از قلع نمود گویند محبت خان بن شهاب خان
 عم زاردوی رز قهقه نو مان برای سلام نواب مذکور و قهقه
 جهونگون می آمد اما دول عداوت پیدا داشت چون نواب
 بیکن خان بفراست در یافت که وی از من در دل کینه
 میدارند از آن باز چون محبت خان سلام آمدی
 نواب بدو التفات نکردی و نظر بوسی او نیامیخت او هم
 دانست که نواب از کینه من آگاه شده است از خوف نواب
 ترسیده قهقه نو مان را گذارشته نزد نواب در ری دولت خان
 درختی پور رفت و با ملایم تر خاش راج جهونگون چند مدت
 نواب دولت خان بماند و دختر خود را به دادن خان بن

ذکر نواب کمال خان بن نواب مبارکشاه بدو که در قیام راس
 نوشته است که چون نواب مبارکشاه را محمد خان برادرزاده وی
 قتل کرده راجه جوخنون گرفت و مدتی در جوخنون راج کرد
 و نواب مبارکشاه را و دو پسران بودند بزرگ کمال خان
 خورشید شهاب خان پسر هر دو برادران مذکور و قصبه نورآده
 بخوف محمد خان در سایه نواب در پی دولت خان بمرسب
 بودند از نواب دولت خان از محمد خان بن فتح خان باز راج
 بجنگ و جدل گرفته حواله کمال خان مذکور کرد و قصبه نویمان
 را که از جوخنون سمت مغرب پنج کرده است حواله شهاب خان
 بن مبارکشاه کرد و او و این هر دو برادران تا ورم که زنده
 بودند بحجت و لغت لبر می بودند و شهاب خان برای سلام
 برادر بزرگ خود از نویمان و جوخنون می آمد چون هر دو در آن
 یافتند بیکدیگر خان پسر کمال خان نواب جوخنون شد
 و محبت خان پسر شهاب خان مالک قصبه نویمان شد چنانچه
 ذکر در این خواهد آمد نقاشیه

مبارک شاہ دختر راجہ جو دما راٹھور بود و نامبروہ مدتی در
 جہون راج کرد بعدہ محمد خان پسر فتح خان بن نور شمس خان
 اور ا قتل کردہ راج جہون گرفته چنانکہ گذشت کذا فی
 قیام راسہ خایہ بدانکہ بن مبارک شاہ شہید کہ شہورست
 بہ میران مبارک شہید و قبر وی در قعہ جہون زیر قلعہ
 باول گڑہست ہمان مبارک شاہ کہ پسر نور شمس خان
 از دختر راجہ جو دما بود و پسر اور راجہ وی اور ا قتل کردہ
 راج گرفته واللہ اعلم بالصواب و اوراد و سپردند
 بزرگ کمال خان خور و شہاب خان آغا از کمال خان
 و سپردند بہکن خان و کبیر خان کہ نسل اوراد کبیر خانان
 گویند اما ذکر بہکن خان خواہد آمد و از شہاب خان
 بن مبارک شاہ سہ پسران شدند حفص خان و نصیب خان
 و محبت خان چنانچہ ذکر اولیٰ ان خواہد آمد نقض نیست

نور مبارک شاہ بن نور شمس خان بن محمد خان بن نور قیام خان

نور کمال خان شہاب خان نور محمد خان

را همراه گرفته و در قصبه چپو پنجون آمد و فتح خان بجز از جنگ
 که جا بگریخت و مبارکش به برسد حکومت چپو پنجون نشست
 و مدتی بعد در چپو پنجون کرد و آخر محمد خان بن فتح خان مذکور
 عم خود مبارکش را قتل کرده باز به چپو پنجون گریخت و مدتی
 مدید نامبرده عم راج کرد و آخر کمال خان بن مبارکش مذکور
 باز از وی راج گرفت و تا آخر راج و نسل وی بماند چنانچه
 ذکر خواهد آمد نوشته اند که مبارکش به پسر مبارسی خان نواب
 شمس خان است اما بعضی غلط است زیرا که نعمت خان
 و قیام را سه نوشته که مبارکش به پسر شمس خان مذکور است
 و مبارسی خان پسر شمس خان بنود قبر فتح خان و محمد خان
 بر دو و لیر و چپو پنجون است فایده بدانکه بعضی لسان
 یعنی بی بیان نفیست

نواب فتح خان بن شمس خان بن محمد خان بن قیام خان

(نواب محمد خان)

ذکر نواب مبارکش به بن نواب شمس خان بدانکه والد

نامید شده در قصبه چو پنجون خستند و پیغام نسبت دختر مذکور
 به نواب شمس خان بن نواب محمد خان بن نواب قیاس خان
 و امیر آرا الہیم اول جواب داد و بفرمود کہ من در اینجا
 در ملک شما برای کدخدانیاںم البتہ اگر در اینجا دختر
 بغیر پسند قبول خواہم کرد نام بردگان پسین معنی را اقبال نموده
 در جودہ پور خستند تا راجہ مذکور و کہ دختر خود بخدایت
 نواب شمس خان فرستاد و نواب ممدوح اورا در حرم خاص
 خود کرد تا از شکم وی پسری شد مبارک شاہ نام چنانکہ
 ذکر وی خواہد آمد نقل است کہ سلطان بہلول نور شمس خان
 فرو نشدہ فرستاد کہ ہی خواہم کہ میان ما و شما رشتہ
 و قرابت پیدا آمد زیرا کہ ما افغان و وی ریم و شاقوم
 چو مان آید و ختری دارم آنرا شما در نکاح آید و مرا دختر بیاخواہد
 خود بد نواب ممدوح دختر سلطان را در نکاح آورد و دختر خود
 را بہ سلطان داد گویند کہ نواب مذکور را از شکم ہزاروی
 پسری شد فتح خان نام کہ ذکر او خواہد آمد و احمد خان و حسن خان

نزد بادشاه رفته ملاقی شد سلطان بروی بسیار خوشی
و فتح قلمه مذکور هم بدست فتح خان شد ازین معنی سلطان
از فتح خان بسیار خوشی شد و از مدت مدید که بعد از
وفات قباخان اولاد وی در دیلی نمی رفتند در رسیدن
دیلی باغی بودند صفای میان ایشان شد و نواب شمس خان
هم باستماع خبر صفای فتح خان پیش سلطان رفت ملاقات
با وی کرد پس سلطان مذکور فتح پور را بنام فتح خان و بخون
را بنام شمس خان نوشته داد و بخولی بجه کردن نقل است
که مابین راجه جودا را راجه و نوابان فتح پور و جیو خنن عداوت
بود و بارها راجه مذکور جنگ شده است و وی از ایشان
می ترسید آخر خواست که از ایشان مراتب ورشته
واری کنند پنجم نسبت دختر خود که در عرف بنو و بیگ گویند
با مردم محب و خط خالص خود اول در جمع فتح پور نزد نواب
فتح خان بن تاج خان بن قباخان آخر نزد دیلی ابد صاف
جواب داد که من دختر راجه جودا را بگیرم آخر مردمان راجه مذکور

مقدم و چو دهری آن دمانی بود که زیر کوهما نهره بود در آن ایام
در نواح جهونجیون راج قوم جوژان که از قوم راجپوتان هستند
ویم در دمانی مذکور از قوم جوژمی مانند نواب شمس خان
مقدم مذکور را با خود یار کرد و او را بسیار دلاسا و طماننت
داده گفتند که اراده می داریدیم که این شهری بنا کنیم تو
شامل ما باشی و بهقان مذکور گفت که من شامل ام
اما چون شهر را آباد کنید بنام من آباد کنید نواب قبول کرد
الغرض نواب شمس خان و الیان آن دمانی را که جوژ بودند
قتل کرده و آن دبهقان جهونجیا را هم قتل کرده و دهری
را نداشتند و بهقان را بالای آن همه کفار را نداشت
تا سخن را راست پر گفته بود که برای بالای همه خواهیم کرد
داشت پس او را بالای همه داشت قصبه جهونجیون
را بنام آن دبهقان جهونجیا آباد کرد و مدتی در آن قصبه
حکومت کرد و نقل کرد که وقتی که سلطان ببلول برای فتح
بلده رنهور آمد نواب فتح خان موقعی یافته برای سرخرو می نمود

جاکیر و در این ملک خوابد کرد و البته خدمت شما و اولاد شما خواریم
 کرد و بجای از اینجا محمد خان روانه شد و چهار رسید و موت از قیدیجات
 سپرده راه مهمات نمود **وَاتَّيْنَا اللَّهَ وَآتَيْنَا إِلَيْهِ رِجُوعُنْ قَبْرُوي**،
 در قبه مانع هست و در جوار مرز پرانوار حضرت طلب جمال الدین
 بالنوی قدس سره رست و ذکر نواب شمس خان بن نواب
 محمد خان مذکور گویند چون تاج خان و محمد خان هر دو برادران
 فوت شدند و بجای تاج خان سپهر بزرگش فتح قایم مقام
 نشست و شهر فتح پور را آباد کرد و بجای محمد خان سپهر بزرگش
 شمس خان قایم مقام شد و شهر چوچون را آباد کرد و وجهه
 آبادی قبه چوچون اینست که چون نواب محمد خان از فوت
 خواجه محمد دوم محمد حسین ناگوری رضی الله عنه بشارت یافته رخصت شده
 و قبه چهار رفته بود و فوت خواجه محمد و رضی الله عنه این سرادگی
 درجه بودند که شما پیو میان این ملک خوار میشد محمد خان چون
 در قبه مانع فوت شد شمس خان قبه چوچون را آباد کرد
 گویند چون شمس خان در چوچون آمد چوچونجا و بهقان که

آنحضرت رفته سلام کرد و آنحضرت بحد و علیکم السلام گفتند که
 او مری پهلوی پهلویا در عرف این دیار جاگیر دار را گویند
 محمد خان عرفی کرد که حضرت مایه میان هستیم مایه و میان و خراب
 شدگان ای که باد شاه و پهلوی پدر ماراد جهنا عرق کرده و ما
 در بدر خراب خسته می گشتیم نه مار را خانه رست نه پیوم
 نه جای قرار آنحضرت باز زبان الهام بیان فرمودند که خاطر
 جمع و در حق تعالی شما سر پهلویان این ملک خواهد کرد و الوض
 ایشان عرفی کردند که حضرت ما شدیم ایم آب کجا رست
 نانبوشیم ایشان یک افتاب به پیر ز آب روشن را
 داد و فرمود که بخورید محمد خان عرفی کرد که جناب آب رند گشت
 و ما بسیار کسانیم ازین آب چه شود فرمود که بسم کرده
 نبوشند حق تعالی شما همه را کفایت خواهد کرد و ایشان
 آب بسم الله نوشیدند تا همه سیراب گشتند و افتاب به پهلوی
 پیر ماند ازها انسر ایتن کلی شد که درویش با عظمت و بی کامل گشت
 محمد عرفی کرد که حضرت اگر حق تعالی ببرکت دعا شما مال

گویند مشهور به جوئی چو جیا گویند در آن زمان حضرت
 محمد مصطفی بن محمد حسین ناگوری رضی الله عنه بن حضرت شیخ خالد بن
 شیخ نظام بن شیخ محمد بن شیخ وحید بن شیخ عزیر الدین بن
 حضرت سلطان التارکین حمید الدین صوفی سعیدی رضی الله عنه
 اجماعی که غوث وقت بودند برای زیارت مزارهای
 خواجگان حشت سمت دیلی رفتند و چون ایشان
 در سرزمین قصبه چوینچون رسیدند در آنجا جنگلی دیدند آنوه
 دار که در آنجا درختهای گسریه و حال بسیار بودند و زیر
 یک درخت حال سنگی خراج افتاده بود و بر آن سنگ
 انخوف نشسته و در آنجا ایستاده و پسند آمده تا چند
 روز در آن جنگل بر آن سنگ مذکور بایستادند و خداوند ایشان
 و انفاقا خواب محمد خان لومهم را بیان نمود که قریب یکصد
 دوه سوار بودند و از آن جنگل گریخته سمت چهار
 رفتند و در آن جنگل انفاقا دیدند که درویش با چهره نزاری
 زیر درخت نشسته است محمد خان با هم را بیان نمود و فرمود،

برادران اتفاق و محبت کمال بود چنانکه در هر دو دلوش
یشت بر خالت یک لحظه جدی نمی شد لعل رت که چون نوب
ج خان از قعبه چهار بخف سلطان بهلول لودی بادشاه و بهلی
چوبیده و ز ناگور سرای ملاقات نمودن اتفاق کردند و نواب فیروز
والی ناگور رختند و بعد از جنگ رانامو کل پی فتح کردن
ان جنگ را چون بر دو برادران سمت چهار می آمدند
مابین ایشان و نواب فیروز خان ناگوری جنگ عظیم شد
و بسیاری از فرقه‌های کشته شدند و نواب تاج خان بن
قیام خان در ان جنگ زخمی شده از اسب افتاده بود
و نواب محمد خان بعد از افتادن تاج خان گریخته راه قعبه
چهار گرفت گویند چنانکه این ذکر از کتاب قیام در اسم تاج خان
نوشته ام چون محمد خان از ان جنگ گریخته براه قعبه
چوبخون سمت چهار میرفت چون در قعبه چوبخون رسید
و در ان ایام رین قعبه آباد شده بود بلکه زیر کوهما هره با که در
چوبخون کشت یک قریه خورده بود که در عرف رین دیار دانی

شمس خان بن فاضل خان بن سبخر خان

مالو خان / دودی خان / راجو خان / سواهی خان / سادی خان / مادو خان / جیو خان / امحران خان / جیون خان

محمد علی خان بن فاضل خان بن سبخر خان بن نعمت خان

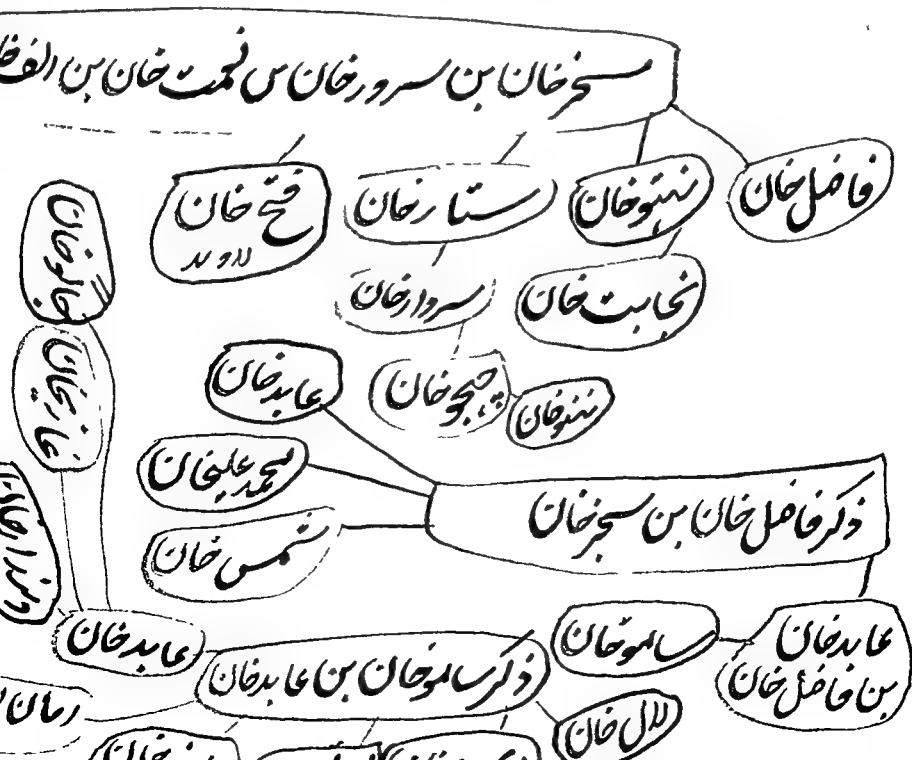
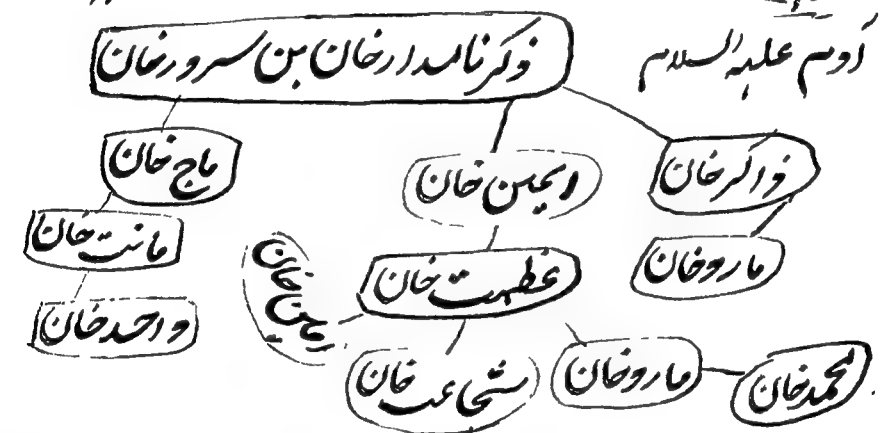
جیو خان / المہتاب خان / مارو خان / جارو خان / موشت خان / گل خان / شکر خان / فخر خان / امین خان / لکھو خان / امار خان / ہارو خان / طاہر خان / محمد خان / دولہ خان / (جاریو خان) / (نہو خان)

انچہ کہ بہت خان / حیدر خان / (موشت خان)

مارو خان / جیون خان

فاہرہ بدانکہ احوال نوابان فتح پور و اولاد اوستان در
نظر فقیر و در اشجاعت این فقیر از زبانانی مردمان بہرزان
آمدہ بود الحمد للہ کہ تمام شد ذکر نواب محمد خان
بن قیام خان و اولاد وی کہ دلیان قصبہ چو پنجون اند بدانکہ
نواب محمد خان بن نواب قیام خان بعد از وفات پدر خود
در قصبہ چہارنمزد برادر بزرگ خود تاج می ماند و درپردہ

^{۵۷} راجہ نیر بن راجہ برہاؤ بن بھڑاد بن راجہ عناد بن
^{۵۸} راجہ عاؤ بن راجہ شموہ بن عوض بن ارم بن سام
^{۵۹} پیغمبر علیہ السلام بن لوح علیہ السلام بن ملک بن الموشخ
^{۶۰} بن اخنوخ بن لوط اور یس علیہ السلام بن ابرو بن
^{۶۱} ایدلایل بن قینان بن الزوش بن شیت پیغمبر علیہ السلام
^{۶۲} اوسم علیہ السلام



بن صفدر خان بن سُرور خان بن نعمت خان بن
نورالف خان بن محمد خان بن تاج خان بن نور
خدا خان بن ناصر خان بن نور دُرری ولس خان
بن نور جلال خان بن نور فتح خان بن نور تاج خان
بن نور قیام خان الملقب به خاںجی خان بن نور
چوان بن راجی پتہ بن بال راون بن روپ
بن سنی پال بن حبیب بن گوپال بن ارجو چند
بن لال چند بن پرتی راج بن پدم بن بکھی لہج
بن کشوری بن جسر ج بن آووی راج بن
بیر بن راجہ جیور بن راجہ امر بن راجہ کنہر دیو بن
راجہ دیندار بن راجہ کھنک بن راجہ راجی پوپال
بن راجہ موہی بن راجہ چوان بن راجہ چاہ بن بکیم
بن راجہ کور بن راجہ پرسرام بن راجہ جمند بن بارج
بن راجہ دیندار بن راون بن راجہ راجہ بن بانشک
بن عین بن راجہ کمند بن راجہ کلباس بن شندیر بن

کحلان فقیر منکوحه شد سیونم ملک ان که ازین
نسیره سلطان تارکین صاحب ورقعه جوخنون فقیر نجم الدین
نسیره حضرت سلطان تارکین صاحب منکوحه شد چهارم
جیب ان که از چاند خان بن امام الدین خان الف خانی
منکوحه شد اما عبد الله خان بن خالفتاب مرحوم را یک
عظیم خان و یک دختر از شکم امیران ان دختر نیت خان
الف خانی سکنه کشنا و اما حیدرخان بن خالفتاب
مرحوم را چهار پسران اند بزرگ النورخان و دوم سیف الدین
سیونم علاء الدین خان چهارم فیض محمد صاحب وفات
خالفتاب مرحوم بتاریخ پانزدهم ماه جمادی الاول
روزشنبه در سنه ۱۲۶۶ قمری ان ورقعه کچا من زیارتگاه
بجه هندوان مسلمانان است و از مزار پرالنوار
ان ان کرامت ظاہر می شود اما نسب مفصل ان
از درخفرت تا اودم علیه السلام نیست که خالفتاب نعتی خاتمو
بن حبیب دررخان بن سبه دررخان بن شیرخان

افتاب چه یایانجی گاه و آنحضرت یکی از اولیای ابرار
بوده اند و برین فقیر کمال شفقت میداشتند و گاهی گاهی
احوال باطنی خود بهم میزد و من بیان می کرد و ندید و سبب
یکمی آنکه علاقه و امانی میداشتم و دوشیم آنکه من و آنحضرت
در یک سلسله خنریه داخل بودیم نام دارند ایشان بی بی
حسب سنت دوله خان و لادو رحانی صحیحانی سکنه محاسبه و
نام زوجه آنحضرت رحمہ اللہ آنراست دختر مہتاب خان و لادو رحانی
سکنه مفتح بنحس بن عظمت خان بن میر خاں بن یوسف خان
بن مراد خان بن بیانی خان بن اوسد خان بن و لادو رحانی
بن لو اب ناپرخاں بن لوزب و دربی دولت خان
و آنحضرت را اسم سیران و چپار و دختران شده اند
اعالی سیران اول از همه عید الله خان و دوشیم ابی بخش سوم
حیدر خان اما دختران بزرگ وزیران که از عظام
رسول نبیره حضرت قطب جمال الماسوی در قصبه چمنخون
منکوحه شد دوشیم امیران که از قمرالمرین برادر

که در وقت انتقال حضرت مولانا فیا الدین ایشان حاضر
بودند مولانا فرمود که نیت خان لایق سندن و قایم مقامی تو هستی
باید که بعد وفات من بجای یاباشی ایشان عرض کردند که قبله عالم
من سپاهی پیشه اسم و عیال دار و این کار مجردان و
تارکان کبر است این بار بر من منتهید آخر بعد وفات اخوت
خلیفه ارشاد حضرت علی خان بر سجاوه ششست کمالیت
خان صاحب برین قیاس باید کرد که با وجود دیگر خلفا مرشد
ایشان را امر قایم مقامی نمودند و الوضی خان صاحب مرحوم
اوقات عزیز خود را بعبادت حق تعالی می گذارستند
و در ظاهر و اداری علاقه نوکری تنها کرشونالیه سنگ جیو و الی
کچل من اختیار کرده بود و تنها کر موصوف تا دم که زنده بود
باب و قاعده ایشان را میداشت و محبت ایشان را
غنیمت می پنداشت و بعد از وی پسرش رحمت سنگ جیویم
آداب میداشت و کرامات و بزرگی ایشان ظاهر و ماهر است
هر چند که کرامت خود را ظاهر نمیکردند اما بحکم آند بهر جمع پروری بین

صفدر خان بن اسدور خان بن نعمت خان

(مختار خان) (شیر خان) (فرید خان) (عادل خان)

(نعمت خان) (سیدور خان)

(راحت خان) (جیتور خان) (لطف الله خان) (عرف نئی خان)

و اگر خلفه نئی خان جیو بن جیتور خان جیو بداند نام
 آن حضرت لطف الله خان است و معروف اند به نیت خان جیو
 و ایشان عالم علم ظاهر و باطن بودند و در عبادت حق شغف
 و اتقاس و پارسائی به نظر بودند و محبت و خلافت از
 حضرت مولانا فیاض الدین جی پوری رفی الدین در خانان
 تباریه می داشتند و نیز از خلیفه مولانا رحمت علی خان
 - پیوسته پیادگی داشتند و می هم خلافت در خانان داشت
 و به دست حضرت مولانا خدو و طالبان حق را محبت و ارشاد می
 ترسیم می کردند و نیز به غایت بهم بود که بنده مختار جان و زبان
 به حق می رسیدند و به حق خود خرج و دانی می کردند و نفقات

اما صفدرخان بن اسدورخان رازوجہ بود بہم سلمان دختر
کریم خان خانزادہ سکنہ نوغان و اوراد و سپران بودند بزرگ
شیرخان و خور و مختارخان کلا ولد رفت اما شیرخان بن
صفدرخان رازوجہ بود دولت بانو دختر محبت خان خانزادہ
قہم و ہنوزی و اوراد و سپران بودند بزرگ نعمت خان
کہ لا ولد رفت و دوم سبہ دارخان کہ ذکر خواهد آمد سیوم فرزند
کہ از وی یک شیر شدہ بود عاقل خان کہ لا ولد رفت اما
سبہ دارخان بن شیرخان رازوجہ بود و صیم بانو سبت
مختارخان خانزادہ قہم بنو سردار و اوراد و سپران بودند
اول رحبت خان کہ لا ولد رفت و دوم حبیب دارخان
اعاجبت دارخان بن سبہ دارخان رازوجہ بود بی بی
صحب دختر دولہ خان دلاورخانی صاحب خانی سکنہ صاحب
سردار شکم وی اوراد و سپران شدہ بودند،
اول سپر کہ در طفولیت فوت شدہ و دوم خان صاحب لطف خان
جہو جوف بنتی خان جہو اما نقشہ نسبت

دو گیز زن وی سجا کنور بود بنت و بیاب و اسس لچو ایا
 راجا دت سردار پنیلا کانو و د مرانشش پیران بود ند اول
 از همه بزرگ سردار خان دویم ^{ششم} خان ^{سیم} سیم سید خان
 چهارم رستم خان پنجم بهیر خان ^{ششم} ششم ده خان و اولد و نعت خان
 رانعت خانی الف خانی میگویند اما خان صاحب نهی خانیو
 و نسل سردار خان رندی گویند نقش ^{ششم} نیست

سید خان

نعت خان بن نواب الف خان

(سردار خان) (ششم خان) سید خان (رستم خان) بهیر خان
 نسل دی و بهر جانوارت بد زنده نام زوجه سردار خان

سدا کنور بود و بقولی سردار کنور بنت ساسو خان پنهوار
 سکنه کلا نور و سردار خان رایج پیران بود ند بزرگ از
 همه اول صفدر خان دویم نامد در خان سیم سیم سحر خان چهارم
 بچکر خان پنجم و لا در خان اما خان صاحب نهی خانیو و اولاد
 صفدر خان اند نقش ^{ششم} نیست

سردار خان بن نعت خان - صفدر خان

نامد در خان (سحر خان) (بچکر خان) و لا در خان بزرگ از همه

نماید بداند چون علت غائی این فقیر آن بود که نسبت به خود
را که خائف و لطف الهی بود و نیتی خاکی و اندکیان کنم
و انحراف در اولاد نمت خان بن الف خان اندک
تشیخ نسب اولاد نمت خان بن الف خان می شود
و نمت خان بن الف خان بداند نمت خان بن
نور الف خان و در علم و فراست و فهم و کسایت یکتا
بود و در سخن پروری و شاعری بی همتا و عابد خدا
و زاهد و متدین و متقی بود و تصنیفات بسیار دارد و دیرا
در علم بندی مهارتی تمام بود چنانچه درین علم چند کتب
تصنیف کرده است مثل بدیه الکریم در وی حکایات
جانوران و افسانه بسیارند و نیز یک رساله تناوت
و قیام را اسم و غیره بسیار از تالیفات و یک قصه و قصه
فتح پور است و در وقت حکومت قایم خانیان قصبه بودی که از
فتح پور است کرده سمت شرق است در پشته و قصبه وی بود نام زوج
وی پیشش بالو بود و نبت قاسم خان چو آن قصبه بادل و





۱۰۶) اما خانجیان خان بن نواب ظاہر خان لاولد فرست و سراب خان

بن کاہر خان ریسہ پر بود مشرف خان و اشرف خان و امان خان

روزن ہرسم لاولد رفت

شہادت خان
غظت خان
پور خان
نادر خان
خونو خان

(محرران)

نادر خان

غفریت خان

شہادت خان

Urbis

۱۱
نوافل

فکر اولاد و در اینجا بن لوزب کا ہر خان بدلتنگ اولاد

در انجمن به در انجمن بابه کاهرخانی موسوم گشت و او را در آن نیز

در کجانی گشت نقیض نیست

محمد ابرار خان
لبا رضان

[illegible]

۱۷۱۱
شیرخان

اور الدین خان

محمد صابر

مَضَى

شماره

اورخان

رخان

والذين

مخفی

(حال)

6

2)

دفتر

علاوة

①

1

بن علی

تجدد افکار

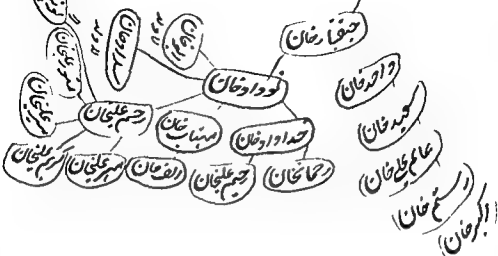


١٠

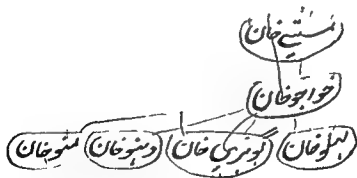
①



دلد ارخان بن نوب طاهر خان که اولادان
به دلد ارخان بن موسوم شد



ذکر اولاد جانچيان خان بن طاهر خان بد زندگه در جانچيان خان
نسل بسیار است و مشهور اند به طاهر خاني و جانچيان خاني
و اشرافين در کچامن زندگه مشهور است



خان جهان خان بن نوب طاهر خان

در قعبه کچامن اند و همچنين از سراب خان و درار خان
نسل جاري و اکثري ايشان در قعبه کچامن اند که مشهور اند
که سراب خاني و دراراب خاني را نقشه نيت.

(جانبين خان) (سراب خان)
(نسل وي جانبين چا) (نسل وي سراب خاني)

خواراب خان: (نسل وي دراراب خاني)

ذکر اولاد ولد ارخان بن نوارب طاهر خان بد زکمه ولد ارخان
را بهر حقيقت ارخان بود و از ايشان دو فرزند واحد خان،
و نور و خان پيدا شد و واحد خان را يك فرزند و نور و خان
را پنج پسر بود چنانچه نقشه ايشان مندرج ميشود
اولاد و ايشان در ضلع پورب و سترس است
اما چند نکه به تهيج رسیده در تحرير آمده نقشه نيت.

در کچا من اند بد آنکه حکومت لعل قائم خانیان نور بان فتح پور
در سه در سمت^{۱۱} در ماه اسوج از بهمن کالیاب خان بن
نواب میر خان ختم شد و بها کر شمسنگه کچو دیا از قوم شیخاوت
از نام برده بزور گرفت و ایشان در ملک مار و ار عمر لقیه
خود را گذار و چنانچه کالیاب خان در میر^{۱۲} بر دو هر دو سپران
مقارب خان را که الف خان و نطفه خان بودند این فقیر^{۱۳} بخش
خود دیده است که بها کر حجب شونا^{۱۴} سنگه جیو سردار قبه کوجان
خبر وی جاگیر مقر قسم چاه و ار ر فی مارانی برای معاش
ایشان کرده بود قبر این هر دو برادران در کچا من است
اما راج جیو بخون از نواب روح الله خان ختم شد که بها کر سار^{۱۵}
شیخاوت از دست وی بزور گرفت و تا آن که^{۱۶} ۱۲۴۰
و حکم^{۱۷} است در قبه فتح پور و جیو بخون بهمان
شیخاوتان راج میکند اما نقی^{۱۸} نسیم

را قایم مقامش کردند و نواحی فتح پور بنام وی شد اما
امیرخان بن رشیدخان را و وکیلان بودند بزرگ نواب
کامیاب خان که نواب فتح پور شد و بجای بزرگ عم خود
مقرر شد و نیم مقارب خان اما نواب کامیاب خان را هم
اولاد نبود پس بعد مردن وی برادر خودش مقاربخان
نواب شد و او را وکیلان بودند بزرگ الف خان و خود
مظفرخان چون الف خان بیو در تنگای شد دستار ایشان
برادر خود مظفرخان را بست و مظفرخان هم اولاد نداشت
پس تنها که صاحب رنجیت سنگه جیو و کنو رجو صاحب ،،
کبیر سنگه جیو در ام اقبال در سمت یکمزار و نیم صد
و نه همه قایم خالی یان راجع کرده چهلیم از تسر کار خود کرده
بصلاح همه قایم خانیان دستار نواب مظفرخان مرحوم اکبرخان
پرستگار ابد خان کابیر خانی بست و نظر مغر و تسو ربه اکبرخان کرد
و جاگیر کجاسن و گوهار بنام اکبرخان شد و اکبرخان را لیسر عالم علی
بست و آن تسو رنوبی نظر و جاگیری بنام عالم علی خان بست

سردار خان برادر بزرگ خود نواب شد نام زوجه وی عزیزان
بی بی بنت آدم خان و اوراد و لیسراں بودند بزرگ نواب سید
خان خور و مدفر خان اما مدفر خان را پسر شد عبدالبه و از و
منگل خان و از و اکبر خان و از و قمر الدین خان و این فقیر قمر الدین خان
سوال آن که سینه و وارزده و چهار پجری است در ملک حیدرآباد
موجود است اما رشید خان بعد از پدر خود میرسد نوابی نشست
و مالک ملک فتح پور شد و اوراد و زن بودند اول رس بانو
خانم زادوی دویم بیدادت جاوید و پس و اوراد و لیسراں بودند
بزرگ نواب سردار خان ثانی دویم میر خان و اوراد و زن بودند
یکمی کچھواری سکنه مورژده و دویم عمر خاتون بنت مدار بنجان سکنه کارپده
سومیم تهمین اما سردار خان ثانی را کہ لقب دی قیاس خان ثانی
است و اوراد یک پسر از شکم تیلن شد و نام اوراد و لیسراں
بود او ہم لاولد رفت و یک دختر بود کہ از سید خواجہ محی الدین
منکوہ شد اولاد وی حالادر کش گئے رند اما سردار خان ثانی
را وی برادر زاده رشی کامیاب خان ابن میر خان

دن مے نیکو دھولون ہین سس سورج کین مین ہی
 جگم مین جل کتک نڈی کو تو کو کتر تار تری ہال ہو
 قایم قایم خان کو نیکو دھول مین کوتا رو پران کو پیار ہو
 خان سردار خان ادا رہی جبکو دلفا سویا چاہت ہی
 مین جل ملی ہی پر رات کل چاہت چلو رچند جیکے
 مین نکو دھول چاہت پنور دھول پنچاہت بسنت بن
 چاہت منور شمس قبول چاہی بیان کون مہارند ہی
 چاہن جس مین مہ پینکی جاہن پنکہ گین مہ پیر و چاہی
 بول مین مہ ڈھٹو جایی بران کون مہار پے دیتے
 بانشکو دیتے بات چاہت مین مہ پے میری ہن
 جاہن خان سردار کون

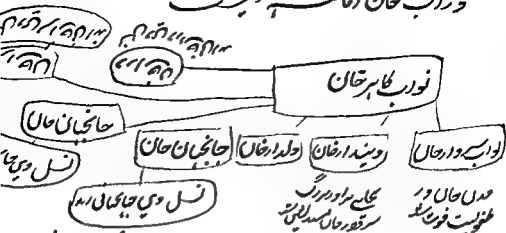
نواب سردار خان بن طاہر خان

خدن خان لا ولد رخت

ذکر نواب و منید ارخان بن طاہر خان بدرا نگر نواب
 و منید ارخان بن نواب طاہر خان بعد از نواب

وراجہ کو ڈرمل نہیں میسر کیا تھا کہ ورقیام را کہم نوشتہ دہرہ
 سرور خان تن ساسا ہنس سیت سیوت نہ سرداران
 سردار میں را چہ پوتان رتھ پوت نہ و لو اب سردار خان را
 پس بود خدان خان کہ لا ولد رفت و سر فرار خان لو اب
 ویند ار خان ہرا و زخو روش پسنداشت غیا
 بد کہم ورقیام را نہ سمیت خان بود و آن لو اب و دولت خان
 و طہار خان و لڑ - دار خان نوشتہ و ختم رسالہ پر ذکر
 سردار خان و خدان خان پسروی آورده است و نیز در
 نوشتہ کہ بود لو اب است خان بنبرہ وی سردار خان لو اب
 و قیام مذکور در کتب شہزادہ صمد و نور و ولیم نقیہ
 آوردہ بود و در وقت مسلمان شاہجہان بادشاہ
 نقیہ شد بہت و ورقیام را کہم در حق سردار خان
 و پسروی دہرہ نوشتہ است دہرہ پوت چاکو و یکم لہ
 بادشاہ میں لو اب - خدان خان سردار خان کو ڈرمل
 کیے رو بہ سویا روپ جاکر باکو میں لگے ہی دن ہی

دربار خان امانقشہ زبیر



ذکر نواب سردار خان بن نواب کاہر خان بداندک چون خبر
 خوت نواب دولت خان بسج تقدس شہجیان
 رسید بعد از تالف و توفیت وی بنبرہ رشت سردار خان
 بن کاہر خان را طلبیدہ قایم مقام جد وی کرد و انجہ
 کہ منصب جد وی بود بوی عطا کرد و ملک فتح پور و جملہ
 جاگیران را احوالہ وی کردہ و خلعت سرور زلفہ
 و بسیار دلاست و تسکین دادہ سمت فتح پور روانہ
 کرد چون نواب مذکور و فتح پور رسید ہمہ بیولیان
 نواحی فتح پور از خوف سردار خان ایستادہ و ستردان
 و قطع الفریقان جانبی خود را گذارستہ محفل و شہ اختیار کردند
 گویند کہ از کثرت افوجہ نواب سردار خان و بخوف شجاعت

پیمه بود و نامش زوجه نواب دولت خان اول را شور راج کنور سکنه
 بید اسرا دویم چو ان منڈ اور و نواب ممدوح را سہ پیران
 بودند بزرگ از ہمہ اول کاہر خان دویم امیر خان سیوم اسرا
 چنانکہ در قیام را سہ نوشتہ است و و ہرہ کاہر خان کل کو،
 ملک کینو کرتا رہی میر خان بن اسد خان بسا تہ ہجارت ۱۱

نواب دولت خان بن الف خان

نواب طاہر خان میر خان اسد خان

ذکر نواب طاہر خان بن نواب دولت خان بدانکہ چون طاہر خان
 قبل از پید رن خود فوت شدہ بود و بر خیز از حال شجاعت
 وی در ذکر پید روی نواب دولت خان نوشتہ ام حال حاجت
 نسبت وفات وی در پنج شدہ بود و ماتریشی در فتح
 پور اور وند نام زوجه وی امید کنور بود و قوم کچواکی سکنہ مورخہ
 بود و طاہر خان را ہفت پیران بودند بزرگ از ہمہ اول
 سردار خان دویم و پندار خان سیوم و لدار خان چہارم
 حاجن خان پنجم حاجن خان ششم شرابخان ہفتم

و چند روز بیمار شد فوت شد انالله وانا الیه راجعون
 وفات دولت خان در سنه ۱۰۶۲ بکنز در وقت شب هجری ۱۲۸۱
 بنفده مد و چهار و هم در قندار شد چنانکه در قیام راسه کشته
 است و دره سن سنس پنجاس میں تیرہ لیور و برکان
 جیسے سمت سترہ یہ جو دار کون کیو دیو انجی ہا سو یا جادنان نے
 چھوان کلی جگ برگہا نو بتا دوان نے رتے یوب جائی
 کینے پنے ہیں بدونی کو کرن ہنیتے بھج سستے ہر چند برد و کربہ
 کا بیٹے کون بترم ہی ہی ہیں پاپہٹہ کو چھرو دیو جیادی ہیں
 ہسٹو در پرنی لھج بل کون کو جس جگ جیسو یہ ہا دولت خان
 جیوت جیو جیوت ہیں راجا گھٹ زنگی مرنی کرج و ہو گئے
 ہیں ہا پرتہم کنجی راٹو ربر کنجی کچو دی ہیں ہا جہانگیر کون
 بخنی کسی یہ پیلی نہبائی ہیں پھو یا پیر کائکروس دہ
 بلخ قندار رسداری کنگ شاہ عباس کہیت جدہ
 بہت سنبھاری ہا بہتے دولت خان دیوان تو سیٹ
 دیب مین ناٹو ہو دیب مرد مو چاری کو کہے کہیں کہ

رستم خان و کهنه پائی ثبات و زنده چنان جنگ از قندار
کرده که همه لشکریان فوج غنیمت و بگرنه نیاوند چنانکه در قیاس را
نوشته است و هر بیهای فوج عباس کی جسته دلست شاه
لشکر مرسی سویمان بیچی بهاج بهی گمراه الوضی چند روز
افواج باوشتایی در قندار راستقامت کردند چون
موسم سرما رسید و قندار برف بسیاری افتد محاصره
قندار را ترک کرده و فتح ناکرده از ترس برف و سرما
باز در کابل آمدند چون موسم سرما رفت و برف گذشت
شد باز افواج شاه پانی برای فتح قندار آمدند و قلمور را
محاصره کردند و هر چند جنگ عظیم کردند و نیز نواد دولت خان
بن الفغان دولت و تعمیر قلمور فتح پور باز سر نو در ^{۱۰۴} رسته
کرده بود و درین حواله تاریخ سه وی گفته شده است جنگ ثانی
^{۱۰۵} شد اما چون قلمور مضبوط بود و فتح شد باز در کابل آمدند بعد
سیوم بار باز برای فتح قلمور آمدند و بسیار جنگ مانمودند
اما فتح شد و درین ضمن نواد دولت خان را

پورمانندہ کون سوتی میان اب کو جاگئے ناتھ پہلی کر رہو دیں
 مہین گہر گہر اوجھو سوگ یہاں بدہ کی مہین مہین کیوں سکھتہ
 پادین لوگ نقل کرت چوں نور اب دولت خان خبر فوت سپر
 خود ظاہر خان درآمد خود شہید بسیار غم و الم روی داد آخر خبر کرد
 و چون بادشاہ خبر وفات دی کشید بعد از کبیار ارمان
 سردار خان سپر بزرگ ظاہر خان طلبیدہ دلاس و کین بسیار
 دادہ و نواز شہا بسیار فرمود نقل کرت کہ بعد از فتح بلخ حکم
 بادشاہ شد کہ قندہار را ہم فتح کنند شہزادہ باخوج خود
 اول در قابل آمدہ بعدہ باخوج را سمت قندہار فرستاد
 و دوران ایام بادشاہ قندہار شہا عباسی بود و اور
 لشکر و فوج بسیار بود شہزادہ چون قلمو قندہار را محاصرہ کرد
 ہر چند سعی کرد فتح نہ شد گویند قلمو قندہار مضبوط بود پس
 رزق پہچا ناباکہ دیگر فوج بادشاہی بر ای کمک و معاونت
 شہزادہ آمد و جنگ عظیم در میان فریقین شد و ہزار ہا
 مرد کشتہ شد چوں در فوج شہچانی لغزش نظر آمد نواب

و دولت خان پدر وی بهم همراه اند عرضی بخدمت بادشاه نوشت
که اگر حکم شود بنده بهم حاضر و گماهی شود در این ایام شاه جهان در
لاهور بود بخوارندن عریفه مذکور طاهر خان را نزد خود طلبیده بعهده
روانگیست بلخ کرد و شش هزاره بلخ را فتح کرده در آنجا استقامت
پذیرفت و طاهر خان نزد وی در بلخ بماند گویند چون بلخ فتح
شده شش هزاره تنها نجات مقرر کرده امرا و خود را بر تنها نجات
می فرستاد و نواب ستم خان و کهنه و نواب دولت خان را ستم
اند خود فرستاد ایشان هر دو در آن ملک مانده خوب نظم و حق
انضام کردند و درین میان طاهر خان که در بلخ شش هزاره
بود بیمار شده فوت شد ان شاء الله و در آن زمان که چنانکه
نعمت خان عم حقیقی طاهر خان در قیام راسه می نوبت بود و هر
پیار بی طاهر خان بن کون کرمی من گاوه بیرون و درین برین
بلخ لیو کلجو گاوه میگویند که نعشی نواب طاهر خان را از بلخ
در فتح پور آورده دفن کردند چنانکه از عبارت قیام راسه
مفهوم میشود و بعد و هر چه بیکت هی تالوت کون روژ شری

کو دو نام بہ بہمت کیے بل جلت میں کینور بنو نام ! سو یاد چھنگ
 مرد موچہا پیے طاہر خان تلوار کور اوت ! کورم دہول میں ڈاری
 ملائی سنگہ بیوں تے تے او کاہی کہاوت ! نیک رہوں نہیں،
 نیلین میں اور پائی لگی تچ باد بدروت ! دولت خان کو،
 نہ نہند رنند پوات دیس میں اوت ! وہو میاں،
 نواحی ناگور از خوف طاہر خان ہمہ می لرزیدند درین ضمن نوب
 دولت خان ہم از بلدہ قابل آمدہ بعد از قدیموے بادشاہ
 در ناگور رسید و ہر دو سپر و بد در ناگور ماند نقل رست
 کہ نوب دولت خان در ناگور بہشت ماہ ماندہ بود بعدہ باز
 فرمان سلطان رسید کہ بزود روانہ سمت بشور شوید
 زیرا کہ برای فتح کردن بلخ ہزارہ خود و خستادہ ام
 لازم کہ رفاقت ہزارہ اختیار کردہ در بلخ رفتہ از رافع نمایند
 نواب بخواندن فرمان روانہ سمت پشاو رشد و طاہر خان
 در ناگور بماند چون بہشت ماہ گذشت طاہر خان ہم شنید کہ
 ہزارہ باخوج کثیر برای فتح کردن بلخ رفتہ رست

دل شده ملک ناگور را به کاهرخان نوشته داد و برائی ملد نواب
و ملک خان فرمان نوشته در بلده کابل فرستاد که زود در نیجا بیا و منصب
بکنیم همدی ذات بهم افزوده نواح ملک خان را فرستاد و نواب
کاهرخان را گفته که پدر ترا طلبیده ام تو بگرد آمدن بدر سمت ناگور را
برائی بهم مذکور خواهی رفت یا پیش از آمدن پدر خواهی رفت
کاهرخان عرض کرد که اگر ارشاد عالی شود پیش از تشریف
آوری والد تعجیه ناگور را از حد ناپاک جو دما و تان خالی کنم
و پاک سازم بادشاه همان وقت خلعت داده کاهرخان را
روانم کرد و بسردار خان سپهر بزرگ کاهرخان را منصب داده
نزد خود بادشاه داشت لغرض کاهرخان شرف مخص حاصل
کرده از اکبر آباد اول در وطن خود و فتح پور آمده بجهه بافواج
کثیر در ناگور رفت جو دما و تان ناب جنگ نیاورده ناگور را
خالی کردند و یکس دیگر بجای رفتند و نواب کاهرخان در قلع مذکور
دیره کرد و مدت چند ایام در آنجا استقامت ورزید چنانکه
در قیام را سه نوشته است و دیره جو گنده مین و بیرونیو امر سنگ

بلوہ و دنگہ افتاد بادشاہ شاہ جهان فرمود کہ این کافر
 امر سنگہ را قتل کنید تا باز یکے اینچنین دنگہ و فساد بی
 ادبی در حضرت شاهی نماند حسب الامر اعلیٰ گزر برداران
 از گزر آہنے امر سنگہ را قتل کردند و ہمہ نوکران وی
 در آنجا کہ حاضر بودند قتل رسانیدند و جاگیر او را ضبط نمود
 گویند کہ در آن ایام قبایل امر سنگہ در بلدہ ناگور بودند
 و فوج بود و تان بسیار در ناگور بود سلطان شاہ
 جهان ہمہ امرا و ارکان دولت خود را فرمود کہ ملک ناگور
 را کہ از شما بگیرند و قوم را بٹور را از آنجا بدر کنید
 کہے را طاقت نبود کہ آن جاگیر بگیرد ہمہ از خوف
 را بٹور را نمی ترسیدند آخر نواب ظاہر خان بن نواب
 دولت خان بن نواب الف خان پیشش شدہ
 عرض کرد کہ ملک ناگور را بر غلام خانہ زرد عطا فرمائید
 انشا اللہ تعالیٰ بامراد حضور ہمہ بود و تان را
 آن ملک بدر خواہم کرد بادشاہ بسیار خوش

بہزار سانیہ دست از استماع این خبر سلطان شاہ
جہان بر نواب دولت خان بسیار خوش و خورم شدہ نوازش
پای شاہانہ فرمود و منصب افتخرد گونید کہ مدت دہ سال
نواب دولت خان فوجہ ارضیہ مذکور بماند و ہمہ پیاریان زیر حکم
مانند ذکر رفتن نواب چہار ہشتاد و دو در ملک خراسان بچہ
حرب الحکم سلطان شاہ جہان در بلدہ کابل در ولایت خراسان
رفتند و فوجہ را رانجا شدند و بلدہ پلن در و کابل را و ہمہ
جاگیر داران از ملک را در تحت حکم خود آورد و نقل است
کہ نواب دولت خان در بلدہ کابل بود و طاہر خان سپہ بزرگ
نواب ممدوح برای ملازمت بادشاہ در قحبہ آگرہ رفت
سلطان طاہر خان را منصب دادہ و بسیار نوازش
شاہانہ فرمودہ نزد خود داشت گونید کہ روزی راجہ
امر سنگہ سپہ راجہ گج سنگہ را تھور را در عین درگاہ بادشاہ
باسدایت خان فتنہ افتاد تا کار بجائی رسید کہ امر سنگہ
سدا بت خان را قتل کرد و در درگاہ بادشاہ بسیار

بنود که مقابل کند همه جاگیر داران معاملات و جزیه اختیار کردند
و از خوف نواب می گریختند و نقل راست که سلطان جهانگیر
خوش شد همه تهاجمات ملک برخاسته و در دلی آمدند و خسته
در بند و ستان افتاد و همه سردان راه تروی سپردن آغاز
کردند اما نواب دولت خان تها به خود رزنگ داشت و در کوٹ
کانگر اجماند و پایی خود را مضبوط داشت پس پهاڑا
خبر وفات بادشاه شنیدند همه متفق شده افواج دولت خان
را محاصره کردند نواب هم در حوض خود را فرمود که خوف
نکنند و از کافران جهاد کرده و در دستجات و مردانگی
و ثواب دنیا و عقبی بگریز پس میان فریقین جنگ شد و
بسیاری از کفار داخل فی النار شدند و بقیه بگریختند و
نواب شد چون شاه جهان بادشاه بر تخت دلی نشست
و احوال گریخته آمدن همه تهاجمات و به ثبات ماندن دولت خان
و جنگ کردن فتح شدند و می شنید که نواب مذکور در دلی
خود در کوٹ رزنگ داشت و همه سپه سالاران انجا را

دویم نعمت خان منصف قیام راسه سیم شریف خان
 چهارم طرف خان پنجم فقیر خان چنانکه در قیام راسه،
 نوشته است و دهره بدو بود دولت خان بی دو جو نعمت خان
 خان شریف طرف خان بن فقیر خان جان پادشاه دولت خان
 نواب شد و از نعمت خان نعمت خانی شدند و از
 شریف خان شریف خانی و از طرف خان طرف خانی
 و از فقیر خان فقیر خانی شدند نقشه اینست

نواب خان بن محمد خان

نواب دولت خان (نعمت خان) شریف خان (طرف خان) فقیر خان

ذکر نواب دولت خان بن نواب الف خان چون
 نواب الف خان شهید شد بجایش پسر بزرگ
 وی دولت خان قاسم نظام شد و بارگاه جهانگیر خلعت
 و منصب داده شد و راجه راجه راجه راجه راجه راجه
 و فرمود که بجز تو از خلعت زیر منی شود و نواب بحکم در کوت
 رفت و همه پادشاهان از خلعت راجه راجه راجه راجه راجه راجه

ستواری سے مار میں ۴ دھامی کچک سن ائی این ہنی،
 نورب پر چڑائی بیا جیسے سنگہ کی دھار میں ۵۰ الفٹا سویا،
 جڈہ کچھو بر چو چو مان سچو وگہوا ڈن تلنے لاکے ۶۰ راتے ہی
 رت سو ب سون اسیو کون لڑو ہی کو نیل باگے،
 خان محمد کے نند الف خان میر کمری یک کیون،
 بنہاگی جو دھاپی ہی جنت بسوند ہا پر خان گہو ہی
 نورب کی رگی ۷۰ نام زوجہ الف خان حنیفہ بانو بود،
 بنت حجت خان پنوار سردار لگانہ دویم چو مان میا،
 بانو ددر بیے بیٹا مان نوشتہ کہ نورب الف خان را،
 چہار زنان بودند اول حنیفہ بانو بنت ہیبت خان
 پنوار سکنہ کلانور دویم میا بانو بنت ویب چند
 چو مان سکنہ مند اور ششم گان کنور بنت ہزار سنگہ
 راٹھور بید اوت سکنہ بید اسر چارم میا کنور،
 بنت حمید ن زمان سکنہ کٹر کٹر اور نورب الف خان
 را پنج سپران بودند بزرگ از ہمہ اول نورب دو خان

صد و ہشتاد و سترہ قبر دی درخت پورست مقبرہ
 گنبد برنواں بسیار خلان بنائے شدہ است و نام کہ
 شدہ دو از زده صد و ہشتاد و چار ہجری است و مقبرہ
 درخت پور موجود است و دوبرہ جو حبیب گلین رلف خان
 سرموڑ گڈ مہرب لیتے رہی تھ اور کل اور پھسویا
 دوی بار و جن میں میوات تین بار مل کچھو رٹی تین بار
 کہیت تین کہانی ہیں چار دہی میوات دوی
 بار اور ہوسا دہو مار کی پورانی دیہو رہو میان
 ملے تھے ہیں چار بار کانگر اپی پو کردار دوبر جنقل لکی
 ہینے پیر دند بہروانی ہیں دہڑی حصار کبے سرے
 رلف خان کچی امراد و پستھی بھیجائی ہیں پھسویا
 شاہ جو کے کاج کل لاج کون رلف خان کاڈی پانکونے
 ہیں پیارے پیارے میں بہان یہ بان لگو جو رہانی
 ایسے جیسے پور دی پیلول رہی ہی بہار میں
 کچاک کو گہان کہیں پڑو دو ہون اوڑ گہا پل کہوت

رست و صادق خان فوج طلبیده رست خود را نبرد و صادق
ملی خان فرستاد و جماعتی قلیل نبرد و نوب بماند و بیست
پیاژیان چون شنیدند که افواج نبرد نوب کم رست باز
جائیگر در آن آنکس را جمع کرده با فوج کثیر بار هفتم برای
جنگ آمد نوب در میان قصبه تلور در باز مقابل و مقابل
از کفار کرد و بسیاری را کشت و یکطرف نوب
خود بدولت مصلح بر کفار میگرد و آخر یکطرف روپ چند
کافر و یکطرف با سو و دیده دل مل شده نوب در در میان
گرفته محاصره کردند و جمله پیاژیان نوب در میان گرفته
جنگ نمودن آغاز کردند نوب بر کفار چنان حمله مصلح
میزد که روپ چند و با سو برود و دیگر بختند و نوب در آن
میدان استاده ماند آخر باز پیاژیان یگبارگی بر
نوب حمله کردند از آنجا که کفار خجاری بسیار بودند نوب
را شهبیدر ختند اما از جانب کفار مذکور پیکر آید
و سه صد مردم درین جنگ در جنیم رسیدند و از

گنج راج جیت ہی دیوان کی پوجی منسا کاج روز
 ویم باز یار یان مذکور جمع شدہ از نواب جنگ عظیم نمودند
 و بسیاری از فریقین کشته شدند آخر بار کفار بگرنختند
 فتح نواب شد سیوتم روز باز جنگ شد فتح نواب
 شد چهارتم روز باز آمدہ جنگ کردند فتح نواب شد
 ہجین پنجم و ششم روز جنگ شد و بسیاری راز
 کفار کشته و رجنہم رسانید و از فوج نواب ہم اکثر
 شجاعان در حہ شہادت رسید و درین دور روز
 مذکور ہم فتح نواب شد و کافران بگرنختند چون اکثر
 افواج نواب تبید شدہ بود و جمعیت کم ماندہ بود
 درین ضمن نواب صادق علی خان افغان کہ یکی از
 وررای سلطان بود نامہ بجانب نواب افغان
 نوشت کہ شما خود تسریف اورید و اگر یک نوع آمدن
 شما ہی ستود افواج خود را لہر سیند نواب غصہ شدہ
 کہ این وقت ملک و معاونت بود کہ از کفار مقابلہ

کروند و همین مشورت کردند که یکبارگی حمله کرده از نواب
جنگ کنند غرضیکه همه جاگیر داران پهاڑ جمع شدند تفصیل
آنها اینست که جلّت سنگه پشایانیا و راجه بسپه پشایان
و چند ریان سرگده پهن و فتو و جوال و پیونیت ،
و آهوال و بولاد و سوج چند و پهاکر کلانا و سپور چند و
جگمال و راجا واری کپور و غیره پهمیان فلیع کوٹ کانگرا
شده و رنگر کوٹ آمده و پیرہ کردند و نواب و ران وقت
ورقہ تلور را بود چون خبر رجماع پهاڑیان بسج نواب
رسید از و پیرہ خود کو چیده با فوج کثیر روانه سمت
مفدان شدند و ازین سمت کفار رنجار روانه شدند
و مقابلہ و قتالہ در میان ایشان افتاد و جنگ عظیم واقع
شد و از طرفین ہزار ہا کشته شدند آخر الامر کفرہ
رو نیز بکشت آوروند و در آنروز فتح نواب شد و
جلّت سنگه بلرخت چنانچہ ورقہ بام را کشتہ شد و
دو پیرہ بجلّت سنگه بسج سون بیاگ ،

ملک لپیته زود درینجا حاضر شود حسب الامر نواب ممدوح بابا،
 سرعت سر لیمه بخدمت باو شاه رسید شاه بهشتا حکم کرد
 که تا نواب سمت کوٹ کانگرا رفت و راجه جیو جیار سنگه دین
 سفر همراه نواب و در رفاقت بود تا هر دو برسم بلنار و در ملک
 پهاڑ رسیدند و همه پهاڑیان از ترس نواب رو بر پزنیادند
 و همه میدان و متمر دان مشکوش و پریشان شده و را
 سو رنجای جباب و غارهای کوهستان خریدند و کامپور
 و مندنی و سکویت و سکندره نواب فتح کرده و قریه
 خود آورده بودند گویند درین ملک پهاڑا کی از بادشاهان
 اسلام بخر سلطان سکندر لودی و نواب الف خان
 نرفتند و فتح نکرده بودند چون مدت مدید ازین فتح گذشت
 و همه پهاڑیان خراب خسته و جلا وطن شده و همه بدیم،
 و قریه و قریه از خوف نواب میگردیدند و کس را از
 ایشان قرار و آرام نبود که یکجا بنشینند از خرم پهاڑان
 دل بمرگ داده جمع شدند و اراده جنگ از نواب،

و جاگیر داران عالم پور و فیروزه پور و بهشیر و جلالت آباد و کینیک
 و قبول و رجیاباگ و رحمتاگ و بهم رئیسان لکھی جنڈل معاہدت
 مقرر کردند و نواب ریشکیش دادہ ملاقات بیکر کردند و پوچھا
 قوم تہی و سہمی و جویان و ڈوڈی و سٹو و نیپال
 و بیرمان و ڈوگر و کپل و انور رزیر حکم کرده و سمیان
 و ہولا و خیراکہ متمدان بودند ہمہ را جلد وطن ساختہ و
 ملک پنجاب را در تحت حکم آورد و چند روز در ملک
 مذکور استقامت ورزید و سرچاپام را رفتن از "سپہ سالار"
 سمت کوٹ کانگر و شہید شدن در آنجا گویند کہ
 در ایام سکونت نواب الف خان در ملک لکھی جنڈل فوجدار
 قصبہ کوٹ کانگر انواب سردار خان بود کہ برای حفاظت
 ملک مذکور در آنجا با خوج کیرمی ماند چون نامبرودہ فوت شد
 ہمہ پوچھیان از فعل و ساکنان آنجا باز از سر نوراہ
 نمودی پیہودند آغاز کردند چون خبر سلح پیر سلطان
 شد فرمان بنام الف خان نوشتہ فرستاد کہ ملک را از

ہم ملے بیٹھنے لگے۔ از انجاء قریب کہاں آندو دیکھو کہ کمرہ چھ بیویاں
 ان خیمہ پیشکش تو نہ رو تیار تو اب آو رو دیکھو شام دو دیکھو
 پیش آندو جو فرمان برداری اختیار کر دیکھو از انجاء
 قریب چھ قریب دیو پور آندو بیویاں انجاء از سر کمرہ دور
 پاک پٹن جت و بزیارت حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر
 رجبی اللہ عنہ مشرف شد و در انجا ڈوبدی بیاد و رخاں بیویاں
 از انجا پیشکش و نذر و نیاز نذر و قرب آند ملاقات کرد
 و فرمان برداری اختیار نمود و بعدہ بہہ جنگل لکھی راجہ
 و فرمان برداری سخت و انچہ کہ پیشکش و نذر و نیاز انک
 نذر و قرب آند، بود و معہ عرفی داشت ہمہ را نذر و بادشاہ
 در لاهور فرستاد سلطان از راستی این خبر فرخندہ
 اشراف علی مذکور قرب را از فرینیا کرد و غریب کہ قریب چھ
 و دیو پور و محمد وٹ و سنم و تہارا و بیٹند و
 پاک پٹن بہہ را چنان زیر حکم کردہ بود کہ بیویاں قہبات
 مذکور نفانت مقرر کردہ و در درگاہ بادشاہ ہی رہا نہیند

و قطع الطریق پیش گرفته مسخران را راند امیر سنانند و و هیئت
و قریبه بار در خراب و غارت می کنند باو شاه گفت سنان
این کار کیست تا حرامیان مذکور را بر سر ای ایشان رسانند
و اگر ایشان را بر سر همین طور خواهیم گذارشت حرام زردگان،
تالا بهور آمده این ملک را خراب نخرهند کرد و نوب الف خان
عرض کرد که این بهم بحر نوب الف خان پیش نخرند خدمت
آخر باو شاه نوب را خلعت خاصه داده و اسب عنایت
فرموده با خروج کثیر سمت لکهی جنگل فرستاد چون نوب الف خان
در قریبه منصوره آمده ویر کرد بیست منصور نام که سرور را،
موقع مذکور بود از خوف نوب ترسیده نزد باو شاه رسید
و نوب از آنجا و قصبه او در آمده با هیولمیان آنجا جنگ
نموده و از سکنان قصبه مذکور و قصبه کرور سه صد کسان
را قتل کرد و قصبه بلر نهند بعد نوب سمت قصبه خوران
رفت نامبروگان بهم بلر نهند و تاب جنگ نپاوردند بعد
از آنجا نوب سمت قریبای بنوان رفت ازینانی،

نوشته فرستاد که ملک کانگرا بغیر از تو زیر نمی شود و بهو میان
 آنجا بجز از تو از کی نمی ترسند لازم که بهر دور و فرمان،
 روانه سمت کوٹ کانگرا شود و نواب حسب الامر باز سمت
 کانگرا رفتند باستماع قدوم مینست لزوم نواب فیضاب
 همه پیاثریان برای سلام آمدند و پیشکش بنها و ند چون
 این معنی نواب صادق خان شنید در تعجب ماند و به
 مردانگی نواب قایل شد و کر رفتن نواب خاں، سمت
 ملک لکھی جفل و فتح کردن اعلیٰ را گویند چون بهو میان
 و جاکبر واران قایل باقی شدند و راه خاں اختیار کردند،
 این خبر بهر ساحت بهشت اہی رسید و سلطان از دہلی و را
 لاہور رفت و نواب را فرمان نوشت تا از کوٹ کانگرا
 در لاہور بخدمت باوشتہ حاضر شد و بارش و پنجر است
 کہ نواب را سمت کابل بفرستد و بین اثنای استغاثہ
 سالکان لکھی جفل رسید کہ قوم بہت و ڈہڈی و،
 ڈوگر و بٹو ملک را خراب کرده است و طریقہ زدنی

گوشمالی و بد نواب حسب الامر از قبه مذکور حکم فرمان مرخص شده
سمت نگرش یافت و مستردان را گوشمالی داده بطبع سخت
سلطان از استماع این خبر بر نواب بسیار خوش شده
آفرینها فرمود از آنجا که ملک کوٹ کانگرا بجر نواب الف خان
زیر نمی شد و بهو میان آنجا بجر نواب ممدوح از کی نمی رسیدند
و نواب طرف همیشه رفته بود جاگیر دار کوٹ کانگرا باز بدستور
سابق طریق تملک نمودی اختیار کرده چون ابن خبر به بادشاه
رسید نواب صادق خان را با فوج کثیر روانه سمت کانگرا
کرد چون بهو میان آنجا رسیدند که صادق خان ای ای
همه پهاڑیان جمع شده جنگ از نواب مذکور چنان کردند
که او را باز بهوش جنگ از ایشان نماند بلکه پائی خود
هم سمت آنها پیش نمیکرد و از سرحد کانگرا بیرون
رفت و این خبر جنگ آنها و غلبه و کثرت فوج اشفاق
بخدمت بادشاه عرض داشت کرد و نوشت که ملک
از من زیر نمی شود بادشاه نواب الف خان را

مذکور شد تا از دهلې کوچیده در آن برفت چون در بلده
 مذکور رسید نواب را که بر قلعه بود شقه نوشته فرستاد،
 که برای ملاقات فرود نیائی که ما خود بدولت برائی،
 ملازمت تو دیدن قلعه می آریم چون بادشاه بر قلعه،
 رحمت نواب تسلیمات بجا آورد و بادشاه نواب را از قریب
 تا فرمود پس نواب بسیار روپیه ها بر سر بادشاه ریخت
 کرد و بادشاه نواب را یک خیل انعام کرد و بعد بادشاه
 از آنجا سست کشمیر رفت و نواب را در فرمود تا در آن
 قلعه بماند و که رفتن نواب الف خان سست بیسته و فتح،
 کردن آن مارگونید که در ملک بیسته پیو میان،
 و جاگیر داران ملک آنجا طریقه بغی اختیار کرده راه،
 تهر دی می پیو و ند و حکم سلطان را در خاطر نمی،
 آور و ند چون این خبر بسمع بادشاه رسید نواب
 الف خان را فرمان نوشته فرستاد تا از کوٹ کانگڑا
 رفته آن ملک را بنیر حکم آورد و بیفرمان دهل فاکر را،

همه مسلمانان دینداران رفقای خود را که از آن بودند جمع،
کرده گفت که حق تعالی این قلم را بدست ما داده است
باید که این را بجا نعلت و درید و هر که بر بالائی قلم رفته سکونت
خواهد و رزید بنیامان و درگاه بادشاهی خواهد شد منصب
و سی زیاد خواهد شد دینداران گفتند که ما را لقاقت مانند
درین قلم نیست اگر باز این معنی خواهد بود گفت منصبی
خود را گذاشته سمت قبیله میوات خواهیم رفت مسلمانان
هم گفتند که ما را هم لقاقت مانند این قلم نیست اگر،
باز ما را خواهد بود گفت سمت مکه خواهیم رفت چون راجه
مذکور سخن فریقین شنید سمت نواب دیده گفت
که درین قلم بجز ما و شما کسی نخواهد ماند پس نواب،
محب نظر بر حفاظت حافظه حقیقی و ارشته خود بدو است
در آن قلم بهاد بادشاه باستماع فتح قلم کوک کانگرا،
بسیار خوش شد و منصب نواب را را غزو و نقل
است که سلطان جهانگیر شاه را شوق دیدن قلم،

دالپس جنگ نکرده رفت اما راجه بترماجیت چون
سمت کانگر رفت جاگیر در آن آنجا را که راجه کاهلور
زیر دست یافته طاقت نیاورد که ازو جنگ کند دالپس
نزد نواب در قبه نورپور آمده گفت که شما آنجا رفته کنید
از من آنکس سر نیاید ویر نمی شود من اینجا خودم مانده
الغرض تورب الف خان باخوج خود برای جنگ راجه کاهلور
سمت کانگر رفت چون نواب در قبه نونند که تورب ویره
کرد راجه کاهلور خبر آمدن نواب برای جنگ وی شنید
نامبرده طاقت جنگ از نواب نیاورد و نوز نیاز و شکش
مثل فیل و غیره نزد نواب فرستاد و بعد خود آمد از نواب
ملاقات کرد و بجز و پیش آمد پس نواب الف خان
راجه کاهلور را روید بسیار سزایش مانموده گفت که،
فرمان بادش به خیال نیاوردی و کلام من نشنیدی
آخر سزای خود و بدی بعد بترماجیت و نواب هر دو گرو
را محاصره کردند و قلعہ را فتح نمودند بعد فتح قلعہ راجه بترماجیت

کوٹ کانٹرا باخوج کثرت و راجہ بہترم جیت درپن،
 سفر خفیہ نواب بعد تاہر مراد حکم فرمان جہان مطاع باخوج،
 کثرو ران ملک رسیدند و راجہ سوچ مل در قصبہ نور پور،
 چون شنید کہ باخوج بادشاہی می آید تاب جنگ نیاوردہ
 بلخریت و نواب و راجہ بہترم جیت در قصبہ نور پور رسیدند
 و آن بلکہ در در قصبہ آورده بازار در وہ کردند کہ قصبہ نگر کوٹ
 روند و راجہ کندی چنانکہ در قیام راسہ نوشتہ: و و ہرہ،
 سوچ مل کون کہد کی باہوڑی دل پناہ بہ جیت ہری،
 جتن چلے نگر کوٹ کی چاہ بہ نقل رست چون نور پور،
 راجہ کردند و راجہ سوچ مل کیے جایی گرنختہ پنهان شد
 نواب خود بدولت ورنور پور ماند و راجہ و راجہ بہترم جیت
 راسم نگر کوٹ خواستاد چون دین خبر راجہ سوچ مل
 رسید کہ نواب تنہا باخوج قلیل ورنور پور رس و،
 مردمان نواحی ر جمع کردہ بانہو کثیر باز آمد تار و دیوان
 رلف خان جنگ کند اما طاقت نیاورد کہ مقابلہ کند

میوات باز روید و مستردان آنجا را بسزا رسانید پس
سیوم باز بنواب الف خان فوجدار میوات شد و
بهویمان آن ملک را زیر کرد و درین سفر دولت خان بهم
همراه پدید بود و درین سفر بهم از بهویمان آن فیل بسیار
خنگ شد و اکثری را بقتل رسانید و بسیاری را
در قید کرد چون ازین مهمم باغ شده و پس آمدند
مازفرمان شد که در ملک و کن باز روید که در آن ملک مستردان
و مفدان سرکش اختیار کرده اند او شان را بسزای
شان رسانید نواب الف خان دویم بار باز سمت
و کن رفت و آن ملک را فتح کرده مستردان آن جا را را
گوستمالی بوجیب داد و اکثر شریف بدون نواب خان است
کوٹ کانگرا گویند که چون راجه سوچ علی رئیس ملک کوٹ کانگرا
لاغی و باغی از باوتاه شد و طرفه تملی و فاکورزید
حکم شد که نواب الف خان در آن ملک رو و راجه
مذکور را بطبع سازد حسب الامر علی نواب محمد و سمت

پای من مضموت اند از ریجا نخواستیم جنبید ترا چه طاقت که مراد از
جاگیر من بیرون کنی دولت نخلان بخوانیدن کن مایه فور و روین
سمت ادوی پور شد علی خان تاب متفاوت و بجای
نیا در ده اول در قهقه کسر و در رفت چون در اینجا جای
نیافت در قهقه کهوه رفته در ملاذی کوه نشست و چون
دولت خان در قهقه ادوی پور و دخل شد کنان قهقه
کندیل و رپور سا هم از خوف مفرالیه کمر زیدن گرفتند
و بیم نواب گریختن و اسباب بیرون کردن اختیار کردند
خاک و در قیاس راس نوشته دو بهر به شری کبند بی کبل بی
ریوایه این روایت دولت خان جوین کی ملک و ملک
جوین او را و دیگر فوج داری یافتن نواب خان قهقه
میوات را بار سپوم چون مدت مدید نواب الف خان
در ملک دکن بماند و آن ملک رخت نکرد و از نظم
و نس آن فرغ یافت باذن پادشاه باز در ملک
نمودارده چند روز رخت پور بماند بعد باز فرمان شد که در ملک

در قبه مذکور رفت گویند در آن ایام و در پی قبه مذکور زنا بهر خان
افغان بود چون وی حاکم آمدن دولت خان شنید او هم،
از خواجه راجه کرده و کپور طلبیده مهیا جنگ شد اما چون دولت خان
رسید ناپ نیاورد که جنگ کند پس لاچار و رخصت،
نواب آمده و دختر خود را از ظاهر خان بن دولت خان من،
الف خان نواب منسوب نموده خود و زلفی امان نواب انداخته
و همچنین قبه او و پور و قبه پاروان را هم با و داشت بنواب
الف خان در جاگیر داده و در آن ایام موصوفین مذکور و در،
قبه علی خان بود نامبرده شنید که هر دو موضع و در جاگیر الف خان
نوشته شد متفکر شد و بنا کرد هر سنگی علی خان را نوشته
فرستاد که چون دولت خان برای گرفتن جاگیر تو را بیدار و
جنگ باید کرد که ما هم شامی تو هم و دولت خان بن الف خان
بجانب علی خان مذکور نوشته فرستاد که این جاگیر تو نام
ما شده است باید که از پنجاب بروی و ولدانه بزور ترابری
خویم کرد و علی خان در جواب آن نوشته فرستاد که،

خوبادیهو سنگه هم فوج را و کپڑا راجع کرده بود و تنها کمران شیخا و مان
برای ملک وی آمده بودند چون نواب دولت خان رسید
مادهو سنگه نواب اقامت و جنگ نیاورده از قصبه مذکور بگریخت
و اسباب و اموال خود را در قصبه مذکور بگذاشته بود،
نواب دولت خان مرده کرده و بر حال وی رحم فرموده
مال او را غارت و غصب نکرد و همه اسباب او را از اندک
و بسیار نزد وی فرستاده داد و گفته فرستاد که ماما
که نمی گیرم که از ما مقابلہ و مقاتله کند و مال گریختگان نبرد
ما حرام است نقل است که نواب آلف خان را حق می باشد،
روز بروز ترقی و مراتب و اقر و فی منصب و جایگزینی کرد،
و سلطان جهانگیرش به بر حالش را به چنان شفقت
میداشت که از حیثه تحریر میر است چنانچه و قیاس قصبه نبرد
که خانقاه حضرت حافظ شمس الدین شکر بار و در سلی در اینجا
است هم نواب آلف خان را نوازش فرمود پس،
نواب بپسر خود دولت خان را نوشته فرستاد تا امور خارج

را رسید با فوج کثیر برای جنگ ایشان رفت کچو ابلان
تاب جنگ نیاورده بگریختند و قریبای خود را بگذارشته،
رفتند و ما دبو سنگ و نا هر خان نیز همه جا گیر خود را گذارشته
از خوف دولت خان بگریختند و گوئل سپر گرد و هر نزد دولت
آمده سلام کرد و گفت مرا طاقت جنگ از شما نیست
من بطبع شما هستم و نرد اس را هم از پشیمان جا گیر بدر
کرده تا نا مبرده مو قایل خود در قصبه لو مار و رفته ساکن
شد و از آنجا طریق و زودی اختیار کرد چون این خبر را
بدولت خان رسید کی مر و معتبر را نرد و بی فرستاد
تا وی رفته گفت که نواب میفرماید که اگر پیروی خود،
خواهی طریق و زودی را گذارسته و بگریجا برو قصبه بگذارد
و زودی ممکن و خوف جان خود کن بجا و بوسنگه گفته،
فرستاد که من با د شاه رود و خاطر نمی آرم توجیه کی که
مار و قتل کنی دولت خان چون این خبر شنید فوراً
با فوج کثیر را بی سمت قصبه پیاد و وایستاد و این

ایمن خواهم کرد بادشاه مستألفه خلوت و اسب غنای
کرده و آن بیست قوم سو جاوت را بنام نواب الف خان نوشته
داده و منصب افزوده و دایه کرد تا در ملک خود رسید و کچھو
ملک سیخا و رٹی را نوشته فرستاد که این بیست بنام من شده
است و سلطان وقت این جاگیر را بمن عنایت کرده
است شما ازینجا بد روید و بیست را بگذازید و اگر نلذاید
همیاجنگ شوید کچھو ایان و رجواب آن نوشته بخدمت
مفرامه فرستادند که این بیست از قدیم الدیام و رجائیر مایان
است کی را طاقت نیست که مار را ازینجا بدر کنند رای،
سنگه را نا هر چند بخواست که مار را ازین جاگیر مایرون
کنند خود و قاضی این سگ شود و امانت است بیرون
کرو تو از رای سنگه زبردست نیستی که مار را بدر کنی،
و نیز خسرو خان و تربیت خان و شیخ ازینجا جمله خوار شدند
که مار را بدر کنند و ایشان را هم اینمعنی میسر شد و تراجم
طاقت که از ما جنگ کنی چون خبر نواب دولت خان

ندو نوشتہ فرستاد تا موی الہہ از فتح پور بخدمت نعل الہہ در
 اجمیر شریف رسید سلطان بسیار نوازش و مرحمت
 بر حال و دولت خان فرمودہ گفت کہ قوم کو جاوت و زوان
 ہستند و رہبان و ساfran را پذیرای رسانند لازم
 کہ ایشان را از قریبا و دہانہا بر آوردہ جلا وطن سازی
 و اگر یہ مقابلہ کند قتل نمائی و ساکن ایشان را خراب
 و سوختہ سازی و جائیر ایشان را در ملک خود آوری
 کہ ترا دعت کردم و اگر این کار را از تو بر نیاید مر جواب
 دہ تا دیگر ری را در اینجا بفزایم و این عہدہ بوی حوالہ کنم
 دولت خان تسلیمات بجا آوردہ عفی کرد کہ از آن درہنگ
 بفضلہ تجاہد و مدد و محنت نعل الہہ این را بسر انجام خود ہم
 رسانید و ایشان را جلا وطن ساختہ ساکن
 ایشان را بخریت خود ہم کرد و ہر کہ مقابلہ من خود ہد کرد
 او را بقتل خود ہم رسانید و ہر طور آن قوم را از زودی
 باز خود ہم درشت و ابن اسبیلان را از خوف انہا

بفتح و لغت در فتح پور رسید نقل است کہ راجپوتان از قوم گورم
 یعنی پجور یا در موضع بائودہ و رسول پور بسیار ہی ماوندند و طریقہ
 وزدی و قطع الطریق اختیار کرده بودند و سافران و لواحقان
 رازداران این اند بسیار میرسد ما استغاثہ ایشان،
 و حضرت سلطان زمان چنانگ بر شہ رسید گویں دباوشہ
 در الوقت و راجمیر شریف بود چون استغاثہ خلق از،
 دست جو روزوان و غارتگران مذکور در سحر اقدس
 شہی رسید محبت خان را فرمود کہ کی بہت چنان
 شجاع مردی کہ این قوم کہ گورم را روزوان و غارتگران
 اند و ازین کار مہنوع سازد و آن ہا بنجار رزان بکفیل
 کرد و از ایشان رساند محبت خان عرض کرد کہ جناب
 این کار بغیر از دولت خان بن نواب الف خان فتح پوری
 بر نمی آید زیرا کہ شایان این امر خطیر معزالدہ است بی
 اور نہ ہا رسرا بنجام بنیاد و نیز من رائیہ ہیجو را را القوم
 است بادشاہ ہمان وقت فرمان بنام دولت خان،

آن را فتح کرد و شهره شجاعت و تهوری نواب در ملک
وکن افتاد تا همه بهومیان آن ملک نذو نیاز پیشکش
میفرستادند و بخدمت نواب بر روی سلام حاضر می شدند
چون خبر فتح ملک بهیملان و غیره در سحر اقدس شاهی
رسید بر نواب بسیار خوش شده منصب او را افزود
نقل است که نواب الفخ خان در ملک وکن بود و پس بزرگ
دولت خان در بلده فتح پور قاسم مقام پدر بود و شرارت
بهومیان نواحی فتح پور را بقوت بازوی خود دور میکرد
گویند که قوم بید او تان که مدام طریقه دزدی میباشند
در ملک فتح پور دزدی کرده میفرستند هر چند دولت خان
اوشان را در امتناع نمود باز نمادندند آخر نواب
مذکور با خواجه کثیر رفته برای جنگ بید او تان رفت
نام بردگان تاب مقاومت است را به نیا و روه و بکر
نهادند و نواب در پانامی ایشان را سوخته و جلاوطن
و خراب ساختند با غارت تمام غنیمت بسیار

آفرین ناکرد و ذکر فتح کردن الف خاک تپان نه نام را بهیلاان را گویند
چون قوم بهیلاان راه تملوئی و طریقه لغی اختیار کرده سد راه
مسافران شدند و وزدی و قطع الطریق را شعار خود
ساختند سلطان نواب الف خان را فرمود تا کاپور را
همراه خود برده آن قوم بدکار را گوشمالی بواجب دهد
حسب مرا علی نواب محمد ص با فوج کثیر تا کاپور را در رفعت
گرفته تپان بهیلاان را قتل کرده و کفار بخار را برای
ایشان رسانیدند گویند که بهیلاان بسیار سرکش
و زور آور بودند که راز امرای سلطانی طاقت
نه افتاد که برای جنگ ایشان رود و ان ملک را
نرسند اما نواب مذکور را چون سلطان فرمود فوراً
حسب حکم روانه سمت تپان بهیلاان شد و او شتند
قتل کرد و بجه از آنجا سمت جانور پور رفتند و بهم
جاگمیداران و ریسان ان ملک را زیر کردند و بجه
از آنجا در سمت فتح پور که در ملک دکن است رفته

صلح همه صاحبان بهمنی که برخواستند شمایم بیایند که در
آنجا مانند انساب نیست نواب در جواب آنها نوشته بودند
که مرا از برخواستن از تبهانه ملکا پور عار و شرم می آید
و در خاندان بایان روشن نیست که از ترس عدوان
گریخته بروند بکلمه آنکه دوپرومائی مرگ سوختن و نویشتن با نیست
که بر کپود نیست مکنین مرین جولاد خسته پس نواب تبهانه
خود را نگذاشت و هم از ملکا پور بجای تویند همه رفوچ
بهومیان جمع شده و در ملکا پور رسیدند و جنگ عظیم و مقابل
و مقابل از نواب الف خان و قوه شد و بسیاری از طرفین
کشته شدند آخر بهومیان کفار رو بگریز نهادند و حق انجا
فتح نصیب نواب کرد چون این خبر شاهزاده پرویز رسید
که همه تبهانه جات از خوف بهومیان برخاسته رختند اما
نواب الف خان تبهانه خود را نگذاشته و با کفار جنگ عظیم
کرده کفار را شکست داده است و بر تبهانه ملکا پور
ستقر مانده است بسیار خوش شده و نواب را

نواب خاں خان و نواب جیلانی خاں کو دی و نواب عبداللہ خان
و بسیاری از خوانین را تہا نجات تقسیم کردہ و راجہ مان سنگہ
کو رم و راجہ رای سنگہ را اٹھوڑ و دیگر سرداران کہ ہمراہ شاہزادہ
بودند ہر یک را تہانہ مقرر کردہ فرستاد و دین ضمن راجہ ہر سنگہ
کافر باخوج کثیر رسیدہ و مقابلہ و مقابلہ باخوج شاہی کرد چنانچہ
نواب عبداللہ خان خوب جنگ از کافر مذکور کردہ آخر ہر نیت
و راجہ عبداللہ خان افتاد و تالش اللہ باخوج خود در برہان
پور گرختہ و رآمد و چون دیگر تہانہ واران باو شاہی خبر نہمت
عبداللہ خان و رسیدن وی در برہان پور شنیدند ہمہ
بلکہ باری از خوف کافر مذکور ہر اسان و ترسان تہانہ ہای
مقررہ خود را گذاشتہ آمدند چنانچہ ہمہ تہا نجات سلطانی بر
حاکم شدند اما نواب الف خان در ملک پور متقل ماندہ
پای ثبات و زیدہ جایی خود را نگذاشت پس ہمہ
آشنایان و دوستداران نواب محمد و بجانب سوی اللہ
خطوط نوشتند کہ شما چرا اورا نجات نہ کردید چون

تقصیه مذکور جمع شده پیشکش آوردند و نذر و نیاز نواب
گذرانید تا از تیغ خون آشام نواب امان یافتند و بعد
از زیر کردن ایشان دو قصیه بند بپوشتند بهو میانی انجا،
مقابلہ کردند تا اکثری کشته شدند و بقصیه بگریختند چون خبر
در پهاڑیان رسید که نواب الف خان میواتیان را بابت
بابت کرده خوف نواب ایشان بهمی لرزیدند بلکه در تمام
ملک جنبو دیب شہرہ نواب الف خان افتاد و کفر رفتن
نواب الف خان سمت ملک و کین گویند چون نواب الف خان
در فتح میوات فارغ شده بخدمت سلطان رسید بعد
از مرور مدت چند بار بادشاہ حکم فرمود تا نواب ہمراہ
شاہزادہ پرویز با خواجہ کثیر سمت و کین رفت و قتیکہ
در قصیہ برغان پور رسیدند شاہزادہ تنباخت را تقسیم
کرد از آن میان نواب الف خان را تہانہ ملط پور و او
و شاہزادہ پرویز خود بدولت بقصیہ ابدلایا و رفت
و دیگر مرانی خواجہ را سمت ایسا باد و روانہ کرد و خانجہ

نواب با فوج خود یکبارگی حملہ کردہ زیر قلعہ رسیدہ دیوار
 قلعہ را بشکست و اندرون قلعہ داخل شدہ و کہ
 پنج بدست گرفت اور را ہلاک و قتل کرد و بقیہ رسیف
 گاہ را بدندان خود گرفتہ بگریخت و قلعہ پورانی بدست
 نواب الف خان فتح شد و بسیار مال از جنس نقد
 و اسباب ایشان افتاد و شہر مذکور را خوب غارت
 کرد و کمر فوج و ارشدین نواب الف خان را ملک میوات را
 گویند چون میواتیان اختیار کردند و طریقہ دزدی
 و قطع الظریق را پیشہ خود کردند سلطان جہانگیر شاہ
 برای گوشمالی انہا نواب الف خان را موجد ارانجا کمرہ و
 خلعت و خیل و ارادہ منصب افزودہ روانہ سمت میوات
 کرد پس نواب اول قصبہ ساران را بنجا ک دولت
 و خواری سپردہ کسان انجا را بقتل آوردند و بقیہ
 بگریختند و غنیمت بسیار و در قصبہ بدست آمد بعدہ در
 قصبہ کار بندہ آمدہ چون نواب بنور فرمود ہمہ میواتیان

آمده اند و برای امروز از شمارشته داری و ناتا کرده بودیم
تا مایان را ازین نوع بلاها رستگاری و مانند نواب را
از استیلا این حکایات و لطیف سنگه بروی رحم آمده
و فوج را از گرفتار کردن وی مانع شد و او را نبرد خود طلبیده
بغارش خود ننزداد و شاه فرستاد تا سلطان بهم عفو
تقدیرش کرده بده شیخ کبیر را پادشاه طلبیده و نواب
مبارک خان را بجای وی در شکر فرستاد و کفر فتح
کردن نواب الف خان قعیبه بهوانی را گویند و رقیبه
بهوانی قوم جاوآن و چاؤلان بسیار بودند که طریقه
تمردی گرفته راه بغی اختیار کرده بودند و ملک را غارت
میکردند فرمان عالیشان بنام نواب الف خان صادر شد
ماشا الله همه امرای دیگر با خواجه کبیر و بهوانی رسید
و رئیسان قعیبه مذکور در پناه قلعہ بودند و ایشان بیرون
به پناه جنگ میکردند که راز نوکران شاه بهی مازان
بنود که قلعہ را فتح کنند و از بیم نفک منزد قلعہ نمی رهند

نیامدی که افواج بخت و یک امر از نواب بقتل آورد
از آن روز همه امرایان از نواب می خوفیدند و قایل شده
صلح کردند نقل است که بعد از صلح حانبین همه امرایان با،
نواب مشورت کردند برای جنگ از رای دل است
از قصبه سرس روانه شدند گویند رای مذکور با فوج و
امر از نحو دو قصبه پاشو بود چون فوج شاهی رسید و تباری
جنگ شد صفها کشیده غول و چند دل و پرول را برارستند
نواب الف خان پرول شد و جنگ آغاز کرد رای دل پست
تاب مقاومت الف خان نیاورد و رو بگریز نهاد چون فوج
باوشاهی عقب دی کرد و دولت سنگ نواب الف خان
را گفته خستاد که شما را برادر گلان من استند فوج
شاهی را منع کنند تا مرا آفرینان کنند و بر فعل من نه بینند
درشته داری که در میان آباد و اجداد ماوشی است
به بیند یعنی برامه لون کرن و پرتاب پی و راجه بود ماو
ماک گزیف کند که دختر ایشان در خانه آباد و اجداد شما

شاهی آن اهل خالت و گمراهی شنید از قهقهه سر
بگریخت و کمت وطن خود رفت و نواب و شیخ مذکور بابت
امراء دیگر در قهقهه سر آمدند و چند روز در آنجا دیر کرده بودند
روزی نوکران نواب برای آب آوردن بر چاهی رفته
بودند و سپاهیان و دیگر از نوکران امراء مذکور من نیز در آنجا ایستاده
آب آوردن رفته بودند تا در میان ایشان و نوکران نواب
الفاظی متناوب شد افتاد و جنگ و قتال شروع شد چنانکه
کاری بجایی رسید که بخت و یکهو امراء و باخواجه خود بکلف
بودند و نواب الف خان بکلف بود و مابین اینها خوب جنگ شد
و بسیاری از طرفین کشته شدند و نواب الف خان بر لب
و یک امراء غالب آمد و خبر شیخ بگیرد و دیده پائی نواب
را بگرفت و عرض کرد که محاف فرمائید و بایکدیگر جنگ
نکنید و بسیار خوش آمد و در آمد نواب کرد و بافتند و نشست
و از جنگ باز ماندند و در قیام را سه نوشته است
که اگر شیخ بگیرد در میان آن افتاده و بخدشت نواب فوی الاقدار

نواب زیر حکم کرد و در جنگ کردن راجه دل پست با
نواب الف خان و فتح نواب گویند که رای دل پست سنگ
بن راجه رای سنگ به کانیر راه تمر دی و سر کش گرفته
علک بادشاه را غارت و غصب میکرد و راه بخی و طغی
را اختیار کرده جهان را جلا وطنی ساخت چونکه او را
افواج کثیر بود بادشاه را در خاطر نمی آورد گویند در آن
ایام از جانب سلطان جهانگیر شاه فوجدار در قصبه سر
فیاض الدین نام بود ناگهان راجه دلپست بر سر نامبرده
تاخت نموده و چهار پاره زده اسباب بادشاهی را و
مناعمی شاهنشاهی را تجارت برد و فیاض الدین از
خوف جان خود گریخته در دلی رفت قصبه سر را
در قصبه تروف خود آورد چون بادشاه این خبر شنید
بجاست غصه نواب الف خان را و شیخ کبیر را و بست
امرا و دیگر همراه ایشان کرده برای جنگ راجه مذکور و
مکانات کرد و در خود وی فرستاد چون خبر آمدن افواج

بر دو شجاع بستند نقل رست که چون سلطان جلال
اکبر شاه این جهان را بدو کرد و بجایش سپردی مرزا
سلیم الملقب به جهانگیر شاه سلطان دہلی شد و وی در
شجاعت و سخاوت عدیم المثال بود و در جوانی تلیر
نداشت چنانچه لیل و نهار کار او سخاوت بود و گویند
چون جهانگیر شاه بر تخت سلطنت نشست نواب الفغان
را بسیار محبت کرده منصب دیگر افزوده داد و فرمان
بلده فتح پور را بمهر سرخ خود مزین ساخته از سر نو
عنایت فرمود و نقل رست که سلطان مذکور وقتی نواب
مذکور سمت ملک میوات و ستاد و راجی موہرا
ہمراہ نواب کرده داد چون ایشان بملک میوات
آمدند اکثر سرداران میوات را کہ سرکشان بودند
از ملک میوات بدر کردند و در قلعہ چاندولی قتل عام
کرد تا از سیاست آن ہمہ میواتیان زیر شدند و
نیاز و پیشکش نزد نواب می آوردند و از ملک را

نهانه بود و فوج رانا در آنجا بسیار بود و نواب در آنجا
رفته با فوج رانا جنگ کرد و بسیاری را از ایشان
زیر تیغ آورده و لقبیه السیف رو بگریز نهادند و اکثری
را سر از تن جدا ساخته برد و رختها و میخند و بسیار غنیمت
بدست لشکر نواب افتاد و رانا با شجاع این خبر بغایت
غصه دست تا کف بدنند آن حسرت می گزید اما
چون میدانست بنواب الف خان مردی شجاع است
طاقت جنگ با وی نیاورد و نواب شمس خان
بن بهادر خان و ولی جهونچون را نهانند و در پی قصبه
اونٹ مقرر کرده فرستاده بود و رانا با فوج خود برای
جنگ موئی ابره رفت منار ابره همچنان جنگ با رانا
کرد که باز روی خود را برای جنگ سمت ایشان،
نگرد و بگریخت چون این خبر فتح شمس خان بسم
افدس شاهزاده مرزا سلیم شاه رسید بسیار
تعجبش شد و فرمود نواب الف خان و نواب شمس خان

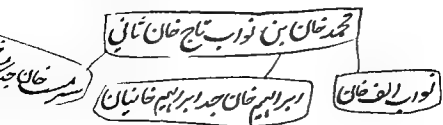
جنگ آنها فرستادند و راجه جلالت سنگه را همراه وی
دادند چون در کوهستان رسیدند نواب بممدوج رانا
پیار نیان خوب جنگ کرده و قهقهه و همیری و قریه تبار را
غارت کرده و سوخته و بسیاری را از پیار نیان کشته
آخر راجه تلوک چند والی از ملک رزخوف جان خود برآ
رسیده بایشان ملاقات ساخت راجه مذکور رانا
نمزد بادشاه آورده و در پای اکبر شاه زندگشتند و
تقدیرش معاف گنایند ذکر فتح کردن الف نالان
تبا نه رانا را گویند چون رانا چوڑ راه تملودی اختیار
کرد مرزا سلیم شاه الملقب به جیا نگر شاه سپر خود را
سلطان اکبر شاه برائی غریب رانا فرستاد و نواب
الف خان را همراه شاهزاده کرد چون ایشان در
در ملک رانا رسیدند شاهزاده تبا نجات را با مراد
خود تقسم تبا نه شاه دره را حواله نواب الف خان
کرد چون نواب مذکور به تبا نه شاه دره رسید در آنجا

جہونجھون بنام نواب شمس خان بن نواب بہادر خان
مسلم شد ثبوت خان بن نواب الف خان در قیام راجہ
نوشہ رست کہ تا ہنوز ہمچنین شدہ ہی آید کہ مدد و ملک
والیان جہونجھون نوربان فتح پور کردہ آمدہ اند و ایشان
راجہ جہونجھون دمانیدہ اند چنانکہ ورقیام راجہ نوشہ
دوہرہ اب لو یون ابی چلیہ الیو کرم اللہ بہ و ہن جہونجھون
ہن بد و کرسی فتح پور جانی بہ چنانچہ مدد مبارک شاہ
بن شمس خان نواب جلال خان کردہ بود و بعد ازین
دولت خان بن جلال خان مدد کام خان بن مبارک شاہ
کردہ راجہ جہونجھون از محمد خان بن فتح خان دمانیدہ
بعدہ از بیکین خان بن کام خان مذکور محبت خان
بن شہاب خان را راجہ دمانیدہ بعدہ نور خان
بہادر خان را راجہ دمانیدہ نقل رست کہ خون پیاڑیان
را ترموی گرفتند و باو شاہ را در خیال نہی آوردند
پس اکبر شاہ نواب الف خان را براری ،

و بادشاه هم بروی بسیار نوازش فرموده منصب و مراتب
الف خان را افزون کرده بود نواب مذکور فرمان را در
فتح پور خستاد گویند و در آن ایام در فتح پور سیام در اس
بن گویال نام از قوم کورم یعنی کچواریا راجپوت در فتح پور
والی بود چون فرمان بادشاه بنام الف خان و در شهر
مذکور رسید نام برده فرمان را در خاطر نیاورده از شهر
بیرون نشد پس شیر خان سقدار از فتح پور بکوت
بازوی خود و جنگ او را از شهر بیرون کرد و نقل است
چون نواب بهادر خان والی جهونخون خوش سپردی
شمس خان قایم مقام پدر شد اما دیگر برادران
و برادران خاطر و خیال نمی آوردند و او را شب و روز
تکلیف میدادند نواب شمس خان نواب الف خان
را حال خود نوشت و خستاد نواب ممدوح او را
همراه خود گرفته نزد بادشاه جلال الدین اکبر برو و او را
منصب دایند تا برادرانش زیر گردیدند و ملک

ذکر نواب الف خان بن محمد خان بدانکه چون محمد خان بن
تاج خان فوت شد الف خان بن محمد خان مذکور را جده
وی تاج خان ثانی بنزادش جلال الدین اکبر شاه در
آگره بعوف اکبر آباد برو و عوفی کرد که سپر بزرگ بن محمد خان
بقفای الہی فوت شد بہت و این الف خان سپر بزرگ وی
رست این را بجای پدر این سپردانید و آنچه کہ منصب
و مراتب مایان رست بنام این بنیرہ من ارقام فرمود و عطا
کنید بادشاہ بر الف خان بسیار نوازش و عطا و لطف شایانہ
فرمود و بنام وی منصب پدر و جدش نوشتہ داد گویند
کہ تا دامن کہ تاج خان ثانی زندہ ماند بنیرہ خود الف خان مذکور را
ہمراہ خود در سفر و حضور میداشت و یک لفظ از خود
حور نمیکرد و چون نواب تاج خان ثانی فوت شد قائم مقامش
بنیرہ وی الف خان شد و بادشاہ ممدوح اور را خلعت عاظمہ
و قبیل و اسب غنایت کردہ ملک فتح پور را با و حوالہ نمود و نقل
رست کہ نواب الف خان نوکر بنی بادشاہ خوب او کردہ بود

راجی مانپوار سکنہ پنہ تہمہ اول سداکتور سبت
 ماک دیو بن راجہ کلان سنگھ راٹھور سکنہ بیکانیر دہم
 حراب کنور سبت سلیم خان پنوار سکنہ کلان لور سیوم
 سند سرت بہت سنگ نربان سکنہ میرا پنجام
 شہس بالو سبت غازی الدین خان چوان سکنہ
 مند اور و نواب مرحوم مذکور راہہ سپران بودند
 بزرگ از ہمہ اول الف خان دویم برابریم خان
 سیوم سرست خان اما از الف خان الف خانی
 شدند و از ابراہیم خان ابراہیم خانی و از سرست
 خان سرست خانی شدند چنانکہ در قیام راہہ نوشتہ
 است دوہرہ الف خان کل بلکہ کہہ بنی برابریم خان
 تیجوان خان سرست ہی جان لیو کی جان اما لفظ سبت



در عین حالت شباب و جوانی ازین عالم فانی بجلت
 جاویدانی رحلت کرده بود و چنانکه در قیام راسم نوشته
 است و دوبره، سرترباهی مگرئی محمد خان چو مان ۴۰. بوقت
 پہلے مرین تائین کہیں نان، زن و وکبه پالو تاج خان تریو
 کچھ نالہ بی بی ۴۰ و روند کرسی زسوں بنا کچھ ہاتھیں زنی
 و نواب محمد خان رینچ زن بودند اول جاٹو راج کنور
 دویم حور کنور جاٹو سکھ مذکور سیوم ہٹپانی جہلمیر
 دختر راول لکن پے چارم رٹھور میا کنور سکھ
 ساندو پنجم ہر کنور بود دختر ہٹا کر کم سنگھ بیانی
 سردار قہیم سر و نواب مرحوم راجپوت گونید کہ
 پنج زنان بودند اول ملوک سلطان بنت فتح سنگھ
 جاٹو سکھ سیوانی دوم امرا و کنور بنت تار
 سنگھ چو مان سکھ مان پور سیوم ہر کنور بنت
 کریم سنگھ بیانی سکھ سر چارم میا کنور بنت
 راج راج رٹھور سکھ و ماوین پنجم و کہاں بانو بنت

ذکر نواب محمد خان بن تاج خان ثانی گویند کہ محمد خان بن تاج خان

ثانی در شجاعت و تہوری یکتا بود و در علم و فراست

بے ہم تا چنانکہ در قیام راسہ نوشتہ دوبرہ تاج خان کو

بدوست محمد خان چو مان چہ گیان و نت داتا بہت

سگمون ناپہن آن و دی بسیار فتح ما و تہوری مانمودہ است

چنانچہ قعبہ کیا روان و قعبہ سیرالٹہ از دوست دی فتح شد

و تیسان قعبہ کمرور را کہ از قوم راٹھور بود و دی را

زیر کرد و ہا کر کو بدن کرن بن ماندون را کہ از قوم کونیا

وٹ راٹھور بود و جنگ شکست داد و و دیگر جا

بسیار فتح مانمودہ است چنانکہ در قیام راسہ نوشتہ

است سویا تاج خان است تلک سو بہت محمد خان

مرد و چہار بنہ کیا رون اور سیرالٹہ تیج سیراری لاگے کیا

کونبہ کرن ماندن کونندن کہ بہت کہی دیو چو جا

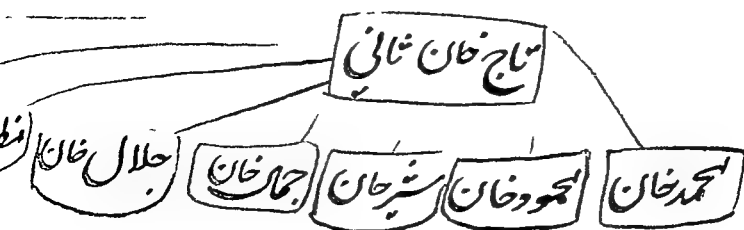
دیند و اسرار چہ پوہج کرن سسم بدہ و اتارہ

نقل است کہ محمد خان حین وجہات پد رنخو و تاج خان

در عین حالت شباب و جوانی ازین عالم فانی بملک
 جاویدانی رحلت کرده بود چنانکه در قیام راسم نوشته،
 رست و دوبره، سر سرباهی مرگنی محمد خان چو مان، بوقت پیا
 پہلے مرین تائین کہیں نان، زن و کبہ پالو تاج خان نیرو
 کچھہ نالہ بی بی، و روند کرسی زسوں بنا کچھہ تہہ ہن زنی
 و نواب محمد خان رینچ زن بودند اول جاٹو راج کنور،
 دویم حور کنور جاٹو سکنہ مد اور سیوم بہشیانی حبیب
 دختر اول لاکن پے چارم رٹھوڑ میا کنور سکنہ
 ساندو پنجم ہر کنور بود دختر ثبا کریم سنگہ بیہائی
 سردار قہیم سرہ و نواب مرحوم راجہ گونید کہ
 پنج زنان بودند اول ملوک سلطان بنت فتح سنگہ
 جاٹو سکنہ سیوانی دوم امراو کنور بنت تارا،
 سنگہ چو مان سکنہ مان پور سیوم ہر کنور بنت
 کریم سنگہ بیہائی سکنہ سرہ چارم میا کنور بنت
 رخص راج رٹھوڑ سکنہ دھاؤہن پنجم و کہاں بانو بنت

ذکر نواب محمد خان بن تاج خان ثانی گویند کہ محمد خان بن تاج خان
 ثانی در شجاعت و تہوری یکتا بود و در علم و فراست
 بی ہم تا چنانکہ در قیام راسہ نوشتہ دوہرہ تاج خان کو
 بد دست محمد خان چو مان چہ گیان و نت و اتار بہت
 سگون ناہن آن ووی بسیار فتح ما و تہوری مانمودہ است
 چنانچہ قصبہ کیا روان و قصبہ سیرالتمہ از دست وی فتح شد
 و سیران قصبہ کروہ را کہ از قوم راٹھور بود و وی را
 زیر کرد و ہا کر کو بدن کرن بن ماندون را کہ از قوم کونیا
 وٹ راٹھور بود و در جنگ شکست داد و در دیگر جا
 بسیار فتح مانمودہ است چنانکہ در قیام راسہ نوشتہ
 است سویا "تاج خان کت تلک سو بہت محمد خان
 مرد مو چارہ نہ کیا رون اور سیرالتمہ تبع براری لاگے یکا
 کونہ کرن ماندن کونندن کہ بہت کہی دیو چو چار
 دیند ار سردار چہیلو ہوج کرن سسم بدہ و اتار
 نقل است کہ محمد خان حین وجہات پدر نحو تاج خان

نربان سدا دولت سکنه سپید و انا سیوم پنوار نخب
 بالو سکنه خلا نور چهارم چو مان امید کنور سکنه بیالو و دلی پنجم الهور
 طلان کنور بنت راجه شور سنگه بیقانیرو و عقیق نوشته اند
 که چهار زن بودند و نواب مذکور را رشت سپه ان بودند
 بزرگ از همه اول محمد خان دوم محمود خان سوم
 شیر خان چهارم جهان خان پنجم جلال خان ششم مظفر خان
 هفتم بهیت خان هشتم حبیب خان چنانکه در قیام راه
 نوشته است و دوبره محمد خان محمود خان شیر خان و نیران
 خان جلال خان مظفر خان چهارم بهیت خان حبیب خان
 است تاج خان نند به لگت این چاندی اور سواری مند
 اما بهیت خانی از نسل بهیت خان بن تاج خان ثانی
 اند و بهیت خان از نسل حبیب خان اند اما نقته نسبت



و شجاعت یکتای زمان بود بسیار جاجنگ نموده
 فتح کرده آمده رست چنانچه دقتی نواب ممدوح از قبیله
 الوری با فوج کثیر کوچیده موضع سارو موضع کهر کهری را
 غارت کرده و قلم ابدل خان را خراب کرد و ملک
 تاج خان را تجارت برده بوده تنها نه ریواری را قتل
 کرده و غارت نموده سویا الورتین دل بل کرد و یو
 ترو تاج خان چووان + ماری سارو و کهر کهری +
 لوٹ یو دل ابدل خان + ملک تاج خان کون گنج پنج کی
 رای مل هرکی و دیوان بجرایو ریواری تنها نوهر
 کتایون هی جس سکل جهان نام زوج تاج خان
 ثانی کرم کنور بود و بنت هاکر گچ سنگه چو مان +
 سکنه قبه نیم رانه و ویم زوج محمد تاج خان دختر
 کلایان سنگه راجه بیفانیر بود که از شکم وی مظهر خان
 و غیره شدند و بعضی گویند که نواب تاج خان ثانی را پنج
 زن بودند اول سدر کنور سکنه وون پور و ویم

دوهره تاج خیروز خان تیجو دریا خان خدن خان که
نندین پیر گیت سکل جهان امانقشہ نیت

نواب خدن خان بن نابر خان

نواب تاج خان ثانی (خیروز خان) (دریا خان)

ذکر نواب تاج خان ثانی چون نواب خدن خان بعالم
بقا حلت کرد بجایش پیر بزرگ وی تاج ثانی
تعام مقام شد و نواب ملک فتح پور گشت گویند
که مٹ را اہم در نحو بصورتی بے مثل بود و شہرہ
حسن وی ملک افتاده بود و بر صورت وی
سرور سی و نوابی عیان بود چنانچہ دولت خان
راخان چون شہرہ حسن وی ہستند مہورنی
را فرمود تا تھویرش کشیدہ ننزد وی برد
و وی مدام مورثش را می دید و مشتاق می
ماند نقل رست کہ نواب ممدوح در بہادری

تاج خان ناہن موڈ ختن جاکی پرکٹا موڈ ختن خان
 ناہن موڈ جلو سو جاکی نندن موڈ خان جلال ناہن موڈ
 دولت خان دو جنگ بندن موڈ دولت خان ناہن
 موڈ ناہر جاکی بیو ناہر کے خدن خان جا کو جس سبب چلو
 نام زوجہ خدن خان مہا کنور بو و بنت بچی سنگہ کچو ایا
 سرور سرول و بیفے گویند کہ اور اور زن بو و ند اول
 مہا کنور قوم کچو ایا سکندہ عجب گڈ و ویم راج کنور
 قوم جاو و بیفے گویند کہ خدن خان راجہ رزن بو و ند
 اول فہم سلطان بنت کمال شاہ سکندہ علا نور دوم
 مان کنور بنت بچی سنگہ کچو ایا سکندہ عجب گڈ
 سیوم پیم کنور بنت بچو جا سنگہ راجہ رزن سکندہ
 بیدر سر چارم راج بائی بنت مال دیو جاو سکندہ
 سیوانے چون اور اسہ سپران بو و ند بزرگ
 ازہمہ اول تاج خان ثانی دومیم خیر و زخان سیوم
 وریا خان چنانکہ ورتقیام راسہ نوشہرہ

ایک جہاں رہتے تھے ڈاکو خراج کر دینا نواب خدین خان قصبہ،
 جہاں لوہے و پونکے راونیز نواب محمد وچ شہید کہ قوم بھڑان
 راہ تھروئی گزشتہ اند و ملک ر غارت لیکند و طریقہ و زوی
 قطع طریق اختیار کردہ اند پس باخوج نحو و کست قصبہ،
 جہاں لوہے و پونکے رفت و ہر دو قصبہ راز راز کش کوختہ،
 و اسباب و مال انہار ر غارت ہر دو و بسیاری،
 راز قوم بھڑان قتل کردہ و جہنم رسانیدہ باز
 بفتح پور بفتح و نفوت و راند و کس رز بھڑانان بمقابلہ،
 دی پیش نیامد و بیاد ر خان بن خضر خان ر راج،
 جو بھڑان و مانید ہر سبک دولت و نورانی قصبہ مذکور
 نشانیہ سو پانہا ہر خان نہرندرا دی بندن خدین خان
 سر مور کر دل گئی دن پور جہاں پرناسہرا ای سکی ر اٹھوڑا،
 جہاں پوئی اور پونکے روٹکے ہین و ہور ملالی کی و و رہا،
 ہی سیاہ نہا و ر خان لیکنی و ہی جو بھڑان ٹھوڑا،
 کبست قیام خان ناہین موٹو بوت تاجن جن جہاں،

را منصب و بدو او شان همانست می طلبید یعنی اکبر شاه
گفت مرا بگیر و در آن ملک را که شما گفتی را اعتبار آید و همراه
قوم زندین اعتبار شما نمیکنم اما اگر کسی مرد معتبر در فغان بود
تا شما را منصب و هم از هر بیمه میو میالان نواب خدن خان
در فغان خود و او و نذات ایشان را را منصب و رنخور ایشان
در و و نیز نواب خدن خان را به رای کسل را دوست
گرفته نزد پادشاه اکبر شاه برده و در منصب هر بار می دانید
بود " و ذکر شکست دادن نواب خدن خان اوم
بیدار است که قوم بیدار و تان طریق و زوئی را اختیار کرده
مدام و ملک فتح پور شرق می کردند و مدام رکنهاست و زردی
ایشان نزد نواب میر رسید تا وقتی که نواب خدن خان
خارج خود را همراه گرفته از غصه تمام بر ملک بیجا نرفت
و قریبایی ایشان را جلادین من خسته و غارت کرده بعد
از آنجا موضع جیایر و دوی پور آمد و غارت کرده و کسب
وقت بنمود که بنواب جنگ کند و بمیدار و تان اگر خیمه، بک

حق تھایے ایشان را رتبہ امارت و وزارت و نوابی
 داده است و سلاطین و امرا شدہ آمدہ اند بخدمت بادشاہ
 گفت کہ ای سیریل و تمام جہان کہ و نہم قوم را چہوتان
 اند اول چہوتان دویم نور سوم پنوار و نہم قوم ہمہ ،
 را چہوتان جہان پس درین ہمہ قوم مذکور کہ بہ و نہم
 اند قوم چہوتان سگڑوہ و سرور ہمہ قوم بہ نقل است
 کہ روزی سلطان اکبر شاہ نورب خدن خان را گفت
 کہ از ما رشتہ واری بکنید تا میان ما و شما قرابت
 و خویشان و ندی پیدا شود پس نورب خدن خان ،
 کہ دختر خود را کہ تاج بی بی نام داشت بہ اکبر شاہ بنی
 داد و ازین سبب محبت و دواد میان بادشاہ ،
 و خدن خان روز بروز بلند می شد و گویند روضہ ،
 تاج بی بی کہ در اکبر بادشاہ رست بہان تاج بی بی زوجہ
 اکبر شاہ است و قبل ازین آن را آگرہ می گفتند ،
 نقل است کہ اکبر شاہ رعنا و برہو میان بنو دکر ایشان

بادشاه مذکور خدن خان را بتوفیم تمام ورثت گفت
که تو سردار تو همه برادران خود هستی و بوقت گفتن
این سخن خنوخان بن محبت خان مذکور هم حاضر بود و گویند
که شیرشاه بادشاه از بهایون بادشاه سلطنت واهی،
برزور و جنگ گرفته بود و بعد چون نامبرده فوت شد پسرش
سلیم شاه بادشاه شد و بعد از مدتی باز سلطان بهایون
مغل از نامبرده سلطنت واهی گرفت و خدن خان را بتوفیم
تمام ورثت چون بهایون رحلت کرد بجایش سپردی،
سلطان جلال الدین اکبر شاه بادشاه واهی شد و او هم از نواب
خدن خان با محبت می ماند و توفیم و تکریم نواب میکرد و چنانکه
نقل است که روزی بیربل از اکبر شاه پرسید که جناب بچه
باعث از نواب خدن خان شما محبت بسیار میدارید گفت
ای بیربل دیگر امرای و وزرائی من که هستند از ایشان
را من رتبه اعادت و وزارت داده ام که از ان باعث
امیر و وزیر شده اند اما نواب خدن خان از آبا و اجداد

از کوه سراب فوت شد و باو شاه نیز برو چهارشنبه سین و هم
جمادی الثانی در سنه فوت شد سلطنت پنجاه و یکم
سال و چند ماه بود

و کز نواب خدن خان بن نواب ناهر خان چون نواب
ناهر خان ازین جهان خانی بعالم جادواری رفت بجایش
پس روی خدن خان نواب شد گویند در وقت نواب
خدن خان سلطان سلیم شاه باو شاه دلی بود از
قوم افغان پس سلطان شیر شاه و سلطان مذکور نواب
خدن خان بسیار رفعت میداشت گویند و قتی که سلیم
شاه بر تخت نشست خدن خان را از او شسته و ستاد
که یکبار زودتر نزد من بیاوی خود برادر خود را گذاشته
راهی دنیوی شوی پس نواب خدن خان فوراً بحسب الامر
روانه سمت دلی شد و از سلطان سلیم شاه بن
سلطان شیر شاه عذرات کرد و خضر خان بن محمد خان
نواب چپو بخون هم همراه نواب خدن خان رفته بود پس

آخر خود را نه استره هلاک کرد و در شهر محرم در سینه،
بادشاه مرزا عبدالرحیم را به تسخیر دکن فرستاد و در سینه
عبدالله خان او زینت تورانی خوت شد و بادشاه از
لاهور به آگره آمد و محمد پسر سینه شاهزاده مرادشاه
خوت شد و رسوال و ربلده شاه پور بحسب دغنی برید
بعده در و پلای آوردند و معتبره بهالون در جنت جند خود
همان دغنی کردند و در سینه بادشاه خود به تسخیر دکن
رفت و در سینه شاهزاده دانیال احمد نگر راجه کرد
و بادشاه از برهان پور آمده صلح کرد و ابراریم عادل شاه
و خیر خود به شاهزاده دانیال و دو پیشکش بادشاه کرد
و بسیار از اسب بادشاه اسیر و برهان پور و احمد نگر
و برار را به شاهزاده داده خود را آگره آمد و در سینه
شیخ ابوالفضل از ملک دکن بخدمت بادشاه می
آمد و در حوالی حور رسید اما رت از دست راجه
سینه در حوالی راجه و برهان پور شاهزاده دانیال

مذکور بادشاه متوجه پنجاب شد و سپه بگلوان و اسس و
 مان سنگه را بکابل فرستاد و دو مرتبه از افغانان و امرای
 لشکر باو شاه جنگ شد و راجه نرمل و جمیع سرداران
 معتبران کشته شدند و همدین سنه ۹۹۰ و دختر راجه راسی
 بعقد محمد سلیم شاه درآمد و همدین سنه ۹۹۴ سلطان خسرو
 بن محمد سلیم جهانگیر شاه پیدا شد از دختر راجه بگلوان
 و در سنه ۹۹۶ بادشاه سمت کشمیر رفت و از پنجاب کابل رفت
 و همدین سال راجه تو درمل و بگلوان داس برود
 در لاهور فوت شدند و بادشاه از کابل بسمت محرم در
 سنه ۹۹۷ در لاهور آمد و در سنه ۹۹۹ بادشاه چهارکس
 راجه راس برسم راجی گیری فرستاد و شیخ خفیه
 باشمیر و برهان پور و خود راجه امین الدین را احمد نگر و پرچند
 امین شهیدی را نه بیجا پور و میر سجاد را به بیانگر
 و در سنه ۱۰۰۰ بادشاه باز بکشمیر رفت و همدین سنه ۱۰۰۱
 مظفر شاه بگجراتی بدست لشکر بادشاهی منور شده

در اجمیر شریف آمد و باز فتح پور و سیکری رفت و در سنه^{۹۸۹}
 عازم کابل شد و در بیستم ماه هفتم سنه مذکور در کابل رسید
 و چهارم ماه مذکور برگشت و از رمضان در لاهور رسید
 و حکومت آنجا براج بیگوان و اس سپرد و خود در فتح پور
 سیکری که در آن ایام مقرر سربربادشاهی شده بود
 برسد و در سنه^{۹۹۰} بادشاه پنجو رتپ و اسبها شد
 و شفا یافت و در ماه شوال سنه^{۹۹۱} بادشاه پنجو شاهی
 پراگ که مابین جمنه و لنگ رست آمده قلع و رانجا،
 بنا کرده بلده اله باد آباد کرد که بالا باس شهرت یافته
 است و در بن کسه مذکور سلطان ظفر گجراتی که بخدمت
 بادشاه آمده رقعاع خوب یافته بود بطرف گجرات گشت
 و بادشاه در اله باد بود و مظفر شاه گجراتی جمیعت بمرانیده
 در احمد اباد رفت و متوف شد و باز از احمد آباد بعد
 از تنگ گنجیت در سنه^{۹۹۲} جمیع راجه بیگوان و اس
 در عقدش هزاره محمد سلیم در آمد و محمد بن کسه

رفت و باز باو شاه در ^{۹۹۵} مسکنه در اجمیر شریف آمد شهباز خان
کنبور رحیت تسخیر قلعه کل امیر که در تصرف رانال بود تعیین نمود
و باو شاه از اجمیر بکوهستان بانسواله و مند و در آمد،
و شکار کنندان تا سرحد دکن رفته و چون مرتفع نظام شاه
بحری واری احمد نگر و پورنه شده بعد و در پرده نشین
شده بود و اکبر شاه در طعه تسخیر ولایت او کرد و ابا لطف
النور مانع دید تا متوجه فتح پور سیکری گردید و در ^{۹۹۵} مسکنه
باز اکبر شاه در اجمیر شریف آمد و چنانکه عادت او بود
از یک کرد پیاده برو فقه منور خواجه رسیده زیارت
کرده بعد بدلی آمده متوجه کابل گردید و در ان سال ^{۹۹۵} مسکنه
دم دار از جانب خوب پیداشت چون باو شاه
به اجدادی رسید زیارت شیخ فرید گنج شکر رومی علیه
کرد و از آنجا فتح غریمت کابل کرده در فتح پور سیکری
رسید و بعد جامع فتح پور سیکری را که در ^{۹۹۱} مسکنه
بنای کرده بود با تمام رسانید و نیز در ^{۹۹۶} مسکنه بار باو شاه

چون در نالور رسید رای سنگه حاکم بوده پور آمده (ز وختک
کرده نامرز ابهر نخت و باوشاه بعد فتح قلعه سورت بازور،
احمد آباد تجارت آمده آمد و از آنجا براه اجمیر دویم ماه صفر،
سنه ۹۶۱ در اکبر آباد رسید و همدین سنه ۹۶۱ مذکور بادشاه
و در تجارت رفت و رای سنگه نیم درین سفر همراه بود که بعد،
مرز حسین را قتل کرد و فتح تجارت شد بادشاه احمد بابا،
در آنجا اعظم مرز اعزیز کوته سپرده از راه اجمیر بازور،
دار الخلافت اگره رسید و همدین سنه ۹۶۱ راجه تو دلی
برای استقبال و او دین سلیمان در بنگاه فرستاد،
و خود نیز عقب آن با جمیع شاهزاده هاست این رفت
و بعد فتح بازور اگره آمد همدین سنه ۹۶۱ نیز بادشاه در
اجمیر شریف آمد و خرب و دلاک روپیه از نقد و جنس
بخا و مان و درگاه خواجه معین الدین و بخا و مان سعید حسین
خجک سوار و شخصی رسانیده بازور اگره آمد و در سنه
بادشاه در اجمیر شریف آمده زیارت کرده بار در اگره،
رفتن

استمداد نموده خان کلاان را با بسیاری از امرای فوج کثیر
در تجارت فرستاد و رای سنگه را بکلیمت جووه پور که
وطن مالدیو بود فرستاد و خود نیز روانه تجارت شد و در
دو منزلی ناگوار خبر رسید که در شب چهارشنبه دو عجم حاج ^{الاول}
سند مذکوره و منزل شیخ دانیال قدس سره،
سازاده دانیال پیدا شد آخر چون در احمد اباک،
رسید و سلطان مفرگجرتی باو شاه تجارت با استقبال
آمده بود و بلده احمد ابا و پنجاک مسخر شد بعهده از انجا،
سلطان اکبر شاه بجانب نمرود و سورت بندر،
برای رفع خشنه مرزا ابراهیم حسین و محمد حسین مرزا
عازم شده بعهده بر بندر کلیات سایه زغند و راجه
بیلوان و رس و مان سنگه و سورت جن سنگه راجه
نیشور و رین سفر همراه باو شاه بودند و قلعہ سورت
را مسخر کرد و مرزا ابراهیم حسین از خسته سمک کی
حافظت بعهده مرزا مذکور برای خرابی ناگوار آمده،

پیشکش بادشاه کرده در سنه ۹۴۹ سیوم محرم باز در منزل
سیدیم چشت بادشاه را پسری شد محمد مراد نام ملقب
به بهاری درین سال بادشاه برای زیارت خواجه معین الدین
رفعی الهم در اجمیر شریف رفت و کروشهر هزاری از کج و سنگ
نمود و از آنجا بناگور رفت و چند سپین ولد مالد پور را
کلیان مل راجه بیگانه برائی ملاقات بادشاه در ناگور آمد
پیشکش بسیار گذرانید بادشاه دختر راجه کلیان مل گرفته
از آنجا شکار کنان به اجودهی رفت و زیارت شیخ فرید الدین
شکرنه کرد و از آنجا بدیپال پور آمد و از آنجا بلاهور آمد و
باز در آن گره رسید و در سنه ۹۴۹ در چهار خیز و زده آمده باز باجمیر
آمده زیارت کرده در آن گره رفت و همدین سال در
مقام سیکری شهری غظیم بنا فرمود و چون در آن ایام
گجرات فتح کرده بود فتح پور زماشش کرده در سنه ۹۵۰
در شب هفتم چون نخل و گجرات افتاد بادشاه عازم نخلک
شد چون در اجمیر آمد از روح سید حسین خند سوار

سکری رفت قبل ازین اولاد باو شاه زنده نمی ماند این
وقت شیخ سلیم چشمتی باو شاه را مرده سپر طویل عمر داده قهار ایهان
روزی اثنا حمل زنده باو شاه حمل شد و در صبح روز چهارشنبه
هفتم ربيع الاول^{۹۷۶} مرزا سلیم پیدا شد و در بلده سکری
در مقام شیخ باو شاه بشکرانه آن جمیع زندانیان را خلاص
کرد و خواجه حسین شتای قفیه گفت که اول تاریخ جلوس
اکبر شاه و مخرج ثانی او تاریخ ولادت شاهزاده مرزا سلیم
است و این مطلع از زانت مطلع ملا محمد زینس جاهد
جلال شهریار گوهری از وجود عدل آمد و رکنار پس باو شاه
برای ایفای نذر و رباب فرزند کرده بود پیاده با جهمر شریف
رفت و در خانقاه خواجه بزرگ بسیار خرچ کرد و
از راه دلی شکار کنان برگشت و در آن مدت
راجه رام چند والی قلعو کابجر که شیر شاه در آن قلعو
سخت و بعد از سلیم شاه باز و توقف کفار آمده
بود از قفیه قلعو چنور ترسیده از قلعو رابی جنگ

دو خبره بسیار در قلعہ چتوڑ کہ بالا کوہ رست گذار شہ
خود بالہل و عیال خود بجای قلب رخت بادشاہ
قلعہ را محاصره کرد و پنجہزار رنجار و سنگتراش
و آہنگر و غیرہ بر دہمقرر کرد و برج قلعہ را شکستہ فتح
کرد و دودہ ہزار کس کافران در قلعہ کشتہ شدند
و بتخانہ دار شکستہ و بعد از فتح سہ روز در
قلعہ ماندہ اصفیان ہر دی را در قلعہ سپردہ و آگرہ
رسید و در سہ^{۹۷۶} بادشاہ عازم فتح قلعہ رنہوڑ شد
چون در آنجا رسید طرہ جنگ انداخت و نوبت
در ان قلعہ نواخت رجبہ سورجن سنگ عاقر
شدہ امان خواستہ بیرون قلعہ رخت و خزان
و مال قلعہ در تصرف بادشاہ آمد پس بادشاہ
از آنجا با فتح و نفوت در جمہیر شریف بر روی
زیارت خوجہ معین الدین چیتہ آمد و از آنجا
باگرہ روانہ شدہ بزیاارت شیخ سلیم چیتہ

و باز در آلگه رسید و باز در ہمین سکنه مذکور باد و ہزار
 فیل و لشکر افزون متوجہ در جوچنور شد و روز دوشنبہ
 غرہ ذابچہ در سہ مذکور بعلی قلیخان کہ یکے از باغیانان
 بود جنگ کردہ فتح و علی قلیخان کشتہ شد پس در ^{۹۴۵} سنہ
 در محرم باز بادشاہ در آلگہ رسید و در ہمین سکنہ
 بر سر رانا اویج سکنہ کہ ہنوز چند انالکاعت نکرده
 بود چون بادشاہ روانہ شد چون لقلوہ سیو پور رسید
 حاکم آنجا قلمہ را خالی کردہ ننزد صاحب خود سورجن
 راجہ رنہتور رفت و بادشاہ آن قلمہ را با مرائی خود
 سپردہ متوجہ قلمہ کاکر و کہ سرحد مالوہ رست شد
 اورا سلطان محمد مرزا کہ قلمہ مند و را متوقف بودند
 این خبر شنیدہ مغلوب شدہ بجانب گجرات
 گریختند بادشاہ مالوہ را بشہاب الدین احمد
 خان بنہٹ پور سپردہ از قلمہ کاکرون عازم رانا
 گردید و رانا سہشت ہزار راہچہوت کار از مودہ

قلعہ آلہہ را کہ از خشت پنجمه بود از سنگ سرخ بنا نهاد
 و در چهار سال تمام شد و در همین کسہ امرای کبار
 از بادشاہ باغی شدند چنانچہ ہزار سوار و عمدہ یکبار
 علم بخالفت افراشتند و از قدر محالک کہ تو راستند
 معروف گشتند از انجملہ امرایان سکندر اوزبک
 و ابراہیم خان اوزبک و علیقلیدہ شپتانی و امقلبان
 زنمان و بیادرخان سپتانی ہم در سہ ۹۲۲ مذکور بادشاہ
 برای شکار فیلان طرف نروگرد رفت و در وقت
 سکندر خان اوزبک را بوسیلہ ارشدرخان ما،
 منشی طلبیدہ تسلیم دارد و در سہ ۹۲۳ بر سر سکندر خان
 اوزبک کہ در قلعہ لکنوی بود ایفار کرد چون بقنوج
 رسید خبر یافتہ بگریخت بادشاہ بجونپور آمد و از
 رنجاکوہ مانپور رسید و از رنجاکوہ سیر قلعہ حیار
 و بنارس روانہ شد باز بجونپور آمد و از رنجاکوہ،
 ناگور رسید و در سہ ۹۲۴ بادشاہ روانہ لاہور شد

آمد و همدرین سَنه ^{۹۴۹} مذکور خواجہ معین الدین پدر مرزا،
شرف الدین حسین حاکم اجمیر کہ از اخفا و خواجہ ناصر الدین
عبد اللہ اخرا بود از ترکستان بلاہور آمد شرف الدین
حسین با جازت بادشاہ بلاہور رختہ ہمراہ پدر در آگرہ،
بخدمت بادشاہ آمد و بادشاہ استقبال او کرد،
درین اثنا شرف الدین حسین توہمی کردہ باجمیر رخت
و در ناگو حسین قلیخان ذوالقدر خواہر زادہ ہیرم خان
تبرکمان را حاکم کردہ ہمدرین سَنه مذکور خواستہ دو روز
شرف الدین حسین از اجمیر یاپور کہ سرحد گجرات
رست رخت حسین قلیخان اجمیر را ہم گرفت،
و ہمدرین سَنه ^{۹۴۹} مذکور بادشاہ برای شکار غیلان،
جانب ہر دو رفت و از آنجا واپس برآہ رجین
در منڈ آمد و در نیوقت میران مبارکش، فاروقی
واری بریان پور را لغت کرد و دختر خود بہ بادشاہ،
داد بجدہ بادشاہ در آگرہ آمد و در سَنه ^{۹۴۲} بادشاہ

راجہ پور نعل کہ سردار انحد و دلبود و دختر خود را ببادشاہ
دادہ نوکری اختیار کرد و سپرد و بپنگوان داد اسے،
نیر ملازم شدہ در سلک امرای منتظم شد و چون
بادشاہ در اجمیر رسید مرزا شرف الدین حسین
حاکم اجمیر را بہ تسخیر قلعہ میراثہ کہ از محاکم راجہ مالدیو،
راٹھور بود فرستاد تا فتح کرد و حاکم آنجا دلوان درک
در قتل کرد و ملک مالوہ تا بیجا نگر ملان سپر محمد خان،
محب کردہ و از باز بہادر انستراج نمودہ و در قفوف،
بادشاہ اکبر شاہ آورد و آخر بعد چند ایام باز بہادر
باز غلبہ کردہ ملک مالوہ را گرفت و ملان سپر محی خان
کشتہ شد و ملک مالوہ در قفوف بادشاہ دہلی،
رفت و باز بہادر باز و رسید حاکم مالوہ شاپس
بعد از چند روز اکبر شاہ محمد الہ خان اوزبک حاکم،
کالیہ را باز بر سر باز بہادر فرستاد و گوگریمہ بکستان
کبیلہ گرفت و باز ملک مالوہ بدست اکبر شاہ،

که دختر جمال خان اعم زاده حسن خان میورانی بود و در احمد اباد
گجرات بروند پس اعفا و خان حاکم احمد آباد او شان
برانند و اکبر شاه فرستاد و در سه مذکور او هم خان
را اکبر شاه به تسخیر مالوه فرستاد و در آنوقت حاکم مالوه
باز بیاد در سازنگ پور بود جنگ کرده شکست
یافته در برهان پور گریخت و جمیع اموال او در تصرف
او هم خان آمده و باو شاه هم بعد ازین فتح و مالوه رفت
و باز در آگره آمد و در لواحی بنو رقت مراجعت باو شاه
بشهر از دست خود شیر را کشت و بعد ازین ایام
شیر خان ولد محمد شاه عدلی با چهل هزار سوار آمده
افغان برای جنگ بقصد استزاع جوینو رآمد و از آب
گنگ بگذشت و از امرای باو شاه جنگ کرده بگریخت
بعده باو شاه هم در آن ملک رفت و تا مانگپور رسید
باز بآگره آمد و در سنه ۹۴۹ اکبر شاه بزرایی زیارت
نواجه معین الدین در اجمیر آمد و چون بقعبه رسید

کوهستان سوآلک بگرخت و همدرین سده ۹۲۷ باو شاه
در لاهور رفت و در سده ۹۱۲ بیرم خان بخدمت باو شاه
آمده تا فقیرش معاف شد و باو شاه پنجاه هزار رطل
روپیه اورا داده روانه سمت مکه معظمه کرد و خود از
راه چهار فیروزه و رازگره رفت و بیرم خان چون در پلین
نجات رسید و رانجا مبارک خان نامی افغان لوحانی،
که پدرش در جنگ بهوی قتل بدست نورالدین
بیرم خان کشته شده بود بابتقال پدر خود بیرم خان
چند خنجر زده شهید کرد تا پنج شهادت اورا نبست
قطعه بیرم بطوراف کعبه چون بخت احرام ۱۰۷۰
ورده شد ز شهادتش کار تمام و در وقت قیام
بی تاریخش و گفتا که شهید شد بمحمد بیرم و
پس عبدا رحیم مرزا بیرم پس بیرم خان را
که ولایت وی چهار دهم صرفور شده بود و
در وقت شهادت پدر خود چهار ساله بود با والدینش

سه اکبر شاه اگر چه از بیرم خان از حد رنجیده بود اما
او را در اگره گذاشته خود در دہلی آمدہ بیرم خان باغی
شدہ در مالوہ رفت و بعدہ شیمان شدہ بارادہ حج روانہ
شد چون در ناگور رسید باغوائی بعضی مفیدان قطع
غزیمت حج کردہ و حج کردن لشکر کوشید چون فرمان
بادشاہ رسید از ان ارادہ ہم باز آمدہ و سمت
حج روانہ شد و شیخ کدائی بن جمالی را ہم ہمراہ بود و باقی
ہمراہیان او بخیمت بادشاہ رفتند و بیرم خان چون
از ناگور بہ بیکانیر رفت چند روز در آنجا ماند باز ارادہ
حج فتح کردہ و در ناگور آمد بادشاہ آنرا شنیدہ از دہلی
بہر تہ مجور رسید و مکان پیر محمد را با فوج بسیار بر سر
بیرم خان خستاد و خود در دہلی بہرقت بیرم خان از
شنیدن خبر ملان پیر خان روانہ پنجاب شد چون
بجالدہر رسید بادشاہ خان اعظم شمس الدین محمد را
خستاد و تا باو جنگ کند آخر بیرم خان ترکمان بجانب

در سنه ۹۴۲ بمخدمت بادشاه فرستاد و پیشکش گذرانیده و خود
اطاعت اختیار کرده در بنگال رفت و اکبر شاه در لاهور
آمد و از انجا در سنه ۹۴۵ در پانزدهم صفر روانه دہلی شد،
و سیرکنان در بستان و پنجم جماد الثانی در دہلی رسید،
و در اثنای راه بحکم بادشاه بیرم خان در موضع بجالندہر
از سلیمہ سلطان بیگم دختر مرزا نور الدین محمد خواہر زاده
ہمایون بادشاه نکاح شد و در سنه ۹۴۶ از راه دریابادشاه
در زگرہ رفت و ہمدرین سنہ شیخ گدائی ولد شیخ بچال
شاعر را بمنصب ہدایت و امارت رسانید و از
بیرم خان باز بختیہ شدہ مانا مبرہہ ختنہ را بر پا کرد و
سرور ان ملک را از ہر طرف از پنختہ شرع فدا
کرد و در ماہ حجب سنہ ۹۴۶ شیخ محمد غوث گودلیاری برادر
شیخ نیول کہ وقت رستیلائی اقمانان در بجات رفتہ
بود در نیوقت بموضع اطفال و عیال خود و مریدان خود
در درگاہ آمدہ حاضر شد بعدہ در گودلیاری رفت و ہمدرین

سه اکبر شاه اگر چه از بیرم خان از حد رنجیده بود اما
دور او را گره گذاشته خود در دلهی آمده بیرم خان باغی
شده در مالوه رفت و بعده شیطان شده بار اوده جج روانه
شد چون در ناگور رسید باغوائی بعضی مفیدان قطع
فرستاد جج کرده و رجح کردن لشکر کوشید چون فرمان
بادشاه رسید از ان اراده هم باز آمده و سمت
جج روانه شد و شیخ کدائی بن جمالی را هم همراه بود و باقی
همراهیان او بخدمت بادشاه رفتند و بیرم خان چون
از ناگور به بیکانیر رفت چند روز در آنجا ماند باز اراده
جج فتح کرده و در ناگور آمد بادشاه آنرا شنیده از دلهی
بهرنگه حور رسید و مکان پیر محمد را با فوج بسیار بر سر
بیرم خان فرستاد و خود در دلهی برفت بیرم خان از
شنیدن خبر ملان پیر خان روانه پنجاب شد چون
بجالدهر رسید بادشاه خان اعظم شمس الدین محمد را
فرستاد تا با او جنگ کند آخر بیرم خان ترکان بجانب

در سنه ۹۴۲ بخدیت بادشاه فرستاد و پیشکش گذرانیده و خود
اطاعت اختیار کرده در بنگال رفت و اکبر شاه در لاهور
آمد و از انجا در سنه ۹۴۵ در پانزدهم صفر روانه دہلی شد،
و سیرکنان و رست و پنجم جماد الثانی در دہلی رسید،
و در اثنای راه بحکم بادشاه بیرم خان در موضع جالندهر
از سیمہ سلطان بیگم و خستمرز انور الدین محمد خواہر زاده
ہمایون بادشاه نکاح شد و در سنه ۹۴۶ از راه دریا بادشاه
ورنگرہ رفت و ہمدین سنہ شیخ گدائی ولد شیخ نجای
شاعر را بمنصب عداوت و امارت رسانید و از
بیرم خان باز رنجیدہ شدہ مانا مبرودہ فتنہ را بر پا کرد و
سرور ان ملک را از ہر طرف زنجختہ مشرہ فرستاد
کرد و در ماہ حجب سنہ ۹۴۶ شیخ محمد غوث گوالیاری برادر
شیخ نیول کہ وقت رستیلائی اقطاعان در گجرات فتنہ
بود در توقفت بموضع اطفال و عیال خود و مریدان خود
در درگاہ آمدہ حاضر شد بعدہ در گوالیار رفت و بعدین

سرودش را بر سر خان از دست خود بریده بکابل،
فرستاد و بدن او را در دلی خستاد و زیاده از هزار روپا نقد
خیل بدست اکبر شاه افتاد و بعد از اکبر شاه در دلی آمد،
و ملا پیر محمد سروانی را که وقبل بر سر خان بود در مهوورت
خستاد و تا اهل و عیال و خزانة بهوی را بدست آورد،
در درگاه فرستاد و اکثر افغانان را در آنجا قتل و همدین
ایم قرباس بیبایدقی سلطان حسین مرزا بن
بهرام مرزا بن شاه اسماعیل صفوی بکشم شاه طهاب
قندار را در قهوف آورد و خضر خواجه هم با سکندر شاه
جنگ کرده در لاهور گرختند پس اکبر شاه بدفع،
سکندر شاه در پنجاب رفت و در مال کوٹ،
سکندر را محاصره کرد و درینوقت والد اکبر شاه،
و دیگر بیگمانان و اهل و عیال از کابل در بند رسیدند چون
سکندر شاه را شش روز محاصره گذشت عاجز،
شده سپر خود عبد الرحمان را در ماه رمضان،

کہ خور و سالہ بود و لکیر شستہ بیرم خان را خان بابا خطاب
 داده فرمود کہ جہجہ لمہات را بتور جوج کدوم ہر چہ سلاح
 تست بکن منتظر حکم من مباشش و در آنوقت لشکر
 اکبر شاہ بست ہزار سوار بود و لشکر افغانان زیادہ
 از یک لک سوار بودند و ہموئی خود را جہ بکرماجیت نام
 کردہ در دہلی کوئس تلبری ہی نواخت باو شاہ
 ہونم خجگ ہموئی روانہ شد ہموئی ہم افغانان را ہمراہ
 کردہ استقبالی نمود و روز جمعہ دویم محرم در ۹۴۲
 در پانی پت خجگ و ہموئی کشتہ شد و فتح اکبر شاہ
 شد گویند اول تیری بر چشم ہموئی رسیدہ چون
 خون روان شد افغانان بیدل شدہ رو بگریز
 نہاد و ہموئی بر خیل سوار بود تیر را بر کشیدہ
 بر چشم خود رخادہ بست درین شاہ قلعہ خان
 ہموئی را موخیل گرفتہ و پیش رو کردہ نزد بادشاہ
 آورد اکبر شاہ از دست خود از شمشیر او را قتل کرد

۱۳۲
۷۷
داد و در الوقت سیزده سال و نه ماه عمر داشت بمیرم خان
ترکمان با خود منصب سپه سالاری و اتالیقی اکبر شاه بخیرت
و حالت نیز رسید متصدی امور مملکت و حال کرد و بدین
موجب خیردزی اترکونم استیصال کند و شاه بدین
کوه سوارک رفت داد و در کوهستان سوارک

و در هر چند راجه نگر کوٹ و در جالندهر آمده توقف نمود
و در وقت بهیوی تهاک وزیر عدلی شاه با سی هزار
سوار و پیاده و دویزار فیل که اکثر مست بودند،
متوجه آگره شدند و سکندر خان اوزنگ حاکم آگره
گریخته در دلی و بهیوی آگره را متصرف شده متوجه دلی
شده امرای مغل و دلی جمع شده با بهیوی جنگ
نمودند و فتح بهیوی شد و مغلان را بریمت افتاده
و بنوشهر فرستاد و ولایت را خالی کرده بدشمن،
گذاشت اکبر شاه در حالند هر چون خبر شنید که،
خبر پنجاب جمیع ممالک و رتوف افغان آمد از آنجا،

در سفر لویج کابل بود و او را دیوانی بیت و یک غزل،
 او زیست «غزل» خوشی آنکه با خیالت عمری نشسته بودم
 و از شوق سر و خدت از جای جسته بودم، «عجب که من
 گفتم موی ترا بریشان» و در شرح خود زلفت چون دل شکسته
 بودم و در شرح غنچه او هرگز نلفظه حریف طلب را در آن
 حکایت پیوسته بسته بودم و خاکه چون همایون در حال
 وصل بپنج طلبا دوست در حکایت از خوشی رسیده بودم
 ذکر پادشاه ابوالمظفر جلال الدین امجد اکبر پادشاه بن
 همایون پادشاه بد آنکه ابوالفضل بر او رسیج فضا به ذکر
 اکبر شاه را از خودی و کلی و در اکبر نامه بنظم نوشته است
 و آن را یک لک و دویست و هشتاد و سه در آن نوشته
 که و قتی که همایون از بام افتاده خورشید اکبر است
 و در کلا نور پنجاب بود و مرا می بعد از نو از زم مرا رسم فریت
 اکبر است و را با اتفاق یکدیگر بنبارنج دویم بهج التانی در
 سنه ۹۶۴ در کلا نور بر تخت پادشاهی جلوس دادند

تحریر چون کرد فتح هندوستان را بنام تاریخ زشمشیر سهایون کلبید
و در سنه مذکور بهریم خان همراه جلال الدین اکبر سپه خود بدفع سکنده
شاه روانه کرد و بهمدین سده ششصد و یوزده نام در سنبل،
خروج کرده بود و غارتگری میکرد پس در سنه ^{۹۶۳} پنجم ^۵ به اول
سرسش را بدرگه آوردند و هفتم ماه ربیع الاول باو شاه،
نسزدیک غروب آفتاب از بالائی بام کتابخانه از نزد بان،
افتاده بهوش شد و در یازدهم ماه مذکور در سده،
مذکور فوت شد تاریخ وفات و مرعه سهایون باو شاه
از بام افتاده و در دلی از کناره در بای چون مدفون شد،
و در سنه ^{۹۶۳} نهم عالی بر قبرش کردند مدت سلطنت،
وی در هندوستان و کابل ^{بند} بست و پنج سال عمر وی
پنجاه و یک شب بود که فوت شد و مذنب خلع داشت،
اگرچه مرزاکامران و بعضی امرای جغتو را ولی مذنب سیاه
میداشتند اما محبت اهل بیت غالب بود و بهریم خان
همدم و مصاحب او مذنب امامه داشت و سهایون،

بیزار و سوار در دانه هندوستان و در زلفت کشتار خانان
میکش و دو عهد سوار بودند و جلال الدین محمد اکبر را همراه خود
گرفت و تا بنزاده محمد حکیم را در مابل گذاشت و اول،
در لاهیور آمد، فتح کرد و بیرم خان در سر بند رفته فتح کرد
و امرای جغتو و روحانی و پهلوی آمد و ناخت نمودند و اکثر
پرکشات و پهلوی را متصرف شدند و از سکندر شاه،
در نوشهر خب کرده فتح کرد و سکندر شاه گریخته و در
کوه سوار رفت و حکیم باو شاه سکندر شاه از یک
و دیگر نوز زمین بد پهلوی و اگر رفته متصرف شدند پس
همایون ابوالمعالی سید ترندی را حکومت پنجاب
داد و برف سکندر شاه مامور کرد و خود در ماه رمضان
در ۹۴۲ در و د پهلوی آمد و سکندر خان از ربک را حاکم،
اگره کرد و تروی بیگ خان را حاکم د پهلوی کرد و رفته
این بیرم خان خانخانان تا پنج گفته است در باعی،
بسی خرد طالع میمون طلبید، از شای سخن رطبه موزون طلبید

بود چون سلیم شاه لواله او ننمود و اراده حبس او نکرد
مذکور نزد راجه نگر کوٹ رفته پناه جست چون سلیم شاه عقد
او در سنه ۹۴۰ لشکر کشید و از نگر کوٹ نزد سلطان اود
گبکرفت آخر چون همایون در هندستان آمد مرزا کامران
بدست آورده چشم او را کور کرد و آخر مرزا کامران بمهم
زوج خود مکت مکہ رفت و سه حج کرده بتایب یازدهم ذی
در سنه ۹۴۱ همجا فوت شد و در خست المولی مد فون گشت
و کامران مرزا را سه دختر بودند و یک پسر ابوالحسن
مرزا نام اکبر شاه او را در سنه ۹۴۲ در قلعہ گورلی حبس
کرده بود و خوفی همایون شاه بعد از تسلیم فتنه کامران
و اخراج او سمت مکہ اول در شمر رفت و فتح کرد
و بعد از چند روز در کابل واپس رفت و در سنه ۹۴۱
شاهزاده محمد حکیم مرزا در کابل برآمد و در آن ایام
همایون از بیرم خان مکر در خاطر شد باز صفائی شد
و در سنه ۹۴۲ در ماه صفر بعد فوت سلیم شاه با دو دوازده

شد و در ۹۰۲ ہجرت بمقام محرم اول خلعت کشمیر راجع گردید و بعد ۱۱
 قندمار راجع گردید و بعد ۱۲ قندمار و بدیشان را،
 گرفته برادر خود را کہ مرزا کامران و عسکری مرزا بودند
 و با پادشاہ بدسلوکی نمودہ بود و بعد از سیرتانیہ،
 حال اورا و وطن جانداہ بود و عفو تقصیر است،
 کرد و در آخر ہر دو برادرانش باز باغی شدہ گرفتند
 و عسکری مرزا را از راہ بلخ روانہ مکہ معظمہ شد و در وادی
 کہ مابین شام و مدینہ است و در ۹۴۱ ہجرت فوت شد و
 اورا یک دختر بود کہ از جلال الدین اکبر شاہ منکوحہ،
 شد و مرزا کامران و رہندستان لرخیہ رفت
 و مرزا بہندال از خلخو و نام گشتہ سز و پادشاہ،
 آمدہ عفو تقصیر است خود کنانیدہا و در ۹۵۷ ہجرت تباریح،
 بہت یکم ذی القعدہ و رجب چون کہ مرزا کامران بر شکر،
 پادشاہ کردہ بود و مرزا بہندال شہید شد و بعد
 ازین شیون مرزا کامران و رہندستان رفتہ،

خود بزرگراسای اسمم معصومین را فرین و شرف گرداند»
من مدو کرده ملک او و نام سلطان بیگم دین خبر به همایون
گفت او گفت که من العود الی المهد و نفاق که مرز را
کامران و دیگر امرای من بمن گردن دارند این جهت بود
که مرا محبت خاندان رسالت صلعم مرا کوز خاطر است
شاه طهاسب بیرم خان را و خلوت طلبیده از بهر دری
سخنان گفته رفع غبار خلقت کرده و در همان مجلس
مقرر کرد که شاهزاده مرا و سپر خود را که طفل لکوار بود
باتانگی بدایخان قاجار که از امرای عمده بود باز و ده
هزار سوار همراه همایون کند و برادرانش را نادید
کرده کابل و قندهار و بدخشان ننموده به همایون
و داندال و غرض همایون را رخصت داده تا او اول شهر
تبریز و ارومیه رسید کرده و زیارت شاه مجین اینجا کرده
استمداد از دایخان کرده به رفاقت شاهزاده
مرا و از راه سداغان علی رحله متوجه قندهار

در ماه جمادی الاول در سنه بیست و نه پادشاه ایران طهاسب
بن شاه اسمعیل صفوی ملاقات کرد و شاه مذکور بهایون
پادشاه را بسیار تسلیم کرد و تواریف و مہمانی خوب نمود و
چند روز با محبت و کوفت گذر نمود و چون شاه طهاسب
عقیده رخص و امان داشت و بهایون اہل سنت
و جماعت بود ازین ممر و ل شاه مذکور و رانخواف
آمد چون از بیلاق قصد اربنہ علیہ السلام شاه و را
قروین آمد شاه روزی در خلوت سلطان بیگم
خواہر شاه طهاسب کہ خوانان صفائے تقریبے برودہ
بود رنگینختہ این رباعی تصنیف بہایون را در حضور شاه
بخواند رباعی ہمہ سیم از جان بندہ اولاد علی ہمہ
سیم ہمیشہ شاد بایاد علی ہمہ چون سر ولایت از علی
ظاہر شد ہمہ گرویم ہمیشہ در دود و یاد علی از شنیدن
این رباعی شاه خوش شد گفت کہ اگر بہایون
پادشاه عہد مذکور کہ روش نبابر بر ہمالک محجوبہ

از کوه سوادکوه به گور بنی نادر رفت و آنجا بود
در متعرف شد و بعد در زندک در ایام فوت شد و باطن
کرامی بجایش حاکم بنی نادر شد و در دسته اکبر بادش
سندرشاه سوره را در میان نوشت که در پنجای
شش ماه محاربه کرده و خرچون تنگ شد سکنرشاه
سپهر خود عبدالحسین را در ماه رمضان در سینه مذکور بکشت
بادش و فرستاد و پیشکش کند و اینست
و اختیار کرده و در بنی نادر رفت و با تارخان از جانب
اکبر شاه باز مدتی چند ایام حاکم بنی نادر ماند و
آمدن بهایون بادش و در ولایت بند و ستان
بجزم تسخیر آن و در تاج فرشته نوشته که چون بیرم خان
ترکان حسب الحکم بهایون از قزوین به بیلقان مقید
بنی علی در سدهم که در میان زبیر و سلفا نه است فرست
بحوزب کتاب ششمی بیرزبنت محمد و در ششایق
ملاقات که در بهایون بادش و منور به بخند و شود

بادشاه و ارث این ملک در همین است پس همه
 افغانان متفق شده گفتند که با همه از تو خوشنودایم
 که تو پسر عم شیرشاهی از باو شاهي تو را فتح هستیم و محف
 بجید و رمیان آورد و ده قسم خور و ند قهار و همایون ما و شاه
 و در آن نزدیکی و در پنجاب رسید و تاتار خان از رتبه کس
 به پنجاب گریخته بدی آمد و مغلان و در لاهور رسیدند و تاتار
 متفق شده بقیط آورد و ند سکندر شاه تاتار خان را
 با پنجاه هزار سوار و بر و ریت یک لک سوار افغان
 و راجپوتان بد فو مغلان فرستاد و ایشان شکست
 خورده بقعه السیف و در دی آمدند سکندر شاه
 هشتاد هزار سوار را همراه گرفته و در سنه ۹۶۳ متوجه پنجاب
 گردید و نزد یک سرهنگد با بیرم خان برکمان که همراه
 شاه هزاره جلال الدین خان اکبر بود جنگ کرده و منهنم
 شده بکوستان سوار لک و در آمد و دی و اگره کرت
 دیگر در قوف امرای همایون آمد و سکندر شاه

هم رفته خلاص سازند قضا را بپیرم خان ترکان که صاحب
اختیار اکبر بادشاه بود پیش دست کرده خان زمان مغول را
بر سر دلی روانه ساخت و خود نیز اکبر شاه را برداشته
دنبال او روان شد بهیوی هم بمقابلہ خان زمان بیرون
آمد و کشته شد و فتح مغلان شد و افغانان بقتل السیف
بگریختند و خضر خان پسر محمد خان کوریہ بقصد انتقام پدر و مدد
جست شد و خود را بپادشاه نامیده بسیار ملک پورا
بی راستی گرفت و خلیفہ و سکہ بنام خود کرد و بر عدلی شکر
کشیده او را قتل کرده و نوبت اوسیری شد و کمر کنند
شاه سور چون بکند رشا بر تخت اگر نشست بهم افغانان
راجہ کرده گفت کہ ای برادران من ہم کی از شما می آید
سلفیت افغانان خود پسید ہمہ متفق شده نفاق را از
دل دور کنید و اگر از سلفیت من رافضی هستند،
بر کمر خود بند بر تخت بنشانند من ہم متابعت او خواهم
کرد اما حد و نفاق دور کنید کہ همچون محمدی سون،

بروند و حاکم خود را خستند القهقهه و در ۹۴۰ ابراهیم شاه
از دست سلیمان کرانی که بر ولایت او دستتوی
شده بود قتل شد و چون هموی قبال و رچا رنر و عدلی
رسید خبر شنید که بهایون باو شاه سکندر شاه
را گریز آورده و بهلی و اگره را متوقف شد و برین عرصه
عدلی را با محمد خان کوریه جنگ شد و فتح یافته بجای آمد
و در فکر خلاص و بهلی شد و برین دشمنی بهایون باو شاه
شد چنانچه ذکر آن خواهد آمد عدلی پنجاه هزار سوار همراه
هموی در ده روانه و بهلی کرد تا اگره و و بهلی و پنجاب را
خالی کردند و خود و رچا را ماند چون هموی در نواحی
اگره رسید امرای مغل جنگ ناکرده و رو بهی شناختند
و هموی اگره را در تصرف خود آورده و بمروم سپرده
در و بهلی آمد تری بیگ حاکم و بهلی که از جانب مغل بود
جنگ کرده و شکست خورده جانب پنجاب رفت
و هموی و بهلی را هم قاضی شد و خوارست که بلاهور

که وزیرش بود با سپاه بسیار جهت تسخیر دہلی و آگرہ
فرستاد تا بہوی رول ابراہیم شاہ در قاپلی آمدہ شکست
دادہ بہ ماہ محارہ داشت و ابراہیم شاہ در بیانہ
نزد پدر خود رفت چون درین ایام محمد خان سور حاکم
بنگالہ علم مخالفت افراشتہ متوجہ چٹار شد بہوی نزد
عدلی شاہ در چٹار میرفت کہ ابراہیم شاہ تعاقب او
کرد و شش گروہ از آگرہ در موضع منڈا کر رسید و جنگ
سخت آخر ابراہیم شاہ شکست خورد و با پیش
پدر رفت و بعد از چند روز ابراہیم شاہ بولایت
پٹنہ رختہ باراجہ رام چندر جنگ کردہ گرفتار شد
راجہ مذکور اورا بر تخت نشاندہ خود بروش نورانی
سلوک نمود و بعد از چند روز افغانان بیانہ را
کہ در حد راسین می بودند با بازیا و رخان کہ حاکم
مالوہ بود سزاعی افتاد و ایشان کان نزد راجہ
رام چندر فرستاد و ابراہیم شاہ را پیش خود

متعرف شد و خطبه بنام خود خواند و از آنجا با گره شتافت
 و انحد و در آنجا بعضی شد عدلی لاچار از چهار گره گوی کرده
 متوجه ابراهیم خان شد و باز کارن ختم و در چهار رفت و
 ملک و پهلوی و اگره بدست ابراهیم خان ماند و او خود را
 ابراهیم شاه کرده لوای بادشاهی افراشت و در آن
 مدت احمد خان سوره حاکم پنجاب که سپهر شیر شاه بود،
 و شوهر خواهر عدلی او را هم خوش بادشاهی در سر،
 افتاد و خود را ملقب سکندر شاه ختم با دو هزار
 سوار از لاهور حکمت اگره آمد ابراهیم شاه با هفتاد هزار
 سوار استقبال جنگ او کرد و دو عهد امیر همراه او بود
 چون مقابل شد ابراهیم شاه را منهنم ساخت پس
 ابراهیم شاه در سبیل رفت و سکندر شاه و پهلوی
 و اگره را متعرف شد بعد از آنکه سکندر شاه جنگ
 بمایون بادشاه روانه پنجاب گردید ابراهیم شاه
 در کابل آمد و در نیوقت عدلی هموی قهار را

چون بہ تخت نشست لقب خود پھر شاہ عادل نهاد
 و عوام الناس اور اعاولی میگفتند و او بہوی نام تھا
 از قوم دہوسر کہنے ریواری را کہ سلیم شاہ اور اہل
 منصب دار کردہ بود اختیار ملک و مال خود و خود شرب
 شراب مدام و صحبت زنان نفیہ شغل شد و ورا دہل
 جلوس و خزانہ راکش و وخلق العام داد و ہمہ خزانہ
 سلیم شاہ و شیر شاہ ورا اندک مدت تلف کرد و مردم
 خوش طبع اور اکار جائے بہیوقع از وید شاہ اندہی
 یعنی نابینائی گفتند و چون تسلط بہوی تھا از حد گذشت
 امرای افغان از وی بیزار شدند و مخالفت شدہ
 باغی شدند و رونق و نظام بادشاہی اوجست،
 و عدیہ بادشاہ ہمدان ایام لشکر بر سر باغیان،
 کشیدہ و رکنا نہ رنگ جنگ شد و ہمدین ایام،
 ابراہیم خان کور شوہر خود ہر عدی کہ شوکت تمام،
 داشت لشکر جمع کردہ تخت دار الملک دہلی را

و رآمد و از آنجا بولایت کهکدران رفت و سلیم شاه در واپس
رفته چند روز در آنجا بماند و در بنوقت خبر رسید که بادشاه
همایون بکناز آب نیلاب رسید همانوقت سلیم شاه روانه
شد و متوجه لاهور شد چون همایون بادشاه دستبرد لاهور
رسید سلیم شاه و رگوالیار آمد و قرار گرفت و در ۹۴۰ هجری
و در مقصدی سلیم شاه برآمد بهم و رگوالیار فوت شد مدت
سلطنت سلیم شاه نه سال بود و در همین سنه ۹۴۰ هجری
گجراتی و برهان نظام الملک بحری فوت شدند و چون
سلیم شاه فوت شد پسرش فیروز خان را که دو ازاده
ساله بود با اتفاق امر و رقله گوالیار بر تخت نشاند و
هنوز سه روز نگذشته بود که مبارز خان ولد نظام خان
سور که برادرزاده شیرتاه و عمو نیم سلیم شاه بود و
برادر زن سلیم شاه هم بود خواهرزاده خود فیروز خان
را قتل کرده خود بر تخت نشست و خود را محمد شاه
عامل لقب داد و ذکر سلطان محمد شاه عدلی و بی

جنگ کرد و فتح سلیم شاه شد و عاوان خان گرنجیته در پند
و ناپید اشد و ندانست که عاوان چه شد و خواص
و عیس خان گرنجیته و در امان کوه کمالون قرار گرفتند و
تاراج و خرابی ساختند آخر سلیم شاه در چهار رفت و خراب
گرفته و رگوالیا فرستاد و خود با گره آمد و بجهه در رتبه کس رفت
آمد بجهه در و دلی آمد و حکم کرد که گرو شهر بجای قلعه که تعمیر کرد
همالون بود و چهاری اربکج و سنگ سازند و چند روز و
بجهه در و لاهور رفت و در آنجا از باغیان امارانان خود جنگ
کرده فتح یافت و با گره آمد و از آنجا بلوالیار باز آمد و شجاع
از نزد پادشاه گرنجیته به مالوه رفت و سلیم شاه عقب او تامل
رفت و این واقع در سنه ۹۵۲ شد بعد سلیم شاه در پنجاب
و دوشاک با کبکراں جنگ داشت و فتح کرد بجهه در و کشمیر
باز مراجعت کرد و درین وقت مرزا کامران از محمد سمالون،
پادشاه فرار نموده پناه سلیم شاه آورد و سلیم شاه با و سلوک
نالایق کرد و از آن سبب مرزا کامران در کوه سوادک

تبادند شجاعی حفظ بشکر نمودم و پراچرا طاعت شما،
چاره نیست پس سلیم شاه از کابنجر که قبل از رجلا کس او،
و بعد فوت شیر شاه فتح شده بود در اگر رفت بعد عادیان،
هم در اگر آمد سلیم شاه گفت که بر تخت نشیند او قبول
نکرد سلیم شاه را از دست خود بر تخت نشاند و اول خود
سلام کرد و مبارک باد بادشاهی گفت بعد امرای
و دیگر عادیان را در تخت و رجا گیر او و رسمت بپای نه داد
تا رفت و بعد از دو هفته ماه اراده قید کردن عادیان
نمود او خبردار شده نزد خواص خان که میور است بود رفت
او مدد او کرده و گیر او را متفق ساخته مخالفت،
سلیم شاه اختیار کرد و با اتفاق عادیان با شکر گران،
در اگر رفت چون قهبره فتح پور رسیدی رسید مدد،
از اگر در دو از ده کرده است بجلا قات شیخ سلیم حشمت
که ولی کامل بود فرستند و هر روز فردا بوقت چاشت
در اگر رسیدند سلیم شاه مغرب شده آخر با عادیان

و در آخر آن روز بتایج خود از دهم ربیع الاول ^{۹۰۲} در سده
 پنجم فتح قلعه شنیده فوت شد و شیر شاه سده سال
 زیارت کرد و پنج سال بادشاهی هندوستان کرد چون
 بوقت فوت او عاد لجان لپه بزرگش که ولی عهد بود
 در رنهور بود و سپه خورش جلال خان و رقیبه ریون از توابع پنه
 بود عاد لجان و دروین نند و یک پس جلال خان را طلبیده
 بجای پدر تقرر کردند و سلیم شاه خطاب کردند و کمر ملالت
 سلیم شاه بن شیر شاه افغان سو چون شیر شاه در کالج فوت
 شد جلال خان لپه خور و شیر شاه را از رقیبه ریون طلبیده و سلیم
 خطاب کرده بسو عی خن حاجب و دیگر امر ایتایج پانزدهم
 ربیع الاول ^{۹۰۲} در پای قلعه کالج جلوس فرمودند و مخاطب
 با سلام گشت و بزرگان ما سلیم شاه استعما گرفت
 انقض بعد جلوس سلیم شاه بخدمت برادر بزرگ خود
 عاد لجان عرفیه نوشت در رنهور فرستاد که چون شما
 دور بودند من نند و یک بسبب تسکین فتنه

در اجهای ممالک که ملک ارشان مال دیو بود گرفتہ بود
بشیر شاه جمع شدند و متفق گشتند آخر مال دیو بود از،
شنیدن اتفاق راجہا بر شیر شاه واپس رفت
و جنگ سخت اما کوہنیاں کہ امرای مال دیو بودند لشکر،
بسیار داشت و نزد شیر شاه ہشتاد ہزار سوار
بود در شب تبخون بر لشکر شیر شاه کردہ آخر کشتہ،
شد و مال دیو در کوہستان جودہ پور گرفتہ بودہ
شیر شاه سمت قلعہ کانجہ آمد راجہ آنجا مخالفت کرد
تا شیر شاه اورا محاصرہ کرد و از اطراف جنگ انداخت
و در جائیکہ شیر شاه استادہ بود و مردمان اجهای،
بر و روی و تفک باندہ و آن قلعہ می انداختند
اتفاقاً یک حقہ بر دیوار قلعہ خورده بر کشتہ و شکستہ،
در میان جہا و دیگر فساد و ارتش و گرفتہ شیر شاه
باشچ خلیل مرشد خود و ملا نظام داسمند و دریا خان شروان
سختند و شیر شاه بایک خود را بہو جل خود رسانید

و قاور شاه نام کرده بود در اطاعت شیر شاه زده،
ز چند روز از نزد شیر شاه بخوف جان گریخت بعه
شیر شاه در رنهور رفت فتح کرد و ملو خان در نیوقت باز
ده آمد و از حاجی خان و شجاعت خان حاکم آنجا که از جانب
شیر شاه بودند شکست خورده باز رفت و شیر شاه رنهور
از سلطان محمود و دی به صلح گرفته از آنجا با گره آمد و،
حاج عبیدالحی پسر شیخ جمال همراه شیر شاه بود با بجمه شیر شاه
درت یکسال در آگره مانده و هیت خان را برای گرفتن
مستان فرستاده و مسخر ساخت و اعظم بهایون خطاب
رفت و در سوره به پورن مل و در راجه سله دی پور به
راشته قلم را بین را مسخر کرده بعه و در آگره آمد،
و چند ماه در آنجا مانده به تسخیر مار و از آمد اول پسر،
مالو پور راجه را بهور که حاکم ناگور و جوده پور بود آمد و،
بنگاه هزار سوار را بجوت نزد او بود و او استقبال
کرده در اجمیر آمد و شیر شاه هم در اجمیر رسید،

بادشاه بهایون در گجرات آمد آگره آمد و بر روی تادیب
شیرخان کمر بست سمت چپار رفت چنانچه ذکر آن
شده است و قلعه ریتا کس را نیز فتح کرد و در ^{۹۲۶}
از بهایون شاجنگ کرده غالب آمد و بنیوقت،
شیرخان بعد ازین فتح خود را شیر شاه نام کرده،
خطبه و سکه بنام خودش ساخت و باز در ^{۹۲۷}
شده جنگ کرده غالب آمد و تا خوشاب و بناب بهایون
نمود و اسحیل خان و غازی خان بلوچ و بنیوقت،
آمده از شیر شاه ملاقات کردند بعهده و رینگاله رفته،
آن ملک را بچند امرای تقسیم کرده ملوک طواریف
ساخت بعهده و آگره آمد و ملک ده پچ و آگره را،
و در قوف خود آورد و بهایون شاه و در ولایت،
خود رفت و در ^{۹۲۹} برای تسخیر مالوه رفت و گوالیار
را در قوف خود آورد و ملو خان غلام سلطان،
نمایان آمدین بخلیچ مندوی که در آن زمان بادشاه،

ترک سپاه گری کرده در گوشه نشسته در ۹۴۹

بولایت او دلیه رخته فوت شد و محمد بهایون فتح کرده،

در آگره آمد و ورین جنگ شیرخان اگرچه بظاہر بهرام،

سلطان محمود را در باطن عریفیه خود و متابعت خود به،

محمد بهایون باو شاه فرستاد و ماو پیوست تا از ان،

سبب شکست و رشک سلطان محمود افتاد پس

وقتیکه بهایون شاه و آگره آمد امیر بند و بیگ را،

فرستاد تا قلعہ چهارگڈه بوی سپار و شیرخان و رود اول،

قلعہ عذر کرد پس بهایون باو شاه رخته قلعہ چهارگڈه

را محاصره کرد و بعد صلح و افس آمد چنانچه و کران سابق

گذشته است و خطب خان سپر خود را با پانصد سوار همراه،

بهایون شاه و زنوکری فرستاد و چون باو شاه برای جنگ،

بیادش گجراتی رخت خطب شاه و در بجزارت گرنجیه

نزد پدر آمد و رسمیت شیرخان فرستاد یا خبیه ولایت

بهار را حاف کرده بنقال و گری را هم فتح کرد و چون،

احوال بادشاه محمود بن سکندر لودوی از مدینه افواج
بابر بادشاه پناه برنامہ سفارہ و بالتفاق رانا حسن خان
میراٹے برای جنگ بابر شاه آمده بود و شکست
خورده فرستاده بود چنانچه ذکر آن سابق گذشت است
از آن باز سلطان محمود سکندر لودوی در حوالی جوینور
می ماند اتفاق امرای لودوی اکثر در ولایت شہرہ اجتماع
میداشتند و راجا سلطان طلبیدہ بر سرند حکومت
مینہ جلوس دادند و از راجا بلیت گرفتند و ولایت بہار
آمدند شیرخان ہم متاع بلیت سلطان محمود کرده بولایت
خوابا و آوردند کہ نزد شیرخان بماند بعدہ سلطان
محمود در جوینور آمدہ امرای مغل را بدر کرد و از ضلع را
ہم در تعرف خود آورد و در سفر شیرخان را طلبیدہ
بہار نہایت وحشت کرد و تا ولایت مانگیو در تعرف
نہایت تہمت و ہمدرانہ ایام از محمد ہمایون بادشاه
چند سہیلان محمود گنجینہ در شہر رفت بعدہ

و چون بعد از چند روز سلطان احمد فوت شد و جلال خان
که بزرگ بود قائم مقام او شد و والده جلال خان لاڈ و ملکہ
نام بہات را پیش خود گرفته با اتفاق شیر خان حاکم
میران و در بہان روزی لاڈ و ملکہ ہم فوت شد حکومت
بہار من جت الاستقلال بشیر خان قرار گرفت و بعد از
ایام با قطب خان حاکم ولایت منگ خٹک شد و
اورا شہ شیر خان غالب آمد و قیل و خمرانہ چشم
بنگالہ را در قوف خود آورد و بار دوم از ابراہیم خان
بن قطب خان ہم جنگ شد و او را ہیچون پدرش
قتل کردہ عرصہ بہار را صاف کرد و استعداوشاہ
ہم رسانید گویند و ران ایام تاج خان نام از جانب
ابراہیم لودی حاکم قلعہ چار گڑہ بود او را سپران
کوشہ بودند شیر خان قلعہ چار را از ہم فتح لاڈ و ملکہ
انکہ تاج خان از لودی نکاح خود آورد و قلعہ را با خرابی
و دغابن در قوف خود آورد و در جلال خان رین

نیامده شهنش گفت که او مکار است انتظار محمود شاه
 بن سکندر رودی می کنند مزاج بادشاه ازین سخن
 منحرف شد و برادران را جاگیرش داد و بعد از
 جنگ شیرخان شکست یافته هر دو برادر بخدمت
 جنید برلاس که از جانب بابر بادشاه حاکم کرده
 و مانگیر بود فرستاد و مقرب گردیدند و از ملک گرفته
 باز جاگیر خود گرفتند و پرکنه چونپور و نوآهی آن بهم
 و رتوف خود آوردند بعد برادر خود نظام خان را
 و رجاگیر گذاشته باز بخدمت جنید برلاس رفت
 و همراه جنید برلاس در آگره خسته بابر بادشاه ملاقات
 کرد و داخل دولت خورمان بابر شد و در سفر جنید بری
 بهم همراه بادشاه بابر بود و بعد از خدمت بادشاه
 بابر بهم از بهم و خوف گرفته بجاگیر خود رفت و با سلطان
 محمد مذکور بار پیوست و او بر شیرخان نوازش
 فرمود و بطریق اول با تالیق جلال خان مقرر شد

بک برادر از میان بپایند کوار همه وقت حاضرند
باشد درین اثنای حسن کو رخت شد و دولت خان،
اجازت ابراهیم شاه بادشاه گرفته بجاگیرد او را و بفرید،
و برادرش و مانید و فرید بفرمان حکومت سرمهرام،
و پنجویسمانده بجاگیر رخت درین عرصه بابر بادشاه،
رسد و ابراهیم شاه کشته شد فرید بجلال خان
ولد دریا خان کو حای رخت که او در آنوقت بهار،
را گرفته کو اهی شاهی افراخته بود و سلطان محمود،
خطاب کرده بود روزی سلطان محمد مذکور بشکار رفته
بود و فرید همراه بود شیرین بود ظاهر شد فرید او را گشت
سلطان محمد او را خطاب شیرخان داد و نوارش
فرمود و رفته رفته قرب سلطان محمد او را حاصل
شد تا بلیق پیر خود جلال خان با و تفویض شد،
و بعد از مدت بجاگیر خود رفت و از وعده ایام زیاده شد
روزی حکم او بادشاه مذکور کرد که تا حاکم شیرخان،

فرید از خدمت پدر رنجیده بخدمت جمال خان مذکور رفت
پیر چند حسن جمال خان نوشت کسر رسم را بفرمایند که
خبر بی او از علم بخواند فرید قبول نکرد و تا بهم ورجو پنور
علم خواند چنانچه بگلستان و بوستان و سکندر نامه خواند
و کافیه را با خواش و دیگر کتب خواند و از نشر و نظم
و تواریخ و وقف شد بعد حسن ورجو پنور رفیه
فرید را از خود راضی کرد و داروغه جاگیر خود کرد و بعضی
مستردان مقدمان کسرش را تنبیه کرد و دو و صد سوار
نوکر خود کرد و تا جمیع مقدمات آن مرز بوم تسطیع او شدند
و بشجاعت و بدبیرشهره عام گشت و بعد از مدت
حسن و داروغه از فرید گرفته سلیمان معتمد پسران
خود که از کنیز بودند و او فرید و نظام بر و و برادران
پدر رنجیده در آغوش آمده بخدمت دولت خان لودی
که از امرای کبار ابراهیم لودی بود و فرار گرفت و
از و مدد و خورسته بقول و قرار رفته اگر جاگیر پدر ما بماند
بدر

آورد چون نسب صحیح داشت او نیز یکی از روسای افغان
سردار بن رسید و آنکس دختر خود به محمد سوار داده
و اما دخود کرد و از وادلا و کبیر شد که با افغانان سوار شدند
در این قبیل سوار بزرگترین قبایل اما غنیه است القمه
در عهد بیلول پدر حسن سوار ابراهیم نام آمده نوکری
یکی از امرای بیلول کرد و چند مدت در بلده حصار فروزه
و چند ایام در زارنول گذرانید چون نوبت بادشاهی
سکندر لودی رسید جمال خان را حاکم جوینور گردانید
حسن بن ابراهیم را که ملازم قدیم جمال خان بود رعایت
کرده شهر المیور و خواجه پوره مانده که در توابع رنهایست
بجایگزینش داد و محب پانصد سوار ساخت حسن
سوار را هشت سپر بودند از انجمله خرید که شیر خان است
و نظام بر حوازی یک مادر بودند و مادر ایشان از قوم
افغانان بود و دیگر سواران از کنیزان بودند اما حسن
بوالده خرید الفت نبود و بفزید الفت نداشت پس

تا بلده قزوین که کابرو و اشتران عراق با استقبال بی آمدند و در کاشانه
در قزوین توقف کرده بیرم خان را بخدمت شاه طهماسب
فرستاد و خود در آنجا بماند و کربا و شاه شیر شاه افغان را
بن حسن سوری بدادند نام شیر خان فرید و نام پدر او حسن
سور از طایفه افغان بوده است و قریب که سلطان بهلول لودی
بسلطنت رسید پدر حسن سوری که ابرار بهیم نام داشت
بهوس نوکری کرده از زره آمد و زره کوستان را
گویند و آن کوستان است که ابتدای او با اعتبار
طول از سواد و بجز رقبه سوری است که از توابع بکر است
و عرضش از حسن ابدال تا کابل و افغانان آنجا
چندین قبیله اند از آن جمله یک فرقه سوری است
حسن سوری پدر شیر خان از آن قبیله بود و ایشان
خود را از اولاد و سلاطین غور میدانند و میگویند
که یکی از اولاد و سلاطین غور محمد سوری بنام داشت او
و در زمره سلاطین جلاد و طعن گردیده میان افغانان بوده

خبردار شدن خود بابت و دولتی که بهیرم خان از آنجمله
بود بجانب خراسان رفت و مرزای عسکری شاهزاده
محمد جلال الدین اکبر را که باو شاه و رسالت و پنهان
گذاشته رفته بود گرفتار کرده و همه اسباب را غارت
کرده و رهنما رهرو باو شاه را از اندیشه برادران
نیست گفت هیچ توقف میسر نگشته چون بسرحد ولایت
سیستان رسید احمد سلطان شاه ملوک از جانب
شاه طهماسب ایحیه حاکم آنجا بود استقبال نمود
سیستان بر دو چند روز لوازم خدمت بجا آورد
و هر چه که داشت پیشکش کرد و خود را در سلک غلامان
داشته عورات را بر سر کم نیزان بخدایت مریم مکانی
که زن باو شاه بود فرستاد و بعد باو شاه بجانب هرات
رفت سلطان محمد سپهر بزرگ شاه طهماسب که حاکم
هرات بود استقبال کرد و تعظیم و تکریم کرد و بسیار خدمت
گزار و بعد باو شاه متوجه سغد شد و از آنجا

بادشاه کرد و ناچار با دوشاه بر شتر سوار شد بجلد سی تمانم،
 بی رفت و در نیوخت نمر و بادشاه دست پنج آدم بود و در وقت
 فوج راجه مالدیو بهم رسید ایشان بجنگ ایستادند بقله قبال
 تیری بر سپینه سر و ارکفار رسید و مرد همه کفار کشته شدند،
 القه نیز از محنت و مشقت و در عمر کوت رسیدند راجه انجا
 که رانا نام داشت بسیار خدمت کرد و چند روز با دوشاه
 در انجا ماند و بعد رانجا و عمر کوت بتایج پنجم رجب در سنه ۹۴۶
 شاهزاده جلال الدین محمد اکبر شاه پیدا شد از لهن
 حمیده بانو بیگم و بادشاه با اتفاق رانا راجه عمر کوت بقصد سفر
 بکمر رفت و عیال خود را و رانجا گذاشته اما فسخ نشد و
 شیخ علی که سردار مردان بود کشته شد آخر با دوشاه
 لا علاج سمیت قندار رفت و میرم خان از گجرات آمده
 نیز بخدمت رسید چون در آنوقت مرزا کامران قلمه
 قندار را از قنوت هندال مرزا بر آورده مرزا عسکری
 در ملوک گردن بادشاه سهایون شد بادشاه بعد،

سلطان پور گزشت باو شاه غره رجب از آب لاهور،
عبور نموده بجانب شهبه و بیکر روان شد و کامران مرزا^۱ و
دیگر مرزایان از نواح نوشهره جدا شده بکابل رفت و با شاه
از آب سنده عبور کرده متوجه بیکر شد و در قصبه لهری توقف
نموده ایلمچی^۲ معه اسب و خلعت نمر و میران شاه جین از
غون که حاکم شهبه بود فرستاد استمداد کرد و تا با اتفاق^۳ الجرات
را سرخس زد و او شش^۴ ماه بمکر و چیلک گذر و بنا بر آن
لشکریان باو شاه متفرق شدند و مرزایان نیز از قندهار
رفت و روز بروز لشکریان باو شاه جدا شده می رفتند
لاچار باو شاه از راه حبیب میر بجانب ولایت راجه مالدیو^۵
رفت راجه بیمروتی^۶ گروه جمیع را بر سر راه فرستاد.
باو شاه ایشان را بمنزله^۷ ساخته بسرحد مالدیو رسید
انمرو و در فکر گرفتن باو شاه شد تا نمر و شیرخان فرستاد
باو شاه خبردار شد نیم شب در سمت عمر کوٹ که صد^۸
گروه از شهبه رست رفت و چون راجه مالدیو عقب^۹،

در نیوقت محمد زمان مرزا و فرزندان او و دیگر باره بی موجب
مزار نموده و موجب پشیمانی خاطر بادشاه شدند چنانچه مردم
کامران یک قلم همه راه قرار پیش گرفته و سپاهیان باو پیش
واقع اول را بخاطر داشته گاه بیگاه فراری نمودند و موسوم
برسات نیز رسیده بود پس بادشاه در سنه ۹۴۷ عازم
کوچ شدند و هنوز از جای خود حرکت نبرده بودند که شیرخان
یکایک آمد و بعد از جنگ غالب شده و طریق اول
همه سپاه بادشاه فراری شد و تا دریای گنگ
که کرده راه بودند نذرانده از تعاقب خصم قوی
بی اختیار خود را بآب زدند و اکثری غرق شدند
و بر که تاخیری در اجل داشت همراه بادشاه سلاست
از آب گذشته در آگره رسیدند و چون شیرخان نزد
یک رسید بادشاه در لاهور رفت و در غره ریج مل
در سنه ۹۴۸ کورجمل مرزایان در لاهور جمع شدند بعد
از آن شیرخان تعاقب از دست نداده از آب

دبرخی از سپاه که از ران دریا از زنده گذشته بودند بپادشاه
پیوسته متوجه آگره شدند و مرزا کامران خبر آمدن پادشاه
شنیده بالو رفت و بندها را مرزا رفت بپادشاه رسید
برادران و ابراهیم بیگ نیز از بنغالته رفتند و پادشاه رسیدند
و بر روز شورت وصل میکردند اما کامران مرزا از اتفاق
باز نمی ماند آخر از پادشاه رخصت شده در لاهور
رفت و شیرخان نا اتفاق برادران شنیده با سپاه
متحد باز بکنار آب گنگ آمد و سپر خود و خطب خان
را با فوج های بزرگ از آب گذرانیده همه را
روئی آب را هم متوقف شد و پادشاه فوج خود را
فرستاد تا در نواحی کالیپ جنگ شد و فتح پادشاه
و خطب خان با بسیار افغانان قتل آمد بعد پادشاه
باینک سوار حیت و فتح شیرخان روان شد
و در نواحی قنجه از آب گنگ گذشته قریب یکجا مقابل
لشکر شیرخان افغان که پنجاه هزار سوار بودند نشست

و خطبه انخدود بنام باو شاه همایون باشد پس موافق
 این شیرخان لبوگند کلام الهی مبادرت نموده و سپاه
 مغل را خارج جمع شد لیکن شیرخان روز دیگر در سنه ۹۴۶
 بود با فوج افغانه مستعد و مکمل غافل بر لشکر حقانی
 آمده ایشان را فرصت هف آرائی نداد و بعد از آن
 جنگ غالب آمده گذر مار را که کشیاد را بخالو دند،
 مد و دستخت ازین ممر شاه و گذر بکنار راننگ
 رسیده از تعاقب افغانان بی اختیار باب زدند و
 بروایت صحیح قریب بهشت هشت هزار مغل که محمد زمان
 مرز اینها را از آنها بود همه قتل کردند و هندوستانیان
 ازین شمار سوای بودند که غرق شدند و بادشاه نیز
 خود را باب زد و غریبی بحر فنا بمرد و یکی از سقایان
 نظام نامی به شقت فراوان با حل نجات رسیده
 وعده فرمود که بادشاه بی نیم روز را بجهت از رسیدن
 باگره بتوار زانی دارم چنانچه بمان قسم بعمل آمد و

آوردند آنگاه دلی از آن شمان گریست مرز کامران و هندال هر دو با گره
رفتند و در نوحی آگره میان هندال و کامران هر دو بر در نفاق
افتاد و مرز هندال با سوزنی پنجه‌زار و سید خیل با لور رفت
و کامران در آگره رسید طبل با دشت هی زو با دشت ه
بهایون را الفرقه زیاده شده از بلده بوسا ریکراب
و مرآت ببرادران نوشت که سر ختنه هند شیرخان افغان
در رعایت قوت و سالن مقابل آمده رستی باید که
آن برادران و بنیوقت متفق شده او را روضه کنند
تا ما و شما خراب نباشیم و بعد روضه او را نشاء الله ملک
قسمت برادران نخواهم کرد و از صلح شما بیرون
نخواهم رفت اما این سخن در دل هر دو برادران
وی اثر نکرد و برین اثناء شیرخان شیخ خلیل نام
در کوشش پیرو مشد خود را از راه مکر و حیل نزد پادشاه
فرستاد و طالب صلح گردید و چنان مقرر شد که بنفالم
و تنهاس از شیرخان بخواهد زیاده جلیع نکند و کلمه

سپرده خود بیست آگره روانه شد درین اثنا می
 همد زمان مرزا که باغی شده بود نزد پیا در شاه گجراتی
 رفته بود طلب عفو کرده ملازمت نمود و سر فرازی یافت
 و شیرخان افغان هم از مخالفت بندال مرزا و پیرخان
 با دوشاه مطلع شده با لشکر استوار رهناس گنده روانه شد
 و وقتی که در بلده حوس رسید سر راه گرفته مدت سه ماه
 و در برابر نشست و آنچه توانست از مراجعت و لشکر
 با دوشاه بقتل آورد و مرزا کامران برادر با دوشاه
 نیز چون از پنجالت محب که بر با دوشاه شد آگاهی یافت
 بقتل با دوشاه و دلی افتاده باز ده هزار سوار بیایانه نهاد
 با دوشاه از لاهور کوچ کرده چون بدلی رسید به بندال
 پیوست او هم در صد و پنجاهین بلده شریک محاربه بقیم
 رسانید مگر خردین علی که تودل دلی کامران مرزار را
 گفت که من به ملک حرابی نخواهم کرد و قلع و دلی را خلاص
 نخواهم کرد مگر شما اول آگره را که تختگاه است تصرف

محمد سلمان مرزا و پسرانش فرستاد چون جہانگیر،
ایک ورگدہی رسید جلال خان اور رزخمی کردہ منبرم،
ساخت چون بادشاہ در انجا رسید جلال خان ہم بکثرت
و بادشاہ بفراغ خاطر از گدہی گذشت شیرخان از رستم
این خبر مضطرب شد و خزانہ سلاطین کوثر بنگالہ کہ در ان
روزی بدست آورده بود برداشتہ بجانب کوسستان
جہانگیر گذشت و بادشاہ بشہر کورخستہ کہ دارالملک
بنگالہ است تسخیر ساخت و کور را سو سو بمحبت آباد
کرد و ایندو سہ ماہ در انجا توقف کردہ متعارف این حال
برادرش مرزا ہندال و راکرہ رسید و مخالفت
آغاز نمود و تخت شیخ پھول را کہ برادر حقیقی محمد غوث
گوایاری بود و پیر و مرشد محمد بہایون بادشاہ بود،
بہیانہ اندک بافغان متفق است لقبل از ورود انہا خطبہ و سکہ
بنام خود کردہ بدہی تخت و بقصد تسخیرش محارہ نمود،
از رستم این خبر بادشاہ بنگالہ را بجہانگیر ایک مغل

خود آورد و امرای بهایون گریخته واپس آمدند و بهایون
 شاه هم در آن ره رسید و جانپاشیز و احمد ابا و و دیگر ملک
 گجراتیان در تصرف بهادر شاه باز آمد و ملک مالوه
 هم از دست تصرف بهایون شاه رفت و در سنه ۹۲۳
 شیرخان افغان بسیار غلبه کرد و در حوالی رتباس گنده
 لوازم کرد و فرقه پور رسانید پس بتاریخ هیز و هم ماه مهر
 در سنه ۹۲۴ بادشاه تنوچ چونورش و در آن اوان چون شیرخان
 به بنگاله رفته بود بهایون شاه قلعو چنار گنده را محاصره کرد و
 شش ماه محاصره داشت و مردم بسیار ضایع شدند
 آخر قلعو سخر شد و در سنه ۹۲۵ سبت بنگاله رفت شیرخان
 اطلاع شده سپر خود جلال خان را معه خواص خود بهی فطت
 گدایی که بر سر رده بنگاله سبت خرتا و و این گدایی جایی
 رت میان ولایت بهار و بنگاله و رت نهایت استحکام
 و بادشاه بهایون و رت ثنائی طی مسافت چنانگیر
 رتیک نخل را بتسخیر گدایی بنده ال مزار در بدخ فتنه

م آن شهر بود پس قلعه بند و راجا یون شاه بامروم
بخت خود سپرده بعد از دو سه روز تعاقب بهادر شاه
مرد و بهادر شاه از آنجا گریخته و در احمد آباد رفت بهمالون
شاه جانپانیز رتاراج کرده و دولت خواجہ برلاس
را بهیامره قلعہ محمد آباد جانپانیز زندہ داشتہ خود متوجہ احمد آباد
شد بهادر شاه از آنجا گریخته در شهر کمبایست رفت
چون بادشاہ متوجہ انصوب ہم شد لاچار بهادر شاه
در جزیره دیوگریزان شد اذخ بادشاہ واپس در
کمبایست آمد و ہمہ خزانہ گجراتیان را کہ در قلعہ جانپانیز
بود گرفتہ و در احمد آباد آمد و انصوب را بامران معتبر
سپردہ بقصد تسخیر مانپور رفت نظام شاہ و عاوشاہ
باہوش مان آنجا علفیہ را تهاکس امان فرستادہ
و آن علفیہ تا ہنوز نرسدہ بود کہ خبر فتنہ شیرخان
افغان اور ملک وہلی رسید بہمالون شاہ از آنجا
دورند و آمد و بهادر شاه باز ملک خود را ورتوف

قطعہ ایکہ است غنیمت شہر چتوڑہ کا خزانہ راجہ طور می گیری
 بادشاہی رسید بر سر تو بہ تو نشیبہ چتوڑہ می گیری بہ۔
 بہادر شاہ در جواب ان نوشتہ فرستاد قطعہ بہ۔
 منکہ ہستم غنیمت شہر چتوڑہ کا خزانہ راجہ طور می گیرم بہ۔
 برکہ بکند حمایت چتوڑہ۔ تو بہ میں کش چہ طور می گیرم۔
 بعدہ ہمایوں شاہ اپنے قدر و رس رنگ پور توقف کرو۔
 کہ بہادر شاہ چتوڑہ راجہ کر دو در سہ بہادر شاہ جنگ
 جنگ ہمایوں شاہ روانہ شد محکراو شد و ازین
 طرف ہمایوں شاہ روانہ شد تا در نواحی منوسر قہا لم
 ہر دو لشکر شد و دو ماہ جنگ ماند آخر بہادر شاہ شکست
 خوردہ پنج گانہ در وقت شب بگریخت و در لندہ
 رفت و لشکر ہر طرف آوارہ شد و ہمایوں شاہ
 تانند و تعاقب دی کرد و قلعہ لندہ در محاصرہ کرد۔
 از آنجا ہم بہادر شاہ گریختہ با پنج ہشت ہزار سوار
 طرف جاپان نیز رفت کہ سخت گاہ گجراتیان و ران

و همچنین علامه الدین ولد باوشت بهلول را که نسر و او بود
 نقیبت نموده در مقام تسخیر و بی گروید و تاتار خان ولد
 علامه الدین مذکور را سپه سالار شکر سخته با چیل هزار
 سوار افغان را طرافه بر ولایت همایون شت تعین نمود
 او در اندک مدتی قلعہ بیانہ را گرفته تانوا حی اگره،
 جولانگاہ مرآب افغانان گروید پس باوشت همایون
 برادر خود ہندال مرزار را با جمع امرای مغل بدفع
 تاتار خان فرستاد ہمہ فوج افغانان گرنختہ و تاتار خان
 باہمدکس قتل شد و قلعہ بیانہ و رتوف،
 ایشان باز آمد و در شہ ۹۱۱ ہجری بہادر شاہ باز عازم تسخیر،
 قلعہ چٹوڑ شد و شکر کشید و محمد ہمایون باوشت،
 بہت احتیاط و بی بر کنہ را چون قلعہ محکم بنا کرد و نام
 او دین پناہ کرد و بعدہ تمام قلعہ بمردم معتبر سپردہ
 روانہ سازنگ پور شد کہ محالک گجرات بود،
 و این دو بیت نوشتہ نسر و بہادر شاہ فرستاد

کہ از جانب پدر ملازم ہمالیوں بادشاہ بود بجانب چہار
 گرجخت و محمد زمان مرز نیز داعیہ کرد کہ محمد ہمالیوں ماما
 بادشاہ را دور کرده خود بر تخت نشیند بعد اطلاع اورا
 مقید کرده و قلعہ بیانہ فرستاد و محمد زمان از قلعہ مذکور
 گرجختہ و رگجرات رفت تا بادشاہ وہلی نامہ و رطلب
 محمد زمان بہاورد شاہ را نوشتہ او جواب نالین داد
 تا برای تاویب او متوجہ گجرات و مقارن این حال
 بہاورد شاہ عازم سیحہ قلعہ چتور شد و حاکم آن قلعہ پناہ
 بر اجمہ بکر حاجبت آوردہ استعانت نمود و محمد ہمالیوں
 از پنجاروانہ الفوب شد تا دیگواریار بسید و تا و ماہ
 در آنجا توقف کرد و آخر در اگرہ واپس رفت و رانا
 از محاذ بت ہمالیوں شاہ مالکوس گشتہ تاج مرصع
 ویشکشہا و بکر بہاورد شاہ را آوردہ حصار در مخلص
 کرد و ایند و بعد ازین فتح و منشا و بہاورد شاہ مغرور
 بسیار شدہ محمد زمان مرز را بی نہایت بزرگ رقت

برادرش مرزا کامران در بندوستان آمد و بهایون «
اورا پنجاب و پشاور و ملتان افغانه از کابل و قندهار
و بامیان داد و بجز ایندال برادر خود ولایت سیوات
عنایت کرد و ولایت سنبل بمرزا عسکری داد،
و در ۹۳۶ هجری بمیت تسخیر قلعہ کالنج رفت و از رای «
کالنج پیشکش گرفته طرف جوپور رفت و افغانان بعد،
از جنگ منبزم شدند و جوپور را در قوف خود آورده
جسید برلاس را داده باز با گره آمد و دوران ایام چون
جانب ابراهیم شاه شیرخان افغان سور و قلعہ چٹاگره
حاکم بود پس محمد بهایون کس را نزد می فرستاد،
و خواران را قلعہ شد چون او انا نمود مشوجه القوب
شد چون سلطان ساور شاه گجراتی سور برداشته
بود هر آینه باو شاه قلعہ چٹاگره را بشیرخان مقرر،
داشت و صلح گونه در میان آورده مراجعت کرد و،
هنوز در انگره نرسیده بود که قطب خان پسر شیرخان

بنحمت رسید و مرزا بنده ان بهم بعد از چند روز نمرود
 پدید آمد و بخشان بمرزا سلیمان بن مرزا خان دادگویند
 که از ان تایید تا حال نوشتن بدرنج فرشته بدشتان
 بتصرف اولاد و مرزا سلیمان است و الحال خدروانند
 نه کدام حاکم آنجا است و در سبه ^{۹۳۶} در ماه حجب بابر شاه
 بیمار شد چون از زندگی نا امید شد سپر خود محمد جمالیون
 را قائم مقام خود کرده روز دوشنبه بتایید پنجم جمادی الاول
 در سبه ^{۹۳۷} فوت شد نعش او را حسب الحکم در کابل
 برده و در قدم گاه رسول الله علیه السلام دفن کردند و بایان
 وفات او و بیشتر روزی بالا است مدت سلطنت
 او بیست و هشت سال است و او در و دوازده سالگی
 بر تخت نشست بود ذکر بادر شاه نهرالدین محمد جمالیون
 بن بابر بادر شاه در تواریخ فرشته نوشته که چون
 محمد جمالیون بعد فوت پدر بر تخت نشست خطبه
 و سکه بنام او در هندوستان شد بعد چند ایام

مدد و سجد و خالقاه و رانجا بنیاد نهاد و ساجد و خالقاه،
 چندیری و سنگ پور و نیتپور و راسین که کفار،
 عراقی لغو موده را نامید فی رری مکن حیوانات
 ساخته بودند باز آباد ساخته موفون و جارب کش
 مقرر کرد و از سر نو رواج اسلام در آن ملک جاری شد و شیخ
 زین صد فتح دار الحرب تایخ آن یافت و بادشاه بابر
 و تایخ این فتح این قلعہ گفت قلعہ بود چندی تمام چندیری
 برزنگا و دار حربی حرب به فتح کروم به حرب قلعہ آن،
 گشت تایخ فتح دار الحرب پس حکومت چندیری
 را بوارث قدیمش احمد شاه بن محمد شاه بن،
 ناصر الدین مسندوی که ملازم رکاب بود و تفویض فرمود،
 و در سنه ۹۳۲ مذکور سمت قنوج رفت و باز با گره آمد،
 و در سنه ۹۳۵ و رگوالیا رفت و باز با گره آمد و همدرین
 سه شاهزاده محمد ہمایون را از بدخشان طلبید
 تا او برادر خود مرزا بہدال را در آنجا گذاشته

تا بر قلم کوه که موضع جنگ بود مناری از سری بخالفان،
ساختند بعد محمد علی جنگ را هم و پیکر امراي بر سر،
الیا کس خان که در میان دو آب خروج کرده بود و ستاد
تا قتل کردندش و از آنجا در میوات آمدند نا هر خان،
لیپ حسن خان میواتی ملحق شد و امان یافته در درگاه زند
و قطع میوات حسین تیمور را رسید بعد باو شاه و را،
اگره آمد و هنگام مراجعت شاهزاده محمد بهایون را و کابل
خاستا و تا سنجینج کند و در سنه ۹۳۲^{۹۳۲} بست و نهم ذی الحجه برای
شکار بابر باو شاه طرف چندیری رفته برای رسیدن حال
میدنی رای رفت او در قلم ارک چندیری منخن،
شده و روز دوم قلم کشت ده جنگ کرده شکست
یافت و شش هزار کافر قتل شدند بعد گریخته،
در قلم را بسته چون تنگ آمدند بیک از دست
خود قتل شدند و میدنی رای هم قتل شد و عیال
رفتال هم قتل کردند و قلم و طرف باو شاه،

و خود با کثرت مغل که از کابل همراه آمده بودند و چهار کس
از امرای هندوستان که کمال خان و جلال خان سپهسالار
سلطان علاءالدین و علی خان قریب و نظام خان حاکم
بیان از آنکه کوچ کرده چون به موضع کالوه رسیدند بیان رسیدند
مقام فرمود و شش هزاره محمد سهایون هم همراه بود و از خرواروی
بیان مقابل ایشان شد و روز سه شنبه نهم جمادی
الاول ۹۱۹ مذکور خوب جنگ شد و فتح نصیب پادشاه
ظہیر الدین بابر شد گویند در آن وقت نسر و پادشاه
مذکور بخت هزار سوار بودند و حسن خان میوری
بفرق تفکک گشته شد و راجه راول دیو و راجی چند
بهان چو مان و مانچند چو مان و کرم سنگه راجپوت
که سرداران صاحب شکوه بودند همه کشته شدند
و راناسفای پسر راجه راجی گریخت و بعد ازین فتح بابر
پادشاه راول و راجا میان غازی پوستند و فتح بابر
اسلام تاریخ رین فتح گشت و پادشاه فرمود

سروری و رخاندان او بود و میوات ولایت او است
و راجه دہلی و اجمیر کہ سلطان قطب الدین ایبک ایشان
را متاعل کرد ایند از قوم راناستنقا بود و وقتیکہ بادشاہ
بابر دہلی و اگرہ را فتح کرد و نند او یک لک راجپوت
بودند و بسیاری از امرائی سلطان ابرہیم با وی
متفق بودند و محمود خان پسر سلطان سکندر لودھی
یازدہ ہزار سوار نند او رفت و راجہائی ماروار و برہم
و پو و نرسنگہ دیو و راجہ چندیری سبب مہدنی را ہی در
اول دیو ولد و اوسنگہ و راجہ ڈونگر پور و را ہی چندر
بہان چوٹان و مانچند چوٹان و را ہی دلب و غبرہ بانجہ
نصبت ہزار سوار راجپوتان ملحق اوشدند و حسین خان
مہوانی یازدہ ہزار سوار معاون اوشدہ بقصد
جنگ و اسحلاص ہندوستان با و ولک سوار
متوجہ اگرہ شدند چون بابر بادشاہ با امرائی ہندستان
اعتماد داشت ہر یک را بقصد سرحد تعیین کرد

رجم و اور پیغام داد تا ایشان بجایم و رقله داخل شدند،
 و تا آنرا خان را در رقله پیرون کردند تا در آنره خست و نوکر،
 باو شاه بابر شد و بخت لکده تنگه انعام یافت و چون حمید خان
 و سزنگ خان و دیگر افغانان ورنواری چهار خیر و رده ۱۰۵۰
 خسته رنجهند او شان را سزار رسانیدند و در ۹۳۳
 والده ابراهیم شاه که عزت بسیار یافته بود با احمد پیرچی
 ساخته باو شاه را در انعام زیاده او باو شاه قتی کرد
 و نجات یافت احمد را پوست کننده بملک ساخت
 و دیگر ماورجهان را قتل کرد و خانه ماور ابراهیم را،
 تاراج کرده او را بجهوس ساخت و پسر ابراهیم شاه
 را او را کابل نمر و مرزا کامران شاه برادره خواسته،
 و شاه برادره بهایونی ملک شرق را بقط آورده و چون
 و تحت آورده سلطان جنید بر دلاش سپرده بخدمت
 پدر آمد نقل است که در آن ایام را سزنگ خان از بزرگترین
 را چهار بندوستان بود و پیش از اسلام دولت

قریب آگره رسیده بودند محمد بهایون شاه زاده بالشر
بسیار بر او شان رفته تا همه گریختند و بچو پور رفتند و بعضی
باش هزاره میوستند و تسلیم یافتند و نظام خان حاکم،
بیانه که از راناسا نفا خالیف بوده و نیز مطلع شد نقل است
که دوران ایام از جانب ابراهیم شاه و گوالیار تانار خان
حاکم بود و قتی که بابر دلی را فتح کرد و خسته و رملک پیدا شد
و هر کس خواران حکومت شد منکلیت رای که از
خاندان حکام قدیم گوالیار بود و تانار خان را در قلعه،
گوالیار محاصره کردند و تانار خان اعتراف طاعت خود بخدایت
بابر پادشاه نوشت و مدد خواست پادشاه رحیم داد
و شیخ گورن را بحد و دی فرستاد و تانار خان قلعه را
رز میا حره نامبرده خلاص کردند و تانار خان بگفته خود،
عمل نموده مردمان پادشاهی را بدرون قلعه راه نداد
اما شیخ محمد غوث گوالیار را که مردی درویش
نمود و مریدان بسیار داشت و دوران قلعه می بود

و متعارف این حال بین افغانان جلوانی بهم از بابر بادشاه
برگشته نزد ایشان رفت و دوران ایام بهوایی گرم چنان
شد که دباور بخاندان افتاده اکثر فوت شدند پس خواجه طلال
و غیره امر اصلاح بابر را دادند که در کابل روند بادشاه در
غصه آمده گفت که من این ملک را به شقت گرفته ام هر که
خواهد بیرون از اینجا نجات بهم رفت همه در ول و رعاندن،
این ملک بنامند مگر خواجه طلال بیمار بود و اورا بپواری،
این ملک موافق نافتاد و اکثر فتوحات هند بسی
اوشده بود و عازم خراسان کابل شد بابر بادشاه را،
حکومت کابل و غزنی داده روانه خراسان وقت
مراجعت بر دیواری از محاررات و پلی این بسیت،
نوشته رفت بیت اگر بخیر و سلامت گذر رسد کنم
سیاه روی شوم گریه یی هند کنم بعبده همه امرا،
هندوستان بربابر بادشاه آمده نوکر شدند چون،
سلطان محمد موافق افغانان چهل هزار سوار جمع شده،

و اکثر مزارت تحفه نمودند تا در آخر ستاد و آنچه باو نشانان
بهند و رسال با جمع کرده بود یک مجلس خرج کرد و جمعه شربت
با مر باو شاه بقلندری معلوم عالمیان شد و در قیام راه
نعمت خان نوشته که در زمان سلطان سکندر لوی
هم یکمیر نیمه بابر باو شاه بلباس قلندری بپوشید و سوار
شده براه فتح پور شجاع و ای و الورد و دلی برای بخشش
حال این دیار آمده بود و در فتح پور مذکور از نواب و رئیس
دولت خان ملاقات کرده بود و چنانچه ذکر آن و رؤسای نواب
و رؤسای دولت خان قایم خانی نوشته ام و الله اعلم بالصواب
گویند بعد از فتح دلی از امرای ابرار همیش شاه هر کسی
که در قطعه خود بود مستقل شده علم مخالفت افراشت
و نصیر خان لوهانی و محمود خان قرطبی بابر ضرورت متفق
گشته بباور خان و لد ولد ارخان بود و ارباب سلطان محمد
مقلب کرده بر خود حاکم شدند و با شد کربلا
از قنوج دو سه منزل بطرف اگره آمده مقام کردند

از آنجمله ماوراء البراهیم شاه هم بود و در واقعات بابر بی کوته
رست که بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم که
از بادمان اسلام بنهند وستان آمده است یلایافته اند
اول سلطان محمود غزنوی که مدت ما در اولاد او و شاکت
هند وستان مانده است دویم شهاب الدین غوری،
و تویج او که سالها بسیار ورین دیار بادشاهی کرده اند،
سیوم هم یعنی بابر بادشاه گویند که لشکر سلطان ابراهیم،
در روز جنگ همد هزار سوار بودند و یک هزار خیل جنگی و در است
و نهم ماه حجب مذکور بابر بادشاه بیتماشای خراسان و دیان
بادمان هند رفته سپه و پنجاه هزار روپیه نقد و یک هزار
در بسته به سپر خود محمد بجا یون داد و محمد سلطان مرزا،
چهار قب و مکر و شمشیر مرص و دو لک روپیه نقد بخشید
و همچنین همه امرایان را انعام بخشید و بسمرقند و خراسان
و کاشغور و عراق باشنایان و خوشان خود و سوغات،
خرسند و بکرم و مدینه و کربلا و یحیی و شهاب تقدس

ابراہیم می کردند چنانچه شاهزاده هزارکس از لشکر
ابراہیم کشته شدند و بقوی پنجاه هزارکس ان قتل شدند
و از آنجمله پنج هزارکس ان در یک موضع نزدیک سلطان
ابراہیم کشته شدند آخر سر ابراهیم شاه را از تن
جدال کرده نژاد و شاه آور و نژاد و شاه هزارده لخمه پهلوان
را مع و دیگر امرای برای جبط خنرا این باگزه فرستاد و
محمد مرزا مع و دیگر امرای محافظت اموال دہلی
فرستاد و بچہ روز و دوشنبہ و و از و ہم رجب ۹۳۲
نمود بدہلی تشریف آور و چنانچه روز جمعہ شیخ زین حسین
بالائی منبر بنام بابر بادشاہ خطبہ خواندہ بچہ بادشاہ
برای زیارت قبور شیخ رخت و سپرد و شکار و
تفرج مکانات کرد و بچہ و در بلده اگرہ رخت و روز جمعہ
بست و دویم ماہ مذکور در آنجا رسیدہ عازم تسخیر قلم
اگرہ شد و روز پنجم مردمان ابراهیم شاه قلم را خایہ
کرده حوالہ بادشاہ بابر کردند و امان خود را دستہ بد فرستند

حاکم چهار فیروزه بال شکران بر سر راه بود شش هزاره
محمد بایون را فرستاد تا او را دفع کرد و شش هزاره با فتح
و نفرت بخد مت پدر آمد و این اول فتح بود که از دست
محمد بمان بن بابر دست داد پس بابر بادشاه در
عیوض این فتح شش هزاره را چهار فیروزه و جالندهر
و راقطع داد و در همان درستم روز بین افغان و جلوان
که از امرای ابراهیم شاه بود و دویست هزار سوار بابر
پسوسته اظهار اخلاص نمود از آنجا بابر بادشاه شش
کروه از پانی پت آمده خمیه زد و سلطان ابراهیم روز
جمعه و نهم جب بار او جنگ متوجه بیانی پت شد آخر
مابین هر دو بادشاه جنگی عظیم واقع شد از دو ساعت
روز تا نصف النهار میان ایشان جنگ شد آخر ابراهیم
شاه با پنج شش هزار سوار و یک موضع موحرکه بقتل
رسید و فتح بابر بادشاه شد چون هنوز خبر قتل ابراهیم
شاه نرسیده بود و مغلان همچنان تعاقب سپاه

آمده حاضر شد و شکر خوب همراه آورد و غمره ماه ربیع الاول
از آب سبزه بگذشت و چون بسیار لوٹ رسید سلطان
علاء الدین بخدمت رسید بابر باو شاه برای تظلم وی برخاست
و فرمایم نام گروه دولت خان و غازی خان که بظاہر نوکران او
ابراہیم شاه می شمردند با چهل هزار سوار و پیرکنار آب
راوی نژدیک لاهور جمع شدند چون بابر بنزدیک رسید
ہمہ پیرا گندہ شدند و دولت خان با سپہ بزرگ خود علی خان
بقلمہ ملوٹ و رآمد و غازی خان بکوه پایہ گریخت تا بابر باو شاه
قلعہ ملوٹ را رفته حصار کمرہ دولت خان امان خواستہ
از قلعہ برآمده بملازم رسید گناہش معاف کمرہ
و نژدیک خود جای داد و عوام الناس قلعہ را تاراج
و دلاور خان فرصت یافته از بند برآمده پیش
باو شاه آمد مخصوص البغاست شد و دولت خان کووی
در ہمان روزی فوت شد و بعدہ از آنجا بہ باو شاه
بابر عازم دہلی شد چون در ان ایام حمید خان از طرف

مازہ سلطان علاء الدین رافعی ایم او بادشاہ ماباشد
و متابعت شما خواہم کرد و قسم محلہ یا کردہ عہد بستند
آخر سلطان علاء الدین بامرای نعل و روہلی آمدہ از ابراہیم
شاہ جنگ کردہ و شکست خوردہ باز در پنجاب رفت
و غازی یان ہم عہد شکنی کردہ کلا نور را از محمد علی جنگ
گرفتہ و رتوف آورد و چون خبر آمدن بابر بادشاہ باز
شنید و معلوم رفتہ ہر اوران عیال اطفال خود را
در آنجا گذاشتہ خود بدامن کوہ و رآمد و از آنجا سنزد ابراہیم
شاہ و روہلی آمدہ آخر در جنگ بابر بادشاہ و ابراہیم شاہ
قتل شدہ القہبہ بابر بادشاہ چون خبر شکست علاء الدین
لودی و بیہ پنجار را غازیخان و افغانان لودی شنید
باز مرتبہ پنجم ہونم تسخیر ہندوستان در ۹۳۲^ھ روز جمعہ
از کابل کوچ کردہ و قریہ یقوت بربہ کرد و ورین وقت
خواجه حسین دیوان لاہور خزانہ کہ از تحصیل خالصات
خستادہ بود رسید و شاہزادہ محمد ہمایون نیز از بدخشان

را خطاب خانبخانی داده باز از سر سهند بلاهور آمد و در پنجم
للاهور بمیر عبد الغنیز سپرده و سیالکوٹ را به خسر و کلناکس
و دیپال پور را بتا با تشقه مغل و سلطان علاء الدین،
لودی بر اورا بر ایم شاه سپرده و کلانور را به محمد علی
جنگ سپرده باز کابل رفت و بعد رفتن بایر و لست خان
و غازی خان بهر حیل و مکر و دلاور خان خانان را گرفتند
پا بنزنجیر کردند و بالاشکر خوب بدیپال پور رفتند و در
خیز و زپور با سلطان علاء الدین و بابا تشقه جنگ کرده،
ودیپال پور را قاپض شد تا سلطان علاء الدین و
کابل نرسد و بادشاه رفت و بابا تشقه در لاهور رفت
و تقارن این حال سلطان علاء الدین از کابل،
بازور لاهور آمده فرمان باسهم امرائی مغل آورد و
پاین مضمون که همه امرای همراه علاء الدین بکلیک،
رخته و پهلوی بر آتش خیز کردند و با سپاهین خبر دلوستان
و غازی خان شنیده به بایر بادشاه گویند که

و بهادر خان و بیکن خان لوهانی که از امرای پنجاب
بودند شش گروه لاهور مانده بود که برای استقبال
رفتند گروه جنگ در داند آخر شکست یافته گریختند
چون بابر شاه در لاهور رسید اول بر رسم چنگیز خان
بازار را آتش زد بعد از سه روز سست و بیابان
رفت و آنرا نیز گرفته قتل عام کرد و دولت خان
لودی که از خوف بر براهیم شاه باغی میان بلوچان ماند
بعد ازین فتح با اتفاق اولاد خود علی خان و غازی خان
و دلاور خان بدیپال پور آمده ملازمت از بابر شاه
کرد و جالندرو سلطان پور که بنا کرده همین دولت خان
رفت و دیگر پرنات اقطاع یافته داخل امرای خلان
بابر شد و این دولت خان از نسل زن دولت خان
لودی است که در سنه ۱۰۱۴ بعد فوت سلطان محمود
ناصر الدین حیدر گاه باو شاهیه دهلی کرده بود و الوضی
بابر باو شاه از آنجا به لوشهره آمده و دلاور خان بن دولت خان

در سده ۹۲۴ باز غزنم سخر بنید وستان کرده اول به سپال
 کوٹ آمده بعد به سید پور آمده بدده را خراب کرد و
 هزار کنیز و غلام بدست آورده و مردم آنجا را قتل کرده
 باز از آنجا بقابل رفت و بهمدان ایام قندمار رافح
 کرده و بجکومت بدخشان صاحبزاده محمد هیا یون
 را فرستاده و خود تاهی کمر سیر را در قوف خود آورد
 و قندمار معافات آن در سده ۹۲۶ تحت قوف
 باو شاه بابر آمده ما الفلح را بشاهزاده کامران مرزا
 عنایت کرده و در تاریخ خورشید نوشته که در آن وقت
 در سند مذکور دولت خان لودوی حاکم لاهور از
 سنان ابراهیم متوهم شده که آن معتمد از خود
 به تهمینه بابر شاه فرستاد و طلب قدم نمود
 بیت خانی و اخلاص زیاد از حد گذرانید
 در سده ۹۳۰ در سده ۹۳۰ در سده ۹۳۰
 در سده ۹۳۰ در سده ۹۳۰ در سده ۹۳۰

بن گذارند تا دیگر ملک شمار را آسپ نرشد و نیز
بوقت خبر رسیدن شدن هزاره کابل آمد چون
تم تسخیر هندوستان بود او را مرزا بندگان نام
و و آن ولایت را تا آب چناب به حسین
آنکه سپرده خود متوجه ولایت کبیران شد و
ملک رافخ کرده به محمد علی بیگ سپرده خود کابل
رفت و در مرتبه در او از هر سال ^{۹۲۵} به تسخیر لاهور
دانه شد و یوسف زئی را تا ویب کرده و تاخت
و تاراج آن ملک کرده چون در پشور رسید قلعه را
عمارت کرده میخواست که از آب سند بگذرد
ماگاه خبر رسید که سید از کافر متوجه بدخشان
است بنا بر آن فخرت بهیمت لاهور کرده مرزا محمد
سلطان بن سلطان اویس باقرای بن منصور
بن عمر شیخ بن امیر تیمور را با چهار هزار سوار طرف
لاهور فرستاد و خود کابل رفت و سوسیم مرینه

همه اسباب بادشاه را غارت کرده و بادشاه آنجا
بقابل آمد و در سنه ۹۲۴^{هـ} سوار و در محو رفت که افغانان یوسف
زنی تعلق داشت و آن ملک را فتح کرده بخواجه کلان اعنایت
فرمود و همدرین ایام چون سکندر لودی بادشاه دہلی
خوش شده بود و ابراریم پیروی بجایش مقرر شده،
بود و امرای او متابعت نمی کردند بابر بادشاه و لغو نم سخر،
و رهندوستان آمد گویند بابر بادشاه چهار مرتبه لشکر
به سخر رهندوستان کشید و مرتبه پنجم فتح کرد و مرتبه اول
در سنه ۹۲۵^{هـ} تاکنار آب سند که او را نیلاب گویند بخواج
فرمود و از آب نیلاب گذشته تا پیپره که از پیرگانات
پنجاب است و اکثر اوقات در تقوف اولاد و امیر
تیموری بود آمد و رعیت آن شهر تابع شدند و چهار
صد هزار شاهرخی اندز کردند و از اینجا ایلجی مولدانه
مرشد نامی را نزد ابراریم بن سکندر لودی فرستاد
که برگشته پیپره را که در تقوف مایان از مدت مدید بود

۹۱۴ در سده بار سیوم باز خطبه و سکه در سمرقند بنام بابر شد
و فتح کرد و اما بعد و شاه اسماعیل صفوی این فتح شد و
بهشت ماه در سمرقند ماند و بعد از تیمور سلطان که
بجای شهبانی خان بعد از قتل وی مقرر شده بود
شکست خورده بود و چهار روستا و مان رفت و بعد
بمد و نجم الثانی اصفهانی سپهسالار قزلباش خد
کرده قلمه فرایش گرفت و اینجا قتل عام کرده ۵۵
پانزده هزار مردم قتل شدند و مولانا ثانی شاه عمر
از انجمل بود و بعد بقیه دالان آمده قلمه را محاصره کردند
سلاطین از بکبه همه جمع شده بقیه دالان آمده جنگ
کردند و اکثر لشکر و ابا قزلباش را با نجم الثانی قتل
کردند و بابر با و شاه گر خینه چهار روستا و مان آمد و
امری را بخل که همراه بودند بیو خانی کرده شش بر سر بابر
ریختند و بادریان و پاسبانان از خیمه بیرون و متلاشی
شده عاقلانه خود را بارک چهار روستا نیند و انجاعت

حال خود سلطان محمود خان بن یونس خان مدتی اوقات
 گذارد و بعد از مدتی بآبیر مبد و حال خود سلطان محمود خان
 ملک خود را گرفت و ولایت فرغانه دادش و غرستان
 و او را کبند در تصرف وی آمد و بعد چند روز بازار دوست
 شببانی خان نیز بمقت خود و به غرستان رفت و از
 آنجا بترند رسید و در سنه ۹۱۰ در کابل آمد و قریب سه چهار
 هزار سوار مغل همراه بآبیر شدند و بازار اسباب بادشاهی
 بهم رسید بکابل ب حکومت مشغول شد و در سنه ۹۱۱
 والده بآبیر بادشاه فوت شد و در همان ایام قلم
 حلات را فتح کرد و در سنه ۹۱۲ سمت خراسان رفت
 و در سنه ۹۱۳ بر افغان خلیجیان و در ولایت کابل تاخت
 آورد و بعد از آن سنه ۹۱۴ شب سه شنبه چهارم ذی القعدة
 در قلم ارک کابل شاهزاده همایون شاه پید شد
 تاریخ تولد نیست شاه خیر و زنجت شد تاریخ ۱۴
 و در سنه ۹۱۲ بآبیر شاه بر افغان میهن دی سوار شد

رتی از تصرف بیرون رفته بود باز و آمد و خیس را بهم گرفته
باند جان آمد و در سنه ۹۰۵ لشکر جمع کرده بر سر جیاگیر مرز^{۱۵}
ش رفت و ایشان را بزرگیت داد و بعهده باز سپردند
که از دست رفته بود فتح کردند و درینوقت مولائشانی^{۱۶}
ش عمرش بهور که ملازم شیبانی خان بود و خواجه ابوالبرکات
سمرقندی که آخر و زمان شاه ظاهر بدکن آمده بود^{۱۷}
بجلس بجا یون آمدند و رساله ترکیه تالیف بابره^{۱۸}
دشاه که بواسطه بابری شہرت دارد تصنیف^{۱۹}
بابر برت و در سنه ۹۰۴ باز بابر بادشاه از سمرقند برآمده^{۲۰}
باشیبانی جنگ کرده حتی که همه امرای او کشته شدند^{۲۱}
و نذر بادشاه بخزوه یازده نفر بماند آخر بادشاه و قلم
سمرقند آمده تهنیت شد و شیبانی خان قلمه دار را^{۲۲}
سحاره تا چهار ماه محاصره ماند و جنگ می شد و رین اعظم
تحت افتاد و کار بیرونیان تنگ شد بابر بایکصد و دویست
که خواجه ابوالمکارم بهم همراه بود تیا سکنه رفته نمر^{۲۳}

و سلطان احمد در سمرقند و سلطان محمود در حصار و قندار
 و بدخشان و عمر شیخ در اندجان و فرغانه یاوشان بودند
 پس نسبت سلطان ظهیر الدین بابر بادشاه در امیر تیمور
 بدین ترتیب می پیوندند نسب که بابر بن عمر شیخ بن
 بوسعید مرزا بن سلطان محمد مرزا بن میران شاه بن تیمور
 نقل است چون پدر بابر عمر شیخ مرزا روز دوشنبه چهارم
 رمضان در سنه ۹۰۹ از بلای بام کبوترخانه افتاده بمرد
 بامر مرزا باتفاق امرا بادشاه شد و ظهیر الدین لقب یافت
 و در سنه ۹۰۳ سمرقند را فتح کرده بادشاه آنجا شد و بعد از
 چند روز اندجان و سمرقند هر دو از تصرف بابر بادشاه
 رفته خطبه آنجا بنام شاهزاده جیگیر مرزا خوانده شد و بابر را
 خیانت پیرانی حال شدن که بخرد و مدد سواران نزد او
 نمود و ناچار بجای رفته بقریه ساغر جانده از آنجا لغز غلطان
 رفته قلعه آنجا را در تصرف خود آورد و بعد از چند روز اندجان
 را باز فتح کرده بگرفت و در سه دارالملک فرغانه

الدین بابر عمر شیخ بن ابوسعید است و نام مادر وی «
 قنقا» خاتم است و خستریوس خان مقوستان بود و یار
 د بابر بادشاه جامی قراقری درین بیت گفته است
 بیت اندر شش محرم ز روان شد مدرم ^{۱۱۹} یارخ بودش
 هم آید شش محرم ^{۱۱۸} یعنی ولادت او در سنه شد و یارخ
 رشته نوشته است که ابوسعید مرزا بن سلطان محمد
 مرزا بن میران شاه مرزا بن امیر تیمور صاحب قران «
 کورگان را چون در عراق شهید شدند او را یازده
 پسران بودند اول سلطان احمد و دوم سلطان محمود
 سوم سلطان محمد چهارم شاهرخ پنجم الخ بیگ ششم
 عمر مرزا هفتم ابابکر مرزا هشتم سلطان مراد نهم
 سلطان خلیل و نهم سلطان عمر مرزا یازدهم سلطان
 مرزا ازین جمله یازده پسران چهار پسر بادشاهی رسیدند
 و نهم در عبده پدر خود ابوسعید مرزا پسر چهارم مذکور هر کدام
 در مملکت بادشاهی مکررند چنانچه الخ بیگ و کابل

بابر نعل و رکاب را برفعه علم خضر فیض به تسخیر هندوستان
کرد پس بابر بادشاه تخت سلطنت علاء الدین
برادر بادشاه ابرار هم را که نوکر بابر بادشاه شده
بود با قوم و خویش خود همراه داده روانه هندستان
کرد و او در هندوستان آمده امرای ابرار هم شاه
که باغبیان شده بودند با و پیوستند و اسماعیل
جلو آفرینی بهم با و پیوست چنانچه عدد و چکل هزار رسید
و دلی را آمده محاصره نمود و بابر ابرار هم شاه وقتیکه
فصله شش گزیده مانده عازم انجماعت گردید و بعد
از جنگ تمام علاء الدین بگریخت به پنجاب رفت
و در سده ظهیر الدین بابر شاه بروشکر کشید و در
سیان موضع پانی پت جنگ شد و ابرار هم شاه
قتل شد و بادشاهی دلی و اگره بخاندان امیر تیمور
رسید مدت سلطنت ابرار هم شاه هشت سال
بود ذکر سلطان ظهیر الدین بابر بادشاه نام پدر بادشاه

تا اورا در قلعہ بمایہ فرستادند و در دستبند رسانیدند
و ہمدین ایام خبر فتح قلعہ گوالیار رسید کہ از قریب
صد سال و قرون کفار بود و بادشاہ را خاطر جمع شد
و ہمدین ایام باز اکثر امرا باغی شدند و جنگ از
بادشاہ کردند چنانکہ از فریقین ہزار کشتہ شدند آخر
شکست باغیان را شد و ہمدین ایام بہادر خان
بن وریا خان لودمانی حاکم بہار بعد فوت پدر خود از
سلطان برگشتہ و رہا رہا نشین پدر کشتہ خود را
سلطان محمد خواندہ خطیبہ و سکہ بنام خود خواند و امر
کہ از بادشاہ برگشتہ بودند بدو پیوستند و قریب
یک لک سوار جمع شدند و تا ولایت سنبل متصرف
شدند و چند ماہ خطیبہ و سکہ بنام وی بماند و چند
کثرت از بادشاہ ابرار ہم جنگ کردہ غالب آمد
و ہمدین ایام دولت خان لودمانی حاکم لاہور علم
مخالفت بلند کردہ بخدمت بادشاہ ظہیر الدین

فرستاد تا سلطان ابراهیم در سمنه روانه سمت
 مشرق گشته در قنوج رسید و کالجی را محاصره کرده گرفت
 و بناینج بست چهارم ذی الحجۃ ہزارادہ گریختہ نسروراجہ
 گوالیار رختہ پناہ جست و از وعویٰ شہی بازماند
 و ہمہ امر کہ مخالفیت از ابراهیم شاہ شدہ بودند
 تقریبہ کردہ باز اطاعت کردند و باز امر باو شاہی استقام
 پذیرفت و شاہ ہزارادہ جلال خان از خوف جان در
 مالوہ نسر و سلطان محمود بخلج رخت و باو شاہ ابراهیم
 بسبب پناہ و روان شاہ ہزارادہ گوالیار در رختہ
 محاصره کرد چون راجہ مان سنگہ والی آنجا در ان
 ایام فوت شدہ بود و پسرش بکرماجیت حاکم آنجا
 بود قلعہ محکمہ ساختہ و چون جلال خان در مالوہ رخت
 سلطان محمود و خاطر داری او نکرده بود از آنجا ہنز گریختہ
 نسروراجہ گدیہ شہنشاہت چنانکہ جماعت گوندان او را گرفتار
 کردہ نسر و سلطان ابراهیم شاہ کوہ و نسر و نسر و باو شاہ امر کرد

و مانیدند و خواهی بخوابی قرار دادند که باو شاه ابراهیم
بر تخت و پهلای نشسته تا سرحد ولایت جوینور فرما گذارند
باشد و شاه بنزاده جلال خان ببرسند باو شاه ابراهیم جوینور
نشسته بر ملک از طرف فرمان روی باشد آخر جلال خان
بر آن ملک استقلال گرفت و در سنه ۹۲۲ باو شاه ابراهیم
تخت مرصع و مقلل بخوابی نفیسه در دیوانخانه نصب فرموده
روز آدینه پانزدهم ذی الحجه بر آن مجلس نمود و
بارعام داد و امر او قرار داد انعام بخشیده از خود راضی
کرد و همدین سنه مذکور امرای از طرف را نوشته
فرستاد تا همه از اطاعت شاه بنزاده جلال خان انحراف
ورزیدند تا مشاء را به و رکابیه آمده علانیه قبل میخافت
باو شاه خود کوفت و با اتفاق جمیع خطبه و سله کابیه را
بنام خود کرد و خود را باو شاه جلال الدین نام کرد و ببلده
آوده را از جانب ابراهیم شاه سعید خان بن مبارک خان
لودی در آنجا حاکم بود گرفته و او در لکنو رخصه خبر پادشاه

سکھنے لہذا دلوں کو اور اس کے سپردان بودند بزرگ
 ازیمہ اول خد خاں دوم بہا ور خاں سوم دلاور خاں
 چنانچہ در قیام راسہ نوشتہ برست و ویرہ بدو خد
 خاں جان کیے اور بہا ور خاں بہ بنیے دلاور خاں بہن جان
 لیو کیے جان بہ اما خد خاں نو اب شد و بجائی پدر خود
 بنشت و بہا ور خاں را اور خانی گویند بہام جد
 اوتان و نسل دلاور خاں را دلاور خانی گویند

اما نقشہ نیست
 نو اب ہر خاں بن نو اب و بی و اول خاں
 نو اب خد خاں بہا ور خاں دلاور خاں

ذکر سلطان ابراہیم بن سلطان سکندر لودوی ہار شاہ
 وہی چون سلطان سکندر لودوی در آگرہ فوت شد
 ظہیر بزرگ اور سلطان ابراہیم بہ تخت سلطنت
 نشست امرا ی و اقرائی بہا ہر متابعت و در
 باطن نفاق و در اندہ آخرت ہزارہ جلال خاں بن سکندر
 لودوی را ببادشاہی برداشتہ لعف ملک اورا

آئی دوسری ہس لین ۛ سو یا دولت خان نند جلد
 نند ن ناہر خان ناہر ہس مالو ۛ جڈی تنگ کرنٹ ہس
 ار ہس گوٹ گون جوہرت بیگانو ۛ مکرانی جگمال بیگانو
 ماک واک بیومانت رانو ۛ خاک بیوجا پیار کرکڑی
 محبت خان جوہر رانو ۛ نام چوزہ ناہر خان سیام کنور
 بودنت سگرام سنگہ قوم بیداوت سیردو موضع
 بیداسر دویم زوجہ او وزیران نام دختر راجہ لون
 کرن بیہات راجہ بیگانو بود و بعض گویند او را
 سہ زن بودند اول راٹھور سیام کنور دویم
 راج کنور سکھنہ چوبارہ سیوتم میا کنور قوم گور سکھنہ
 گہاٹوہ بود و بعض گویند کہ او را چہار زن بودند اول
 سمان کنور بنت سگرام سنگہ بیداوت سکھنہ
 بیداسر دویم پیم کنور بنت راسی سنگہ چوان
 سکھنہ سومیر چوبارہ سیوتم کمان کنور بنت لاحد
 سکھنہ گہاٹوہ چہارم بیج کنور بنت شیر سنگہ زبان

یعنی بیجا و ناسمت بیجا تر فرستند و سوچا سمت
 امر سر فرستند و امیر بان سمت آئینہ فرستند مگر نواب
 نادر خان در میدان قہقہہ مکرانہ استاده ماند و راه
 جنگ میدد و انتظارش می کشید چنانکہ ورقہام را کہ
 نوشتہ است و دہرہ بہ نادر خان پہنچل نہی و ہر اپنی
 من و ہیرہ کیونہوئے نینہ بنس مین پرتی بچہ حمیرہ
 و دین اثنائی جمال ہنوار فوجدار اجہیر شریف ہم
 با فوج کثیر و رسید پس در میدان مکرانہ مقابلہ
 و مقابلہ جانبین شد و بسیاری از فریقین کشتہ شدند
 آخر الامر جمال رو بگریز نہاد و حق تعالی فتح نادر خان
 کرد و بالفرت و ظفر و فتح پور رسید نقل است
 کہ نادر خان نواب و عمر خود بسیار جنگ نمائے کردہ کہ
 کہ حق تعالی اورا در ان نبرد فتح کردہ است چنانکہ
 ورقہام را کہ نوشتہ است و دہرہ نادر خانی
 کہ بہت جد لوبہ کر ہی نہیں و دین دولت خان کیے نندین

بود قاصدی را گفته نرسد و نواب فرستاد که اگر شما بیاورید
و شجاعان بستانید مرا هم شجاع و بیاور کرده بروید یعنی
چون من از جانب رانا درین فعلح حاکم هستم و شما این فعلح
را خراب و غارت کرده میروند لازم که این یکدو دست
کرده و جنگ نموده بروید و حالاً حاکم که شما باشید،
همانجا استقامت دارید من هم می‌آیم گویند چون
قاصد جنگها بنوار رسید بچکیس جوابش نداد
و رانی سمت ناگور شدند از آنجا که نواب ناهرخان
شجاع بود قاصد را گفته که جواب جنگها داده و فرستاد
که جنگها را گویند که هسته هسته ورنجا بیا که من
بخیر سلام کردن تو یعنی بغیر جنگ از تو ازرنجا نخواهم
که نام من ناهرخان باکری است پس نواب جای که بود
همانجا دیره کرد و همه ناگور ریان بیهمتان و نامردان
باغمنیت بسیار در ناگور رسیدند و دیگر ملکبان،
و مددگاران امانت خان نیز بجای خود فرستند

من باشد و دنیا بیاورد تا با هم سخن گوئیم پس نواب
امانت خان نسر و نواب ناهرخان رخصه ملاقات کردند
و هر دو خان بسیار با محبت و اشتیاق ملاقات
کردند چون راناشنید که نواب ناهرخان با حوایج کثیر
برای ملک و آمد او امانت خان آمده است با
ستماع این خبر شبانه کوچیده پیچ و مهره پیشان
و بزان که پیش لگ و شیر می دهند می گرختند
چون ناهرخان و امانت خان شنیدند که کفار
بد کردار و روبریز نهاده اند ایشان عقب آنها
کردند پیش کفار گرختند می رختند و پس ایشان
خوج دیدند از آن آخر الامر راناد کوستان داخل
شد و ایشان بفتح و لغت راهی سمت ناگور
شدند و همه قریه ها و دهایی کفار را غارت کرده
غنیمت بسیار می گرفتند و رین رنائی جلالت
پنود که در آن ایام از جانب راناد کور حاکم جمیر

مذکور برای مدد ملک و بی از فتح پور با فوج خود کسمت
ناگور روانه شد چون قریب در ناگور رسید شنید که
امانت خان از خوف کفار و رما قلعہ را بسته اندرون
قلعہ متحصن شده است و رانہ ہم افواج خود یک کرده
از ناگور انصوب و بیرہ کرده است نواب ہر خان از
استماع این خبر غصبہ شدہ در شہر ناگور نرفت
وامانت خان ناگور سی را گفتہ فرستاد کہ برای ملک
تو آمدہ ایم اما چون تو از خوف کفار و ر قلعہ متحصن شدہ
نشستہ ما در ناگور نمی ایم پس از ناگور ہ
کرودہ و ورختہ و بیرہ کردہ امانت خان مردمان متغیر
نزد نواب ہر خان فرستاد و گفت کہ شما در اینجا
در شہر نزد من آمدہ و بیرہ کنید تنہا و را بخادیرہ
میکنید نواب گفتہ فرستاد کہ شما از خوف رانا
در پناہ قلعہ شستہ آید و رانا بیرون شہر است
من ہرگز واپس نخواہم آمد اگر شما عرض ملاقات

نسل بخورند و خلعت خاصه بهم بنواب عطا کرد پس
 نواب از بادشاه مرخص شده بعزت تمام و جلالت
 خاصه و فرمان فتح پور و رقیبه مذکور آمد و در سمت ^{۱۵۹۳} یانزده
 صد و نود و سه بروز و دوشنبه بیاد و سه هفتم محل خوب
 و زیبا بنا کرد و تعمیر ساخت و کمر خنک نمودن نواب
 نایر خان با جگهای بنوار و فتح شدن وی گویند امانت خان
 افغان نواب ناگور در شجاعت و شهادت بی نظیر بود
 و بادشاه دلی را بچک و خاطر نمی آورد چنانکه اباؤ
 احمد او وی که فیروز خان و غیره بودند برای سلام باشاه
 نمیفرستند این بهم نمیرفت تا وقتی همه را چپوتان از قوم
 رانا و سیو دیان جمع شده برای جنگ از امانت خان
 ناگوری بزرناگور نیار شدند چنانچه گائها و جیت سی
 و سو جا و پرئی رنج همه بهویدان با فوج کثیر مجتمع شده
 برای جنگ آمدند خان مذکور بهم افواج جمع کرده بهیا
 جنگ شد و نواب نایر خان را بهم نوشت تا نواب

شاه بن امیر تیمور گزرگانی بود که از نسل یافت بن نوح،
علیه السلام است و نسب وی از اکبر نامه ابو الفاضل در،
ذکر یافت بن نوح علیه السلام از عالم گستر یافت،
مفضل بهدین رساله نوشته ام عرض که بعد بابر پادشاه
پسردی بهایون پادشاه شد و بعد سلطان شیر شاه،
بخان باز جنگ بر تخت سلطنت نشست نقل است
که چون نواب ناهرخان از فتح پور برای سلام سلطان،
شیر شاه رخسان سمت دہلی رفت سلطان ممدوح
بسیار خوش شد و خاطر داری نواب بسیار کرد،
و ناهرخان را مامون صاحب گفته حکام میگرد و بسیار،
محبت یادی داشت بعد سلطان نواب را نصرت
داده و گفته که عمر شما ضعیف شده است و رولن خود فرست
سکونت ورزید و بعد ازین تکلیف آمدن اینجا
شما را برای سلام من معاف است و فرمان
ملک فتح پور نوشته نواب را داده که نسل بعد

این رشته از خوف نواب در امن ماندند چنانکه در قیام
را نومه شسته است دو بهره یکجاوت فی موج کی دور کری
چت چونک ۱۱ لون کرن بی بی دلی ابجوات سننو کبریا
پهلی بول کبتو بهو جیوت لون کرن گویند نواب خان
وز زمان سلطان سکندر لودی بن سلطان بیلول
برسند نوابی شسته بود بعد و در ایام حکومت وی
پنج پادشاه دیگر شدند بدین تفصیل که بعد سلطان سکندر
سلطان ابراهیم شاه پادشاه دہلی شد و بعد از او سلطان
ظہیر الدین بابر پادشاه از قابل آمدہ از ابراهیم شاه جنگ
عظیم ساختہ تخت دہلی گرفتہ و پادشاه ہندوستان
شد و این بابر پادشاه از قوم مغل چو غما بود از بزرگان
ایر تیمور ترکمانی و قبل ازین ہمہ پادشاهان از قوم
افغان شدہ اند و اول کسی کہ از قوم مغلان در دہلی
پادشاہت کرد سلطان ظہیر الدین بابر بن شیخ عمر زرا
بن سلطان سعید مرزا بن سلطان محمود مرزا بن میرزا

نواب پیر بزرگ خود ناهر خان را با فوج کثیر برای ملک
و مدد محبت خان بفرستاد و محبت خان با فوج خود در افجه
ناهر خان از قصبه خود روان شد و نواب بیکن خان با فوج خود
به بخون روانه شد و مقابل و مقابلہ ایشان در موضع آبسیر
که از بلده بخون و ونیم کرده سمت مغرب است
کشت و جنگ عظیم مابین ایشان واقع شد و بسیار
از جانبی کشته شدند آخر چون نادر نواب بیکن خان
بر نواب ناهر خان فتح پوری افتاد از غایت خوف و
بگریز نهاد و بکس جایی رست و بخون را خالی کرد
ناهر خان محبت خان را به بخون و مانده و قصبه او
بر ملک مذکور کنایه فتح و نفرت و فتح پور رسید
و نواب دولت خان از استماع خبر این فتح که از دست
ناهر خان پسرش میسر شده بود بسیار خوش دل شد
و ازین باعث پسر مذکور خود را بسیار آفرینا می کرد
الوفضی ما دام که نواب دولت خان زنده بود بسیار

چون مدتها نولکری خدمت نواز دولت خان اختیار کرد
آخر روزی محبت خان مدعا نمود پیش نواب عرض کرد
گفت که مرا هم زاده من بکن خان از قبیله نومان که در
جاگیر من بود محض دل ساخته از ملک خود پدر ساخته است
و مدت است که از خانان خود دور افتاده بخدست
حضور حاکم بایده آنکه شاید بمقتضای رسم نواب
فرمود که قبیله نومان در ملک تست کرا طاقست که
ترا از ان بدر کنند برو در قبیله خود رفته بنشین
و اگر بیلین خان مزاحمت حال تو شود مرا مطلع
سازی و کی رانند من بخیر نیامد و را بخوبی فہمائش
خواهم کرد محبت خان بفرمود نواب نواز دولت خان
در قبیله خود آمد سکونت و رزید چون بکن خان
حال آمدن دی شنید خج راجع کرده مہیا
بجنگ محبت خان شدہ نامبرہ با سماع خبر جنگ
شخص رانند نواب دولت خان در فتح پور رفتاد

چون بر دو وفات یافتند بیکن خان بن مال خان،
 مذکور بجای پدر خود بر سرند حکومت جهون بخش
 و مالک جهون شد و حجت خان بن شهاب خان
 مذکور سحای پدر خود در قبه نولاً عمل میکرد و برای سلام
 نواب بیکن خان عم زاده خود و جهون بنی آمد امار
 دل کینه و عداوت از نواب بیکن خان میداشت
 چون نواب مذکور عداوت کینه اورا بفراست در یافت
 از ان باز چون وی بسلام آمدی بدو التفات نکردی
 و نظر سویی او نیاخت حجت خان هم دانسته که البینه
 بیکن خان از عداوت من انجا شده است،
 پس قبه نولاً را گذاشته نزد نواب دولت خان،
 در رخ پور رخه استقامت اختیار کرد و با و میدرفت
 راج جهون چند مدت در انجا ماند و دختر خود را
 به مدن خان بن ماهر خان بن نواب دولت خان،
 منسوب بخته رشته و قرابت پیدا و با و مید راج،

ماری گدّه کوٹ گنجی بنی اردن کی نایب بن بن،
 پهرین بکمراری پانی پون بنا وین انگ گنجی نہ بنی بنی
 تن من بیو کین بس بیو کی دولت ہیں مکنہ نان
 تنبول و رگ لخن نہ انجی بنی نقل سہ کہ چون
 نواب ارشد بن نواب شمس خان دلی جو پنجون
 راجہ خان بن فتح خان بن شمس خان مذکور،
 یعنی برادر زادہ دی قتل کردہ راجہ جو پنجون گرفت
 مبارک شاہ رادو پیران بودند بزرگ کمال خان،
 و نور و شہاب خان پیر نواب دولہ خان باز لہجہ،
 جو پنجون را گرفته بہ کمال خان پیر بزرگ مبارک
 و مانید و شہاب خان بن مبارک شاہ راقیہ،
 نو مان داد کہ در بلده جو پنجون پنج کرده است سمت
 مغرب پس ما دام کہ کمال خان مذکور زندہ ماند
 و جو پنجون راجہ کرد و ما دام کہ شہاب خان،
 برادر نور و دی زندہ ماندہ و رقیہ نو مان حمل کرد

لاف و دشمنی و دوست را بیک باید دانست
 و عدل باید کرد و نقل برست کہ چون سلطان پہلو را
 لودھی فوت شد بجایش سپروی سلطان کند
 لودھی بادشاہ دہلی شد و نواب دولت خان بہچون
 پدر و جد خود برائی سلام بادشاہ نمیرفت و بقوت
 مازوی بخود سلطان را در خاطر نمی آورد و در فتح
 پورہی ماند سو یا دولت خان چہوان اپنے تئیں ہانی
 سوہی ستوری مانتی اری چیرہ چیرہ اری ہن س
 جو کی کیج سین تب پنج کب دین کیجو سو کے
 موہا بگہ ہو کے مدار ہین ہر سنگ کون تلیں تملکت
 سار و دل ہوئی سار و دل و گیرے بچنے برماہین
 سند جلال خان کو باج ہوئی تنہا لکھا دین کپل دہل
 جب تے ترنی مرامین سو یا دیگر دولت خان چوہان
 مل کی ناگوریاں نمریے دل بل پہی بیانت بچنے ہن
 بخت خان سارا خانی ہو بچا دیو گوڑ نربان،

شنید او هم با فوج خود بهیا جنگ شده از فتح پور کوچید
تا در قبیله ناسو دیر کرد که درین ایام آن را رام گشت
لیکونید و از فتح پور به سمت گروه رست سمت شمال
چون مقابله کرد و فوج شد و نظر محبت خان بر جمال
با کمال دولت خان افتاد و رعب و وحشت نواب
بر سفار چهار رختا و و فوج خود را گفت که مراقت
نیت که با دولت خان جنگ کنم آخری جنگ شد
مشب را بهی قبیله چهار شد و دولت خان با فتح در
فتح پور رسید نقل است که نواب هر چند کلمات
را بدینا غم مرومان مجلس را بطور غمظ می فرمودند
آنکه خدای واحد را یکی باید دانست
که دیگری خدای را نشاید و حدانیت او تعالی
و تر و باید کرد و سیوم آنکه بخدای تعالی از
کسی خوف نباید کرد و اگر چه دو دشمنان لا کبره
باشد و تنیه بر خدای باید کرد و چهارم آنکه بوقت

دیری از جانب بحری ناپدید شده نواب معوم به
مردمان بهرامی و سپس آمد اتفاقاً بحری بالا بالا
پیران پیران در قبیله چهار رفته و فرود آمد میر شکاران
قبیله چهار آن بحری را گرفتار کرده حواله سقدر
آنجا کرد چون این خبر بنواب دولت خان رسید
هر چند سقدر مذکور را نوشت که بحری مرا باید
خستاد اما فرستاد تا وقتی که قطار شتران چهار
ورخت پور آمده بود نواب امر کرد تا عیوض بحری مذکور
همه شتران قطار را گرفتار کردند و کز خبگ کردن
دولت خان با محبت خان سار اخانی سقدار
قبیله چهار چون محبت خان سار اخانی که قومی است
از قوم افغانان و سقدار چهار بود شنید که نواب
دولت خان عیوض بحری شتران قطار چهار را
گرفتار کرده داشته است بسیار خنج شده با فوج
کثیر سمت فتح پور روانه شد چون دولت خان

هم دین دار و هم جواد و هم شجاع بود که مفتش از
حیطه قلم بیرون است ذکر جنگ کردن دولت خان
با قوم گوژ و نربان و فتح شدن نواب گویند که وقتی
ردچوتان از قوم گوژ و نربان وقتی قریب راز و هیات
ناگور غارت کرده می بردند چون قریب فتح پور می رسیدند
نواب را خبر شد با فوج کثیر و پی او شان تا و
فریقین مقابله شد و دستار سی از جانبین
کشته شدند آخر کفار را شکست شد و بگریخت
و اسباب که غارت کرده آورده بودند نواب
از و شان بگرفت و بفتح و لغت و رفع پور رسید
نقل است که روزی نواب دولت خان برآی
شکار رفته بود و همه جانوران شکاری را نیز
همراه گرفته رفته بود مثل یاز و کوهی و جره و بکری
و باشه چون بکری را بر کوه گذاشت بکری سمت
آسمان چنان بالا رفت که از نظر پنهان شد بعد از

را بخورد این هم یکی از کمالات و کرامات نواب بود
که بظهور آمد نقل است که سلطان بابر از فتح پور کوچیده
در قبه الور رسید و در آنجا حسن خان میواتی را
که دلی الور بود باخواجه بسیار و چشمت بشمار دیده
بعده در واهی رسید و در آن زمان سلطان دلی
سکندر لودوی بن سلطان بیلول لودوی بود و او را
هم باخواجه کشید و چند روز در واهی مانده و سینه پستان
کرده باز بابر شاه سمت وطن مالوفه خود که کابل
بود رفت مردمان کابل حال هندوستان را
از و پرسیدند گفت در ملک هندوستان است
شخصی را با شوکت و عظمت دیده ام که بی
مثل اند و کسی را طاقتی نیست که با او شان جنگ
کند اول سلطان سکندر لودوی دو نیم حسن خان
میواتی سیوم نواب دُری دولت خان در فتح پور
و حال شیر و گا و بگفت العوض نواب دولت خان

طلبید زیرا که آن سه روز در گلوئی این لحظه از باره گوشت
ناخداوه است دولت خان حکم کرد تا گاوهی فریه را،
آوردند بعد از بابیر انواب گفت که فرمودن شما،
گاورا طلبیده ام اما این شیر را طاقت نیست که
رو بروی این بخور و گویند که چون شیر گاو را دیدم،
استاده شد و خواست که بر گاو حمله کند و بخور و انواب
بر روی نعره پلخن مایه زد و گفت خبردار این گاو را زدن
همان وقت شیر از غایت خوف لرزان و هراسان
بجای خود نیست باز بابیر گفت که بخورای شیر،
شیر باز دم جفانیده بار او خورون گاو حمله کرد
باز انواب نعره زد و ما هراسیده بجای خود نشسته ما
همچنین سه مرتبه شیر از گفته بابیری برخاست
و بگفته انواب بنشست و نتوانست که بخورد
از خلال ما بر شاگفت که ای انواب شیر من
گر سینه است امر کن بخور و انواب فرمود ما شیر گاو

محمد تری نارنوی رافخ نفیب مسلمان شد و بسیار
کفار ناهنجار از لشکران سر بر آلا سرار شده شدند
و بقیة السیف منہر گشتند و ہمہ اسباب از نفقہ
و جاہ و اسپان و غیرہ از رفیع لون کرن بدست مسلمانان
غنیمت افتاد و ذکر آمدن بابر شاہ باو شاہ از ولایت
ورفخ پور و ملاقات نمودن از دولت خان گونید بابر شاہ
از شہر کابل بار اوہ و بدن و ہلی و تفحص حال دین ملک
بلباس قلندری بربک شیر سوار شدہ را ہی ہندوستان
شد چون ورفخ پور رسید و بیرون شہر دیرہ کوہ
ورفخ پور شہر افتاد کہ درویش شیر سوار کامل
بکمل درین شہر آمدہ و در جنگل ڈیرہ کردہ بہت ہمہ
مردمان خاص و عام برای زیارت بابر شاہ می رفتند
چون نورب دولت خان شنید او ہم برای ملاقات
بابر آمد بعد از گفت و گوی بابر گفت کہ شیر ما
گر سنہ بہت یک گا و برای خوردن این باید

برای جنگ مانخو ای را بد اگر نخو ای آمد مثل زنان باشد
و مثل حراسوار باشد بجه فرمود تا وکیل را وکیلها دادند و
سپه زدن و فرمود تو وکیل هستی لهذا از گردن زدن
تو از خدای ترسم و الا نه فرمودی تا گردنت زودند
و هلاک ساختی چون وکیل مذکور باین خواری و مذلت
ننزد و راجا لون کرن رسید چشم پر آب و حال خراب
شده جمله احوال پیشاب کناییدن بر خط و خاک
بستن بر پله او و وکیلها زدن مر او را گفت
لون کرن بشیندن اینمغنی در ول بوحش و بجه
تمام گفت که حال اهل در همین است که اول قبیله و هو
را فتح کنم بعد از د و لری خان و رفیقه پور آمده جنگ مخ ارم
کرد الوفی لون کرن سمت و هو رفیقه و افغانان
با وی چنان جنگ کرد که بسیاری را از رفیقه او در
جنبه رسانیدند و لون کرن راجه را هم کشته در
دار اهورا داخل کردند و بعد و کسی حفرت سید

شد چون در موضع پائوده که از فتح پور و واروده کمرده رست،
رسیده و سیره کرد وکیل خود را به خط خاص خود ننزد و نواب
دولت خان فرستاده و در آن خط نوشته بود که دوله را معلوم
باد اگر بهتری خود خواهی فوراً روانه این صوب شده از مالدان
کرده و نذر گذارده و سپس روی و لاله در حق تو خوب.
نخوابدش چون مذکور ننزد و نواب سمدوح در قصبه فتح پور
رسید و خط را بدست نواب و ادبجو خواندن خط،
آتش و روج و نواب و دولت خان پیدا شد و همان
وقت کاملاً بیاند را که حاضر الوقت بود فرمود که درین
خط رو بروی وکیل لونا کافر بول کن بیاند مذکور ما
بالمشافه وی همچنان بول کرد وکیل رز غایت تنگ
خط لون کرن سوخته شد اما طایفه بنو که چیرزی،
بگوید بعبده نواب امر کرد تا خاک و ریل و رین وکیل
بشنند وکیل را گفتند که لونا مرد و در گفته از،
جانب من بگوئی که این خاک بر سر است اگر

اما همه خفایل حمیده همچون درویشان مجردان درشت
گویا بیت شیخ سعدی شیرازی در مکتان و حق،
وی گفته است ارباب،، در عمل کوش هر چه خواهی پویش
"ناج بر سر نه و علم بر دوش،، و درویش هفت باش
کحلای تنی داری،، و وی از کس رشوت نمیگرفت و دست
ز رو بهره سفر و نظردی یکسان بود و الوض وی در ظاهر
امیر و در باطن فقیر بود و نقل است که چون بیجا بن راجه
بود و از ابو زبرای جنگ کردن و قبضه کردن قبه دهبو
رفته بود و در آن ایام والی دهبو رافغان بود یعنی
قبه دهبو بعد فوت شدن نواب اختیار خان بن
نواب قیام خان رافغان راج میگردند پس ما بین بیجا
و رافغان دهبو جنگ عظیم واقع شد و بعد از کشته شدن
بسیاری از و یقین بیجا بگریخت و سمت بیجانیرخت
و بعد از مدتی راجه لون کرن بیجانیر را راه گرفت
دهبو پیدا شد و با خروج کثیر روانه سمت قبه مذکور

ت بادشاہ اختیار کرو و خطبہ و کلمہ نالور بنام کرو

۹۲۲ سنہ بادشاہ سمت بیانیہ رفت و با شیخ آنجا

حاج کشف و کرامت بودند مثل سید نعمت الدین

حج حسین ملاقات کرو باز با کمرہ آمد و بیمار شد روز یکشنبہ

۹۲۳ مہ ماہ ذی القعدہ فوت شد ذکر نواب دلی در

نواب جلال خان حاکم فتح پور بدینچون نواب جلال خان

جلت کرو بجایش پسر بزرگ وی نواب دلی در

یک مقام شد گویند کہ دوسریخان ولی کامل بود و حق تعالی

ولت ظاہری و باطنی اور اعطا فرمودہ بود و در شجاعت

و دلاوری بی نظیر و مدیم المثال بود و کس را طاقت

نہو کہ مقابلہ او کند و ہمہ ہومیان از خوف وی چون

بید می لرزیدند و وی عادل و عابد و متقی و عارف

بود کہ روز را بعدل و شب را لعبادت گذرانید

و در عہد وی کس را از کسے رنجی و ایدانہ رسیدی

و وی اگرچہ ظاہر بجلالت و پنداری و سرداری پابند بود

و این بلده اگره که در تحت بیانه بود و در زمان کفر و اسلام
 هرگز تحت گماه نشده بود و اما آن وقت سلطان اسکندر
 جهت تسخیر گویا رود و هپول پور و بنزور پالی تحت ساخته
 چهار سیری را که بدلی نوشتی یافتی بود و ترک داد
 یعنی اول کسی که اگره را تحت گماه خود ساخت و بعد در
 سنه ۹۱۰ با و شاه را راده تسخیر قلعہ مندرا پیل ساخت فتح کرده
 و این سال قلعہ و هپول پور از راجہ بنایکدیو گرفته شیخ فرید الدین
 سپرو و خود را اگره آمد و در سنه ۹۱۱ در عهد او و اگره
 زلزله چنان شد که کوه و جنبش آمدند و مکان ها افتادند
 از آن زمان تا این زمان چنان زلزله شده بود و بعد پس
 سنه مذکور با و شاه و گویا رخس و از راجہ مان سنگ
 جنگ کرده فتح کرد باز باگره آمد و در سنه ۹۱۲ در سمت
 قلعہ رودیت نگر رفت و جنگ کرده فتح کرده باز باگره
 آمد و در سنه ۹۱۳ قلعہ بیرو را در فتح کرده و در سنه ۹۱۵ و پس
 باز بیرو آمد و بعد در سنه مذکور محمد خان ناگوری

اطاعت بادشاه اختیار کرد و خطبه و کلمه نالور بنام او کرد
 و در شنبه بادشاه سمت بیانه رفت و با شیخ آنجا
 که حاج کشف و کرامت بودند مثل سید نعمت الهوی
 شیخ حسین ملاقات کرد و باز با کمره آمد و بیمار شده روز یکشنبه
 هفتم ماه ذی القعدة ۹۴۳ فوت شد و کمره نواب وی در آنجا
 بن نواب جلال خان حاکم فتح پور بدرنگ چون نواب جلال خان
 رحلت کرد و بجایش پسر بزرگ وی نواب دُری در خان
 قائم مقام شد گویند که دولس خان ولی کامل بود و حق تعالی
 دولت ظاهری و باطنی او را عطا فرموده بود و در شجاعت
 و دلاوری بی نظیر و مدیم المثال بود و کس را طاقت
 نبود که مقابل او کند و همه بیومیان از خوف وی چون
 بید می لرزیدند و وی عادل و عابد و متقی و عارف
 بود که روز را بعدل و شب را لعبادت گذرانید
 و در عهد وی کس را از کس رنجی و ایدان رسیدی
 و وی اگر چه بظاهر بخله و بنیاداری و سرداری پابند بود

و این بلده اگره که در تحت بیانه بود و در زمان کفر و اسلام
 هرگز تحت گماه نشده بود اما آن وقت سلطان اسکندر،
 جبته تسخر گواپار و دوهول پور و بنزور پالی تحت ساخته
 چهار سیری را که بدلی نوشهرت یافته بود ترک داد،
 یعنی اول کی که اگره را تحت گماه خود ساخت و بعد در
 سنه ۹۱۰ با و شاه اراده تسخر قلمند رایل ساخت فتح کرده
 و این سال قلمه و هول پور از راجه بنایکد گو گرفته شیخ فرید الدین
 سپرد و خود را اگره آمد و در سنه ۹۱۱ در عهد او در اگره
 زلزله چنان شد که کوه و جنبش آمدند و مکان ها افتادند
 از این زمان تا این زمان چنان زلزله شده بود و بعد این
 سنه مذکور پادشاه در گوالیار رفت و از راجه مان سنگه
 حیات ریزه خجی کرد و باز باگره آمد و در سنه ۹۱۲ در سمت
 تیه سیت ترخت و جنگ کرده فتح کرده باز باگره
 سنه ۹۱۵ تیه سیرور در غنچه فتح کرد و در سنه ۹۱۵
 سنه ۹۱۵ تیه سیرور در غنچه فتح کرد و در سنه ۹۱۵

بیاعت این جرم که سکندر شاه راجه سالباهن و خستہ ۹۰۵
 طلبیدہ بودند او را از انجمنہ انکک را خراب کرد و ورستہ
 در جانب سیل خستہ چار سال سیر و شکار و رانجا گذرشت
 و ورستہ ۹۰۶ سکندر شاه بجانب رسول پور رفته راجہ انجارا
 کہ بنایکدیو بود تباہ کردہ قلعہ او گرفت و راجہ سمت گوالیار
 گریخت و ہمدین سمنہ مذکور بعد از واقعہ ہول پور باوٹھا
 ارادہ تحریر راجہ گوالیار کہ مان سنگہ نام بود کرد اور واپس
 شد اما راجہ مذکور ملامت پیش گرفتہ عفو تقصیرات کنانید
 پس خود بکرماجیت رانجست باوٹھا خستہ و وفات
 او کتاب فرنگ سکندری و دیگر کتاب و رسمہ او
 تلف شد مدت سلطنت او بہت و بہت سال
 بود کذا فی تاریخ خستہ و نواب ڈری دولت خان
 بن نواب جلال خان و زماناوی و رنج پور نواب
 بود و ہم ورین زماناوی فوت شد و بعد ازین قصبہ ہول
 پور را ہم براہہ پناکدیو و لیے رانجا سپرد و خود اگرہ آمد

۹۰۰
آوده یکماه سیر و شکار کرد و در سنه ۹۰۰ بموضع گوشمال ری
بلبید متوجع ولایت چپنه شد چون باو شاه در رسید
راجه مذکور گریخته و در راه فوت شد و سمدربن سفر سلطان
حسین شرقی از سکندر شاه جنگ کرده گریخت
بولایت مهنه و باو شاه باریک تن سوار تلقی کرد
او گریخته بکابل کالو رفت که از توارج لکنوی پسر سلطان
علاءالدین باو شاه بنقاله حسین شاه را خدمت کرده
اسباب عیش و فرح و عیش و سرسختی تا از فکر و
ترو باو شاه باز آمده بقیه عمر را بهمانجا بپایان رسانید
دولت باو شاه آن چون پور بد و منقرض گشت و سکندر
شاه از آنجا بزیارت شیخ شرف الدین یحیی میری که
در بهار رسیده رند رفت و از آنجا بر سر علاءالدین
باو شاه بنقاله رفت نام برده سر خود و انیاک نام را
برای جنگ سکندر شاه فرستاد و آخر صلح شد و در سنه
۹۰۴ باو شاه جانب مهنه رفته الملک را خراب کرده

شاہ بادشاہ شرقی چون ہنوز در حوالی بہار صاحب
 لشکر بود اورا بدستور بلقی بر تخت شرقیت نڈہ معتمدان
 خود در خدمت شس گذارشت و از انجا بکابل پلے آمدہ بہ لچو خان
 لودی داد و از انجا بکیشہ رخصتہ بلوالیہ رفت و راجہ
 مان حاکم گوالیار را مطلع نمود کہ و از انجا بہ اگرہ رفت بعد
 بہ بیانہ رفت و در سہ بیانہ راجہ کمرہ و از سلطان شرق
 حاکم انجا کرفتہ بجانخانان قریلی داد و قلعہ اگرہ کہ در تحت
 سلطان شرف بود ہم فتح و سلطان شرف سمت
 گوالیار رفت بعدہ بادشاہ سکندر و در دہلی آمدہ بہت
 و چہار روز ماندہ باز بجانب جوپور رفت و راسی کسیدہ
 راجہ سہیلہ مبارک خان کوہانی را قید کردہ بود از خوف بادشاہ
 سکندر اورا خلاص کردہ بخدمت بادشاہ فرستاد
 بادشاہ از انجا بہ کابلہ گڈہ رفت و از زبیداران
 جنگ کردہ فتح یافت بعدہ جوپور رسید و باریکشاہ
 را و دیگر بارہ جوپور دادہ مراجعت نمود و در نواہے

که برکنار ساه واقع است و ارباب انرا کوشک فیروز
 میگویند و نظام خان بن بهلول را که از شکم و خست،
 زرگر که زیبا نام داشت و همراه شوهر خود در سفر
 بود بر تخت نشاند سلطان سکندر مقلب گردید
 پس سلطان سکندر بنهاره پدر را بدیاری فرستاده
 بر سر عیسی خان کووی که پسر عم سلطان بهلول بود و از
 سلطنت سکندر راضی نبود رفت و اورا غلو^۱ و ساجده
 تقیرش بخشید و خود هم بدیاری رفت و وقتی که سکندر بر تخت
 نشست اورا شش پسران بودند ابراهیم خان^۲
 و جلال خان^۳ و رحیم خان^۴ و حسین خان^۵ و محمود خان^۶
 و اعظم خان^۷ بهایون و بعد از چند روز سلطان سکندر
 جانب برگزیده را بر رفت و عالم خان را مشهور باد^۸
 علاء الدین برادر سلطان سکندر را اگر برانیده آن
 برگزیده را بنجائانان قریبی و او بعد از بازگشت به برادر
 خود را مصلح کرده در جوینور بنام خود خطبه و سبک کرد و حسین

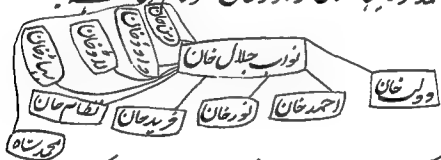


واہیم خانی نسل
 اما ذکر نواب دولت خان بن نواب جلال خان عقب خود آید
 اما نور خان بن نواب جلال خان رانس بسیار شد
 کہ مشہور راند نور خانی اما حال اولاد دیگر سپردان نواب
 جلال خان بہ تحقیق نرسید و البہ علم ہست بانی نقطہ
 ذکر سلطان نظام خان المی طہ سکندر شاہ بن
 سلطان بہلول لودی بادشاہ دہلی چون بہلول
 لودی در سفر مذکور فوت شد امراء او نعلش
 اور اسیر و رشتہ بقیہ جلالیہ بروہ ہر بالایی بلدی

ہم چند سپر بوند بزرگ اسماعیل خان بوند شہادت
 خان کہ نسل او شہادت خانی گویند و حبیب خان کہ نسل
 او رحیب خانی احمدانی گویند اما رحیل خان
 بن بہکن خان راستہ سپران بوند مانی خان،،
 ماشم خان و ولہ خان از مہتی خان مہتی خانی شدند
 و از ماشم خان ماشم خانی احمدان شدند و ز ولہ
 خان ولہ خانی احمدان شدند اما ماشم خان بن،،
 رحیل خان راستہ سپر بوند و ایم خان کہ ولیم خانی،،
 احمدان نسل اویند اما ہیبت خان و دولت
 خان و راجو خان و وریا خان و کمارس خان ہم از
 نسل احمد خان رند و الہ اعلم از فرزند ان کدام
 سپر احمد خان از ہیبت خانی و دولت خانی و راجو خانی و وریا خان
 و کمارس خانی اوٹ ننند نقشہ نیست،،

سپردی سلیم خان بود کہ نسل اور اسلم خانی،
 گویند و پنجم سپردی نسو خان نام بود کہ نسل اورا،
 نسوان گویند و این ہر دو ہر اور از یک ماور بودند
 ششم سپردی عالم خان بود کہ نسل اورا عالم خانی گویند
 ہفتم سپردی صحاب خان بود کہ نسل اورا اصحاب
 خانی احمدان گویند و این ہر دو ہر اوران از یک ماور
 بودند ہشتم سپردی امون خان بود کہ اورا امون خانی
 احمدان گویند اما حسین خان بن احمد خان کہ بزرگ
 سپرد و نسل اورا حسین خانی گویند چندان،
 سپران بودند و یکے از اینہا فتح خان نام بود کہ نسل
 اورا فتح خانی احمدان گویند و نسل دیگر سپران،
 اورا حسین خانی گویند اما بیکن خان بن احمد خان
 را ہم چند سپران بودند از انجملہ یک سپرا و خانجہان۔
 خان نام بود و دویم را نام حبیب خان بود کہ حبیب خانی
 نسل اوست اما خانجہان خان بن بیکن خان را

اول دولت خان که شهرت به وری دولت خان
 و دوم احمد خان که احمدان از نسل او اند سیم نور خان
 که نورخانی از اولاد او پسند چهارم فرید خان پنجم نظام خان
 ششم پیاړ خان هفتم لاد خان هشتم داود خان نهم
 ابن خان دهم محمد خان چنانکه در قیاس راسه نوشته
 است. و ویره دولت خان احمد خان ابن لاد فرید نظام
 محمد نور پیاړ خان داود خان سوناس امانقش ثبت



ذکر نور احمد خان بن نور جلال خان بدینکه احمد خان
 بن جلال خان را چهار زن و هشت پسران بودند
 و جمله نسل احمد خان از اینجمله پسران حسین خان
 و دراجو خان از یک مادر بودند و سیم پسر وی
 بهیکن خان نام بود که از نسل او سیزده نفر
 شدند یعنی از سیزده پنج بیرون آمدند و چهار

کہ میر فتح پور کہ دو از وہ کمر و دورا دست در شتہ بہین
 جلال خان دست و جلال سر موضع بنام او آباد شدہ دست
 و این موضع راجہ پور بہار کردہ سمت جنوب دست و اولاد
 اور ا جلال خانی گوہند و نواب جلال خان را چہار زوجہ بودند
 اول زوجہ او ایسی کنور بودند شا کر او چہ سنگہ قوم بہائی
 سردار قصبہ سیر د ویم زوجہ او از قوم پنوار سکندہ کلانور
 سیوم زوجہ او راج کنور سکندہ سیوای قوم جاٹو چہارم
 زوجہ او سور کنور قوم راٹھور و بعضی گوہند کہ شش زنان
 بودند اول اگر خاتون بنت احمد خان پنوار سکندہ کلانور
 و دیم پاریت بنت کرم سنگہ راٹھور سکندہ کنور سوم
 میا کنور بنت ہرنالہ سنگہ گوڑ سکندہ کہاٹو چہارم
 بجی کنور بنت چند راج جاٹو سکندہ سیوای پنجم خیروز
 خاتون بنت سالت خان زبان سکندہ کٹڑی ششم
 اشروب دی بنت او دی سنگہ توہن سکندہ پاشن
 و جلال خان نواب زادہ پیران بودند بزرگ از بہہ

را طاقت نیست کہ از او شان جنگ کند نواب
 جلال خان یا استماع این خبر فوراً سپر بزرگ خود را کہ
 دولت خان نام بود با فوج کثیر سمت فتح پور فرستاد
 تا مٹرا را در قلعہ داخل شد و بیدار و دلاور خان از
 شنیدن خبر دولت خان بگریختند و بجانہ مای خود
 آمدند و بعد از چہا ز روز نواب جلال خان ہم در فتح پور
 آمدہ و سپر خود و دولت خان را بسبب گریز انیدن
 نمائند ان افرینہا فرمود و غرقیکہ نواب جلال خان بسیار
 جنگ و فتح تا کردہ است و ہومیان و جاگیردان ان نواحی
 از خوف او ہی ترسیدند چنانکہ در قیام را سہ نعت
 خان گفتمہ است سو یا ہندی خان جلال مرد موچہا
 چوپان کو گہان اید انہیں کہینو چہاڑ کہیں ہن
 چہا پوٹے جار کے مار پیسے کیے جو لوگا گہر گینو کج انہیر پچی
 سیہ پیرٹیں ٹاک شمس خان ہود ہو ہینو جیو بھون
 آن پٹا ہو ہو جاگڈ نیگو مبارک شاہ کون دینو گو بند

ایو اگر رفته رست و من پیجو رسم که ورقلمه وی داخل
شده عاقبت ملک او باشم اگر شما مدد و استعانت
من کنید ده هزار روپیه نقد و یکد خمر و ششاد و
کرده بدیم افغان مذکور طبع را بجو و راه داده از بهمن
خشت خود شد و با فوج خود و همراہ بید رہن را جہ جو و
رہی است فتح پور دست تمامت کردند از اینجا کہ ہندوان
و مشرکان سکون و مہورت می بیند بید رہم خود است
کہ چون نیک وقت و شگون خوب خود بہ آمد از گاہ
داخل قلعہ فتح پور توقف کرد چون قلعہ در فتح پور
شد کہ بید رہا بن از رادہ آمدہ رست قاعد معبر
محمہ عرفینہ منرو نواب جلال خان فرستاد و در عرفینہ
نوشته بود کہ اگر در آمدن توقف خود بہ فرمود باز
قلعہ بدست خود بہ رند زیر کہ بید رہا و ولد و خان
نسرین با بن از رادہ آمدہ رند کہ قلعہ فتح پور را بگیرند
و ہمراہ ایشان از فوج بسیار رست و بغیر شما کی

بن قیام خان و فتح خان بن تاج خان مذکور از حورن بن ،
ناگور جنگ ما کرده اند جلال خان بهم برسم ابا و اجداد
خود از ناگور بیان عدوت میداشت نقل است
و فتح نواب جلال خان خواست که ناگوری خان ،
را ابداد دهد و از جنگ کند چند روز خود بدست
سمت کوه لوگا گرفت و در اینجا پناه کوه گرفته ملک
دی را خراب غارت میکرد و ایشان را در پناهی رسانید
و چند مدت در اینجا گذرانید چون را بیدارین را و ،
جوده را بپور که از نسل او قوم بیدار است اندیشید
که نواب جلال خان همه اخراج خود سمت لوگا گرفت
و فتح پور خالی افتاده است خواست که بکس بپا ،
و جیل و رقله فتح پور داخل شوم و قاضی ملک او ،
باسم نامبرده و رقبه بزرگتر نزد و لا و خان افغان
که والی و سردار اینجا بود رفت و گفت که درین
ایام رقبه فتح پور خالی است و جلال خان سمت

بہراہ خود گرفتہ و رجو بخون رختہ و از فتح خان جنگ کردہ
 آخر فتح خان بکمر نخت و مبارکشہ را بر سندان حکومت
 جو بخون نشاندہ جلال خان واپس با فتح و نفرت
 و فتح پور رسید نقل است کہ بعد از چند مدت
 نواب فتح خان بن شمس خان فوت شد و محمد خان
 بن فتح خان بن شمس خان باز مبارکشہ عم خود را
 قتل کردہ بر سندان حکومت جو بخون نشست خایہ
 این مبارکشہ شہید کہ درین زمان مشہور بہ میران
 جو مبارکشہ شد بہت و قبر وی در جو بخون زیر قلعہ
 باول گڈہ است بہمان مبارکشہ است کہ پسر شمس خان
 بود از دختر راجہ جو وہ کہ اورا محمد خان بن فتح خان
 بن شمس خان برادرزادہ شہید ساختہ
 بود اعلم بالاصواب

ل خان

کہ ای خواہر زاده مارا طاقت نیست کہ از نو اسہ سلطان
 بہلول لودی جنگ کنیم مبارکشہ لاچار شدہ و رنجہ،
 پورنر و نواب جلال خان آمدہ حال خود را عرض کردہ،
 نواب مذکور بسیار عنایت و شفقت بر حال مزارعہ
 مبذول داشتہ و تسلی و طمانیت وی کردہ نرزد
 خود درشت مبارکشہ گفت ای نواب من اول
 برای من این مدعای خود بنرانا و ماموران خود فرستہ
 بودم و زراوشان استمداد خواستہ بودم،
 اوشان گفتند کہ مارا طاقت جنگ از نو اسہ سلطان
 بہلول لودی ہست زیرا کہ و محقق وی سلطان است
 لاچار نرزد شما آمدہ ام و اینکار من بغیر شما از کیسہ،
 سرنجاس نیاید نواب جلال خان گفت کہ از سلطان
 لودی پدر من کہ نواب فتح خان بود خوف نکرودہ،
 اورا در خاطر نیاوردہ و من ہم اورا در خاطر خود نیارم
 آخر اللہ مر جلال خان با فوج کثیر خود مبارکشہ را،

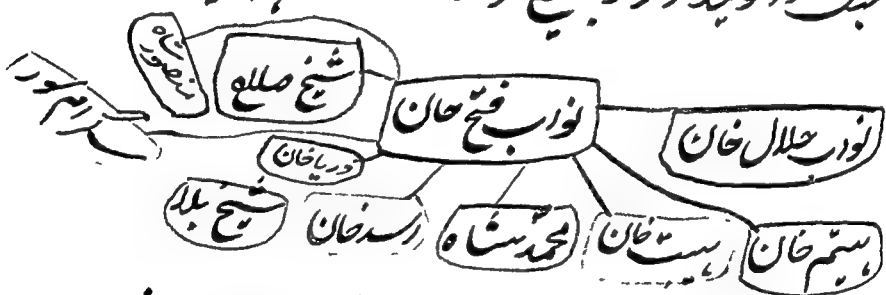
بن محمد خان بن قیام خان والیان قصبه جهونجهون از سنزو
فتح خان برادر بزرگ وی گویند که چون نواب شمس خان
بن محمد خان والی جهونجهون فوت شد بجای وی پسرش
فتح خان بن شمس خان که نواب سلطان بهلول بود بر
مسند نشست و قاضی ملک جهونجهون شد و دیگر
بزرادران خود را که از ویلر مادران بودند حصه نداد
و آنچه که حاصلات ملک جهونجهون پدید می شدی در
صرف خود می آورد و مبارک شاه که از دختر راجه جوده
بود سنو مادر وی خود با ستخانه رفیه گفت که مرا برادر
من حصه و ملک نمیدهد و من کن راجه جوده گفتم
ای پسر از من بچک مدد تو نمی شود اما ماموران
تو که بنیاد و بیاد برادران اند و رشخای
بی نظیر اند پیش او شان رود حال خود بگو شاید
او شان مدد تو کنند مبارک شاه پیش این هر دو
رفت و حال خود گفت ایشان هر دو گفتند که

منحل مذکور جلال خان قہیہ جیالوے رافحہ کرد و بسیار کان
 آنجا را قتل کرده بحدہ از آنجا سمت قہیہ انبیر رفت و جنگ
 کرد و گویند بچہ ای کہ بہو میان انبیر بود و خوب جنگ از جلال کردہ،
 و بسیاری درین جنگ از حریفان کشتہ شدہ اند و آخر الامر فحہ
 جلال خان شد و لشکر بہو میان انبیر را شکست افتاد و اما
 بر فحہ از کافران جمع شدہ قبل جلال خان را محاصرہ کرد و،
 خوانند کہ او را بہرند چو نکلہ فحہ نواب جلال خان و عقب
 آن کافران مبادرت می نمودند و اموال ایشان،
 را میگرفتند خیال بر قبل نواب نکر و ند کہ کافران می بہرند
 پس نواب خود بدولت خیال قبل کرد کہ کفار ناہنجار
 عقب قبل اند پس خود تن تہنا بقوت بازو می خود
 کفرہ ہجار را از قبل خود دور کردہ و رنجہ کہ از مال و،
 اسباب می بہرند از ایشان باز گرفت و با فحہ
 و نفرت باز در فحہ پور رسید و کر ملک و بنیدن
 جلال خان مبارک شاہ بن نواب شمس خان

کشیج کرده چنان سدا جنگ شد و یک دو قریہ،
 فتح پور را بغارت برد و آخر روانہ جنگ شد چون جلال
 خان شنید کہ مغل مہاجت شہ ہی آید با فوج خود برای جنگ
 روانہ شد تا ہر دو فوج با ہم شدند و جنگ عظیم ساختند،
 و بسیاری از جانبین کشتہ شدند بوردہ جلال خان،
 یکبارگی حملہ کردہ اسپان را بر فوج مغل چو بان بتاخت
 و بسیاری را کشت و بقیہ السیف رو بگریز نهادند
 چون جلال خان دید کہ مغل چو بان گریختہ میرو و عقب
 او اسپ براند و اورا بگرفت و بر جبین وی داغ فلوس
 گرم و اوہ زندہ بگذاشت و اسپان و خیل و مال،
 بسیار از نقد و جنس از خراج بدست فایم خانیان
 غنیمت افتاد و جلال خان بالفرت و فتح و فتح پور آمد
 و مغل چو بان با داغ جبین سست قہدہ کسرا تہل رفت
 و گر جنگ کردن جلال خان بہو میان قہدہ انبیر و چپاؤ
 و فتح شدن اورا گویند کہ بعد فتح کردن جنگ،

بني آورو و خان ناگوري را بسیار تعظیفات می داد
و اسباب و مال از ملک وی غارت کرده می
آورد و ناگوري را چنان تنگ کرده بود که در حیطه خبر
نمی آید غایت الامر ناگوري خان از فوج جمع کرده
یکروز در میان امرار خود بیژر برای جنگ از جلال^{خان}
بگردانید و گفت کدام آن شجاعت نشاست
که این بیړه جنگ را بگیرد و از نورب جلال خان
فتح پوري جنگ کرده پس را طاقت نشد که بیړه
بگیرد از مغل خان چوپان که یلای از امرار فوج الاحترام
نواب ناگوري بود آن بیړه بدو ارشته و مها جنگ
از جلال خان شد و در جنگ کردن جلال خان
از چوپان خان مغل جاگیر و ارقعیه کسرا تپل گویند
که خعیبه کسرا تپل که از خعیبه سیکر سه کرده میان
رده چو بخون است و در جاگیر مغل چوپان خان لو و نامبره
از ناگور بیړه جنگ گرفته و خعیبه مذکور آمد و فوج

بودند بزرگ از همه اول جلال خان دوم سیم خان
 سیم محمد شاه چهارم اسد خان پنجم دریا خان
 ششم شاه منصور هفتم شیخ صلح هشتم ملا نهم سکر
 سور دهم سیم خان چنانچه در قیام راه نوشته است
 و دهره خان جلال سیم بلو صلح شاه منصور و دریا خان
 بیت اسد محمد جده سون پور مراد از جده سون پور
 سکر سور خان است زیرا که در هندوی سکر
 جنگ را گویند و سور بمعنی مراد نه را نقشه نیست



ذکر نواب جلال خان بن نواب فتح خان بن نواب
 تاج خان بن نواب قیام خان مرحوم چون نواب فتح خان
 ابن جهان را بدر دو بجای وی سپهر بزرگش جلال
 خان بر سبزه نشست و بر قلعه فتح پور که فتح خان بنا کرده
 بود و دیگر عمارت بالا کرد و بادشاه و پهلوان را در خالونی

بھائی بن کا ندبل جاو کتایے لوٹ آئیں لیو رہتور
 جیان بن ختن کیے جس گایے نام زوجہ فتح خان ما
 بن تاج خان گمان کنور بو و دختر راجہ جیت سنگہ ما
 سکنبہ بیگانیرا ماد رو پوتی بہاٹان فتح پور نوشہ کہ
 نواب محمد ج راجہ رزن بو و ند اول زوجہ او ما
 گنور خاتون قوم پنوار دویم زوجہ آئند کنور قوم رائوڑ
 سویم زوجہ اوراج کنور قوم کچواری سکنبہ عج کٹہ ما
 چارم زوجہ لوسد کنور قوم نربان سکنبہ قصبہ ٹری
 و جیفے گوئید کہ فتح خان ر پنج زنان بو و ند اول
 اگر کنور بنت سیم خان پنوار سکنبہ نلنہ دویم
 آئند کنور بنت تاج سنگہ رائوڑ سکنبہ سویم
 سردار کنور بنت مدن سنگہ نربان سکنبہ چاپو
 چارم مہا کنور بنت سندل دل جاٹو پنجم گمان
 کنور بنت بری سال کچو اور سکنبہ عج گڈہ وادہ
 اعالم بالہوارب و نواب محمد ج ر دوہ پیران

کہ فتح خان ازمن انکار می کنند کہ دختر خود نمیدید و در
غضب شد فتح خان این حالت بدید از آنجا کوچ کرده
در فتح پور و تازیت خود باز برای سلام سلطان در
دہلی رفت نقل است کہ چون فتح خان سلطان بہلول
را برای دختر عاف جواب سلطان مذکور سمت نواب
شمس خان بن محمد خان فرمان نوشتہ فرستاد کہ پہنچا ہم
کہ رشتہ ماشعاعیوض بعیوض کنم آخر شمس خان نحو اہر
خود را بہ بہلول داد و دختر او را خود گرفت و از ان
دختر بہلول شمس خان پسری شد فتح خان نام
کذا فی ورقہ قیام را کہ چنانچہ ذکر او خواہد آمد اللہ
مادام کہ فتح خان نواب زندہ ماند بسیار نام و رسی نام
و فتح نام کردہ است چنانچہ نعمت خان و ریح او و قیام
را کہ گفتہ است سویا تاجن انس بدہلو پس دہراہہ
ہی بہو میان پنج بان بہجانی ماریو سلطان حاسم دین
جائو بہو انی کے دیور سدلی جین کوہن لیونشان

مسدود محبت نواب موصوف گرفت و نیز فرمان بطلب
نواب فرستاد و تاج خان در واهی نمرود سلطان رسید
تسلیمات بجا آورد و شب و روز نمرود با و شاه می ماند
و بیلول را الفت کمال و محبت بسیار با نواب
پیدا شد و یک لحظه از خود جدا نمی کرد و تا یکروز بیلول
فتح خان را گفت که شما خوب میدانید که میان
ما و شما بسیار اخلاص و موافقت هست می خواهم
که اگر رشته واری جانبی ما و شما اگر هم شود محبت
و اخلاص افزون تر ازین شود و قرابت رو نماید
یعنی مرا دخترتری هست آن را شما قبول کنید و دختر
شما مرا دهید زیرا که ما کودی از خان ایم و شمارا چوت
چوئمان آید نواب فتح خان گفت که مرا دخترتری ناکند
خدا شده و ناشادی کرده نیست که از شما تفاح
کرده آید اما اگر چه مرغی حضور باشد دختر خود مرا بدهد
و بد را ما وی قبول کنید با و شاه در دل خیال کرد

آن نیکه و ناریل را و رقبه جهوننجون نند و نواب شمس خان
بن نواب محمد خان بن نواب قیام خان که عم زاده
فتح خان بود آوردند و بهم اول جواب داده بود گفت
که در اینجا کدام کس برای شادی کردن رود
اگر جوده را عرض دادند و ختم بود و در اینجا سراسی ما و دوله
بفرید تا من قبول نخواهم کرد و آخر مردمان راجه جوده
این معنی را قبول کرده فرستاد و دوله و جهوننجون
فرستادند و قول میرا آن سیدنا هر که قیام خان را
فرموده بود راست شد کذا فی قیام را سه و نیز
در وی نوشته که از شکم آن دختر راجه جوده نواب
شمس خان و الی جهوننجون را پسری شد
مبارک شاه نام بنامچه ذکر آنها عقب خواهد آمد نقل
است که چون نواب فتح خان از رقبه رنهور فتح کرده
از سلطان بهلول نخست شده و فتح پور آمد
و مدتی در اینجا ماند پس از آن روز و روز سلطان

نواب نبود پس راجه جو و پور دانست که چون میان
فتح خان عداوت قدیم رست چنانکه پدر مرار راجه جو نذا
بود و بعد از قیام در ناگور کشته رست و این ور پنی من لیت
و مرا طاقت آن نیست که از و خبر کنم پس
صلاح بهمین رست که با فتح خان رشته واری کنم و دختر
خود هم تاختنه جانبین بر طرف شود و قرابت در میان
آید پس راجه جو نذا شیکه و تاریل برای و اما وی خود
به فتح خان فرستاده و خط جانب وی نوشته بدین
مضمون که مرا و دختری رست با لقمه آن را قبول باید
کرد و نواب آن شیکه را اجابت نفرمود و بنا بر کینه
بیکن خان که از دست کاندیل بن رنل رهی که
از جانب راجه جو ده پور در سرحد نواب برای جنگ
آمده بود کشته شده بود و دختر او را پسند نه نمود
و جواب صاف فرمود که دختر کا فر ا کد ام کرد چون
نواب فتح خان صاف جواب داد و مردمان راجه مذکور

را غارت کرده و بهومیان آنجا گریخته بکس جا رفت
و آن نیکو مقابل کرده بود همه قتل رسیدند و فتح خان
بنفرت و فتح در فتح پور رسید بعد از او ده قصبه بهوانی
کرده گویند که در قصبه بهوانی قوم جاٹوان و جادلان
همی مانند و راج هم در آنجا ایشان میگردند تا فتح
خان افواج خود در آنجا رفته از ایشان جنگ کرده
بسیاری را زیر تیغ آورده و اکثری اسیر و گرفتار
کرده آورده بود چنانکه در قیام راسه نوشته است
و دهره فتح خان کی بهی جاٹو ماری است

نوٹ بهانی بند کراچی سیری است نقل است
که از راجه جوده بن رعل بن جوٹو در اٹھو رسکنه
منڈور که بنام وی قصبه جوده آباد شده است
نواب فتح خان بسیار جنگ کرده و اکثری را از
شکراٹان قتل کرده است و اکثر بهومیان
از خوف وی همی لرزیدند و کی را یا راسی مقابل

از قوم راهبوران و همه دیگر پویمان و جاگیرداران
وقت جنگ کرده فتح نموده است چنانچه ایشان از خوف
نواب فتح خان بچون گوسفندان از شیرینی ترسیدند
و از جنگ کردن نواب فتح خان با مشکی خان کرانی
و قتل کردن آن را گویند که وقتی مشکی خان نام از
قوم کرانی که از نسل افغان است عمرم جنگ از
نواب فتح خان کرده با فوج کثیر روانه شد فتح خان
هم باستماع این خبر همه افواج کثیر برای جنگ
وی از فتح پور روانه شد و در قصبه سرسب مقابله
فریقین شد و میان ایشان قتل شدند افتاد آخر
از مشکی خان بهم شسته شد و بسیاری از فوج وی
بقتل رسیدند و بقیه لیف رو نیز بقتل آوردند
و سر مشکی خان را از تن جدا کرده دور انداختند
و با فتح و لغت در فتح پور رسیدند بعد نواب
افواج خود را گرفته سمیت امیر رفته و آن قصبه

شمیر کفاری از تن جدا افتاد بی سرتن وی شمیر
زنان و جنگ کنان تافچه پور آمد و جنگ ایشان در
موضع الکبه نوره که از فتح پور پشت کمره است شده بود
پس قبر سردی در آنجا است و قبر وجودی سردی
در قبه فتح پور جانب بیرون دروازه مغربی که مشهور است
به دروازه بیکانیری زیر درخت جانت است
و یک چاه قریب قبر وی مشهور است بنام وی
یعنی چاه بیکن پیرو الله مشهور است و در موضع الکبه نوره
که جنگ گاه ایشان بود و قبر سردی در آنجا است
هر سال هجوم خلق و میلای می شود و مردمان نورج
برای زیارت وی میروند و مشهور به میلای بیکن
پیرو مردمان از وی کرامت ظاهر میکنند از آنجا
که شهید شده است بحج نیست که کرامت
شد نقل است که اجاسا نیکبلا از دست لشکر
نواب قتل شده بکنه رسیده بود و همه از آن

و نام برده ازین فتح که بسبب لشکر فتح خان اورا پیشه
بود بسیار خوش دل و شادمان شده و در ملک نام اخص
خان مشهور شد آخر فوج فتح خان بود از فتح و رفیع پور
رسید نقل است که نواب فتح خان را فوج بسیار بود
و شکرپای و فوجداران وی بسیار شجاع و بیاد
بودند چنانچه بیکن نام شخفه از قوم خیل یکی از نوکران
نواب بود که در شجاع و مردانگی یکتا بود و قیام نواب
فتح خان در بلده چنور بود و کانڈیل ز عمل مراد و حقیقت
خود برای جنگ کردن و غارت کردن ملک
نواب آمده بود پس بیکن معه فوج نواب برای قتل
وی رفت چنانچه مابین ایشان بسیار جنگ عظیم
شد و اکثر از فریقین کشته شدند اما حق تعالی
فتح نصیب شکر نواب کرد و کانڈر نام را چنور و رغل
را شکست خورد و بگریخت اما بیکن خان هم
شہید شد می گویند که چون سر بیکن خان از رغل

را قلعہ در آنجا کرده و خود سمت دہلی مراجعت کرد و فتح خان
در فتح پور آمد نقل است کہ وقتیکہ میواتیان جمع شدہ
خواستند کہ از اختیار خان بن قیام خان جنگ نمایند
شمار الہ از نارنول یعنی از قلعہ ڈھوک کہ دارالامارت
او بود سمت برادرزادہ خود فتح خان گوشہ فرستاد
کہ میواتیان عزم جنگ از من میدارند و لازم کہ خود با فوج
کثیر درینجا بمانم بیاید و اگر آمدن تو نشود و افواج
خود را بفراید کہ کار برادران و خویشاوندان ہمین
است کہ در وقت مشکل بکار آیند فتح خان حاکم
افواج خود را بر دی ملک عم خود حسن خان سہت
نارنول روانہ کرد و نامبرودہ افواج برادرزادہ خود را
دیدہ بسیار خوش دل شدہ و چون میواتیان
برایشان رسیدند و نزدیکوہ ڈھوک جنگ فی مابین
الان است چنانکہ بسیاری از جانبین کشتہ
شدند آخر میواتیان بگریختند و فتح اختیار خان شد

جنگ کن نواب حسب الحکم اعلیٰ و واج شدہ بامرایان
 خود ہمراہ گرفتہ نسر و قلمہ رفت چون سلطان حمام الدین
 قلعہ افواج را دید و دروازہ قلعہ را کشیدہ بافواج کثیرہ
 بیرون آمد تا میان ایشان مقاتلہ افتاد و جنگ عظیم
 شد آخر حق تعالیٰ فتح خان را فتح نصیب کرد و حمام
 الدین سلطان مانند وی از دست نواب کشہ شد
 پس نواب سر سلطان حمام الدین را از زن جدا
 ساختہ پیش سلطان بپول فرستاد و خود اندرون
 قلعہ رفتہ عملہ خود کرد و ساکنان قلعہ را زیر تیغ آورد
 چنانکہ در قیام را اسہ نوشتہ رست و دہرہ و دہو اور
 سوار گشت بہت پر دگمنان و با وی بنو حمام دین
 جیت بائی دیوان کاٹو سس حمام دین ہو،
 و کہ ہشاہ دہر کہ دنت چتر ہتے ہو ویکو نیکو چاہ
 و چون حق تعالیٰ فتح سلطان مذکور معہ افواج و امرا
 در قلعہ داخل شدہ چند روز در انجا ماندہ شفع

را سلطان حمام الدین مانند وی بسته و مغبوط ساخته،
است قابونمی رفت که باو جنگ کنم نواب فتح خان را
گفت که جد تو چنان شجاع بود که دلاوری او از پدرین
اشس است و این فتح رنهور هم بحر تو دلگرمی
را در نظر نمی آید که میسر شود فتح خان رقبای این امر کرد
و که جنگ کردن نواب فتح خان با سلطان حمام الدین
ماند وی و کشتن او را گویند چون چند روز گذشت
و سلطان بهلول دید که قابونمی رفت که با رنهوریان
جنگ کند زیرا که در غای قلمه را بسته متحصن شده
بودند و آن قلمه ایست مشهور بر منج جبال که در
استحکام است و مغبوطی نظیری ندارد و لاجرم سلطان
مذکور نواب فتح خان را طلبیده گفت که جد تو
نواب قیام خان بسیار جا فتح کرده و جنگهای عظیم
ساخته است و حالا نوبت است و این فتح حقان
سبب تو ما را نصیب خواهد کرد و برو ایشان

بادشاه بجز و دیدن فتح خان خوشی دل شده و بعد
 ازین بسیار گفت که خوب کردی که درین وقت
 که هنگام از مالیش مطیعان بادشاهی و نوکران
 شبنشاهی است رسیدی و بعد از قیل و قال
 بسیار تذکره شجاع و مردانگی نواب قیام خان افتاد
 بادشاه چشمه پر آب کرد و بسیار ازین برهان
 نواب مرحوم کرد و بعد فرمود که حق تعالی ما را بسبب
 فتح خان نبیره وی فتح خان و نفرت خواهد داد و با وزیر
 خود که حاضر المجلس بودند بار بار همین می گفت
 که حق تعالی ما را فتح خان خوب مرد داده فی الجمله
 چون وای رنیتور شنید که سلطان بهلول برای
 جنگ من می آید او هم سلطان حاتم الدین با و
 ماند و گنده را نوشته فرستاد تا بر روی ملک وی
 در رنیتور رسید و در قلعه متحصن شد چون سلطان
 بهلول در شهر رنیتور رسید دید که درهای قلعه

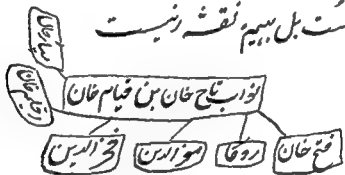
فتح کردن بلده رننهو رشت زیر آگه والی و حاکم آنجا کافیه
بود از قوم گو دما که باو شاه مذکور را در خاطر نمی آورد چون
سلطان مذکور با فوج کثیر و جمیع غنیمت و اهنه است قبیله رننهو رشت
نواب فتح خان موقوفه دانسته و ردول تدبیر کرد که صلح
کامین در بهمن رست که شامل باو شاه شده جنگ از کافران
سرور رننهو رکنم با سرخروئی پیش سلطان حاصل
شود و کدورت جانین که از مدت مدید و ردول باو شاه
و پدر من تاج خان بود بر طرف شود و طریق بغاوت را
که در شرح ممنوع رست بگذارم و بکلمه اول الامر منکم
گرون را بفرومان اهل الهه فرودارم و ربقه اطاعت
باو شاه و گرون اندازم که سعادت و ارین
و داپین من و در بهمن رست بیت بازایم
و که سجده این خاک پاک کنم اگر طاعت قضا شده
اودار کنم لغرض نواب فتح خان با فوج کثیر و در میان راه
از سلطان ملائقه شده تسلیات و کورنش بجا آورد

تیار کرد و ورقیام را سه نوشته که در سه ششصد
و پنجاه هفت هجری بتاریخ ششم ماه صفر در سبست
پانزده صد و شصت و چیت سده پنجم فتح پور را مقام
خوگروانید و در آنجا استقامت ورزید و قلعہ بنا
کرد و ہمین سده و سبست آبادی فتح پور است نقل
است گویند فتح خان بسیار شجاع و دلادر بود که از
خوف او همه پویمیان و جاگیرداران نواحی می لرزیدند
چنانچه ورقیام را سه نوشته لکھت دو ہرہ فتن بیوت
ہی اہل نیو کھا ہو سبیس کھا ہو کون مانٹ نہیں
ایک پتا جکدس و جاگیرداران گردنواح فتح پور
برای سلام فتح خان می آمدند و پویمیان اموح
بلہو و قھیہ سیوا و قھیہ ہیا واران و بہارنگستان
ہمہ بطبع او بودند ذکر صلح کردن نواب فتح خان
با سلطان بہلول لودی و رفتن وی نمزد بابا شاہ
گویند و قتی کہ سلطان بہلول لودی را رارادہ

اما باید دانست که اولاد تاج خان و فتح پور راج کردند
چنانچه ذکر او شان غنقریب خواهد آمد و اولاد محمد خان
و رقیبه چو بخون راج کردند و ذکر او شان هم خواهد آمد
از الله تعالی و ذکر نواب فتح خان بن نواب تاج خان
بدانکه چون نواب تاج خان بن نواب قیام خان مرحوم
رحلت کرد بجای وی پسر سز حکومت سپرد بزرگ
وی فتح خان نشست گویند فتح خان هم همچون پدر
وجه خود بسیار شجاع و دلور بود اما از هیبت پادشاه
بیلول و رقیبه چهار ماندن نمی توانست لاجرم
فتح پور را بنام خود آباد کرده حکومت گاه خود کرد
نقل است که نواب فتح خان چون خواست که رقیبه
فتح پور را بنا کند اول موضع رناؤ که از فتح پور سه
کروه سمت جنوب است از چهار آمده استقامت
درزید و در آنجا نشسته فتح پور آباد کرده است
بعده فتح پور آمده و قلعہ بردی خود در شهر مذکور

چهارم سری کنور بنت و دل سنگه پنور رسکده،
 کلا نور و تاج خان را تیش لیران بودند بزرگ از
 همه اول فتح خان و دوشم مرو کا سیوم فخر الدین چهارم
 موزالدین بوف موجن پنجم اقلیم خان ششم بیادر خان
 جنانچه ورقیام را سه نخت خان نوشته است و دوبره

فتح خان موجن رو کا فخر الدین اقلیم رو رپا راپی چو نمان
 ست بل بییم نقشه نیست



غایده بدانکه ورقیام را سه بجز ذکر اولاد تاج خان
 بن قیام خان حال اولاد دیگر لیران قیام خان بنوشته
 مگر اندکی از ذکر اولاد محمد خان بن قیام خان نوشته
 است اما آن هم بمقتضی بنوشته ایند ذکر اولاد
 تاج خان بنوشته می شود و اندکی احوال از اولاد
 محمد خان هم در آخرین رساله بنوشته خواهد شد

پیشکش میدادند و باین عظمت و هیبت و رحما می ماند
از آنجا که از بادشاهان و پهلوی بیاعت غرق پدر کینه میداشت
برای سلام وی نمیرفت و طریقہ بغاوت اختیار کرده بود
که ملک را غارت کرده می خورد و پیشکش از جاگیرداران
نواحی میگرفت چنانچه در قیام راه و در مدح وی نوشته^{ها}
است سو بانه دی قیام خان نندی آری کنند تا جن
دور و ریت ناگوریت کبوتر می آو و کبوتر کبوتر دیو^{ها} نوپا شن کری
او و ریو اسودل ملو تیغ برگزیده کی کبوتر کبوتر پنور لو نیل پنوار
دیو ری کورم و سادهی چو ان یی سر مو را خرچون پلک
اجل و در رسید جان را با و حواله کمر و اناللد و اناللد را چون
وفات وی و رقبه چهار شد قبر وی هم و رقبه چهار است
و تاج خان نواب را چهار زمان بودند اول از همه^{ها} کلان
گیان کنور نبت جکر ن راهو^ر رسلنه بید اسرو ویم
راج کنور نبت مہاسنگ بیانی سکته بلده سرب
سویم^ر دیو کنور نبت چاند سنگه لو نر سکته پا^رشن

خود چنین دید هر اسان شده رو بگریز نهاد و راه حصار
گرفته و فیروز خان بعد از فتح سمت ناگور رخت و تاج خان
در آن کوچه جنگ افتاده ماند پس قوم رشتی و ساکنان
نواحی چون نواب تاج خان را زنده و پند برداشته
در قریه خود آوردند و زخم پیچ و علاج وی کردند تاج خان
چون از آن زخمها صحت یافت رشتی را آورد و
قبیله حصار رسانیدند چون فیروز خان شنید که تاج خان
زنده و در حصار رفته است در دل خوف میکرد که مباد
باز برای جنگ من بیاید و زمین خوف و روزه
ناگور را بندد داشت و دیگر پو میان و جاگیر داران
نواحی حصار هم از خوف وی می لرزیدند و جزیه
می دادند و قبیله کیشروی و موضع کیشر کبر و بوند نا و پاش
و دوتوار و قبیله بنیر ر تاج خان بار غارت کرده
است ازین باعث قوم کچوریان انیس و غیره و نرمانان
و قوم تونرو پنوار و کورم و یوری و جمله پو میان

رسید که از آمدن ایشان و مجلس خود بهم بنیزار بود
و ایشان عداوت داشتند آغاز نکرد و بختی که داشت
بعد از مدت مبدل شد پس ایشان با محبت سخن کردند
چنانکه قبل ازین میکرد بهم ترک ننمود چون هر دو برادران
ازین معامله دریافت کردند با فوج خود روانه سمت وطن
خود بی ملاقات او شدند چون او از قاره ایشان
خبر و زخان شنید معلوم کرد که هر دو برادران میروند
از غایت غصه فوج خود حکم کرد که ایشان جنگ کنند
و رختن مذہب و ذکر جنگ کردن تاج خان و محمد خان
با فیروز خان ناگوری پس فیروز خان با فوج خود برای
جنگ ایشان روانه شد و عقب ایشان گرفت
بعد اتصال فریقین جنگی عظیم میان ایشان روی داد
چنانچه بسیاری از جانبین کشته شدند و نواب تاج خان
را هم بسیار زخم بردن رسید چنانکه از اسب
پیشش شده افتاد و محمد خان چون حال برادر بزرگ

تاج خان و موکل پسر اخلاص و مانید و پرنده سوئی بابی
که نزد یک عمر کوشت است از طرف خود تاج خان را داده
و دایع کرد پس تاج خان آن پرنده مذکور را به عم حقیقی
خود جکر بن موئی را و چو مان داد و چنانچه از آن
نسل وی در آن ملک است نقل است که در قیام
را که نوشته است که چون تاج خان و محمد خان ،
اسپان و نشان و نقاره و دیگر اسباب فیروز خان
را که از رانای عقب کرده برده بود و ایشان را پس
از وی گرفته و رانای کور کرده بودند و حواله خان
مذکور کردند از آن روز فیروز خان بسیار خجل و
شرمناک ماند که من از رانای گر چینه و شکست
خورده آمدم و ایشان با نفرت و فتح آمدند پس برگاه
که در مجلس وی ذکر خبایث آمدی از غایت خجالت
سر بر نیار و روی و مقابل تاج خان و محمد خان نمیدید
و بلبو شیه چشم ایشان می نگرید تا آخر کار بجای

آید اما من ترا پسرخو و خورند ام پیش کسی به این،
نباید رفت و هر کسی اعتماد نباید کرد چنانکه برین آید و،
تاج خان گفت ای مادر آنچه گفتی راست است و دور
حق من بهتر فرمودی اما تو هم باینو می که مرا طلبیده دیگر
کس را نباید طلبید و الله و رورطم هلاکت خواهی افتاد
و ملک از دست خود خواهی داد و گفت چگونه پس
تاج خان امر کرد تا همه امرایان از عرابه نامه سلاحهای
خود بیرون آمدند و والده رانا از فراست و دانائی تاجان
و دیدن امرایان شیرغلن شمشیر زن آوی در چهرت
آمده بروی افرینها کرد و بعد ازین تاج خان باز و رانگور
آمد فایده بدانکه این قهقهه تازیانه زدن تاج خان بر پشت
رانا و طلبیدن او را و والده رانا و رفتن او در آنجا
و در قیام راسه نعمت خان نوشته است اما بنزبانی
اکثر مردمان معتبر شنیده ام پس ازین راهم و دخل
در اینجا کردم و نیز شنیده شد که والده موکل به ما بین

شد که تاج خان معه بسیار ز خان خود که در عرابه های،
نشسته آمده اند رسیده است چون والده موکل بی
را خبر شد اذن داد که تاج خان معه ز خان خود و قلمو
در آمد تاج خان معه امرایان خود که در عرابه های و رتبه های،
نشسته بودند و قلمو رفت اما امر کرد که تا من ارشاد
کنم شما از این عرابه های بیرون نیائید پس تاج خان
تن تنهائش و والده موکل بی رفت و عرابه و امرایان خود
را قریب تر خود استاده کرده داد و والده را ناز و دیدن
تاج خان بسیار خوشش شد و بروی آفرینها کرد که
تو سپهر مر بجان نلشسته و اینکه تازیانه زوی مفاقیه نداد
که کار شجاعت است و من از تو بسیار خوش
بوده شدم غرض بعد از گفتنش و بسیار والده را
تاج خان را گفت که ای سپر باز این چنین کار هرگز
نکنی که پیش کسی تنهائش و یا حیوان که نزد من آمده
زیرا که اگر ترا در اینجا بگذرانند پس خوج تو چه کار

زاده است مادرش در هیرت آمد که زهی شجاعت
دی که بر پشت سپهر من که در شجاعت ملک درین ملک
نظری ندارد و چنان نازبان زده که زهی مروت دی
که بر سپهر نازبان گفتا کرده و سپهر ارجان نلشته،
چنین کس را باید دید که او یک نوع دوستی با ما
کرده است که نور چشم ما را ارجان نلشته با وجودیکه دست
باز بر داشته بود و والده موکل پی خطی بجانب تاج خان
نوشت که تو بجای سپهر من هستی و من بجای والده
تو ام هیچ و غدر غدر و خاطر نیاری و یکبار جمال خود را
بمن نما که من مشتاق دیدار تو ام بلکه عاشق جان
نثار تو ام تاج خان بجز رسیدن آن خط با فواج
خود روانه سمت چتوڑ شد چون خرب چتوڑ رسید
عرابه های بسیار و رتبه های بسیار جمع کرده در آن
عرابه های ده کن مسلح را در آن عرابه های
نشاندند همراه خود و در چتوڑ داخل شدند چنان مشهور

و حق تعالی فتح و نفرت تاج خان و محمد خان را بخشید و گویند
که ایشان تا کوستان عقب راناکروند آخر رانیه گریخته
در قصبه چپو رود داخل شد و ایشان با فتح و نفرت و راناکور
آمدند و اسبابی که فیروز خان غارت کنانیده آمده بود
نزد وی فرستادند که دفع قیام را به نقل رست
که چون راناکور کل به بلخریت و تاج خان عقب وی
گرفت تا بر سر راناکور رسید به تازیانه بر کمر راناکور
چنان بنزد که بر پشت وی علامت آن تازیانه شد
و گفت که ترا از جان چه کشم که تو سرور ملک هستی اما
این علامات تازیانه از من بگیر ما چند روز مرا یاد کنی
چنانکه کی گفته رست و دوبره تاجن باری تازیانه موکل
نمین بند و پتیشاه کی داغ کوته دین چون رانا
در چپو رود رسید و جامهای کشاد ما در رانا و پدکرشان
تازیانه بر پشت موکل می رسید که این کدوم کسی بر
رست تو زد و گفت نورب تاج خان اسپر بزرگ قیام مان

اسپان و اسباب وی بسیار بدست آورد و نشان
و نشان از دست لشکر وی غارت کرده تا گویند
که رانانند کورتا چهار کرده عقب فیروز خان کرده آخر
با غنیمت بسیار و قتی و نفرت متوجه قصبه چوڑ که وطن
مالوفه او بود گردید و فیروز خان گریخته و راناکو و رقله
داخل شد و این مصوب که تاج خان و محمد خان استاده
بود جنگ میکردند از جای نخودنه حبسند اما در محفل
و فکر شکست فیروز خان استاده بودند که ناگهان
رانامو کل پی در آمد ایشان هر دو برادران
با خواجه خود بروی حمل کردند و جنگ عظیم مابین
ایشان واقع شد آخر رانامو کل پی را شکست
افتاد و موکل پی رو بگریز نهاد و همه اسباب
از جنس اسپان و فیل و نشان و غیره فیروز
خان که از غارت کرده آورده بود و پس از پی
گرفت و دیگر غنیمت هم بدست ایشان افتاد

رانا موکل یہی ہے برای گرفتن اس پادشہ آمدند فیروز
شاہ جب المشورت ایشان انداختار رانا مذکور
برای جنگ فیروز شاہ در ناگور آمد و کرجنگ کردن
فیروز خان و محمد خان و تاج خان از رانا موکل یہی
چون رانا مذکور قریب ناگور آمد فیروز خان مجھ ہر دو برادران
محمد خان و تاج خان برای استقبال دی بجنگ رفت
گویند کہ ہمراہ فیروز خان لشکر بسیار بود چنانچہ راجپوتان
از قوم راجپور و کچھواہ و دیگر ہومیان نواح ہمراہ دی
بودند و بیک آمده بودند چون صفہا کشتند و ریک
سمت فیروز خان بال لشکر از رانا می جنگید و طرف
ثانی محمد خان و تاج خان و چنان جنگ عظیم شد کہ
بہزار ہا مردم از جانبین کشتہ شدند آخر کافران
یکبار گئے حملہ کردہ بر فوج فیروز خان افتادند تا
ہزیمت در لشکر فیروز خان افتاد چنانچہ فیروز خان
گرنجتہ در ناگور آمد و موکل یہی عقب دی کردہ

برادر نسرود وی رفتند خان مذکور بسیار خوش
و خورم شده بایشان ملاقات کرد و بتوفیق تمام نسرود
خود ایشان را حاجی دارو گفت من بهم بادشاهان
و بهی کینه میدارم الحمد للہ کہ از یکے شدیم
عرض کہ ہر شجاعان و الفت تمام و محبت
مام یکجا و رنا گور می بودند و میگویند کہ موکل یہ
رنا و ران ایام و رمیورڈ راجہ عظیم الشان
بود و از فیروز خان مذکور پیشکش میگرفت
یعنی چون اسب مادہ فیروز خان بچہ ثنات
یعنی اسب مادر میداد و آن را پیشکش نسرود
رنا مذکور میفرستاد چون محمد خان و تاج خان
ہر دو برادر نسرود وی رفتند و حال فرستادن
پیشکش شنیدند فیروز خان را تالم شدند کہ
ہن چہ مناسب است کہ او را پیشکش میدید
ما از جنگ خود ہم کرد و چون بار دیگر آن را

ناگور نواب فیروز خان ابو محمد خان و تاج خان ابرو
 بر او رنزد او فرستند و او هم از بادشاهان دہلی گزشتہ
 نشسته بودند و برای سلام او شان نیم فرست و تیغ
 فرشته نوشتہ کہ فیروز خان شمس خان و ندانی
 دلی ناگور کہ برادرزادہ سلطان مظفر شاہ گجراتی
 بود و حکومت ناگور داشت و حکومت وی سلطان
 احمد شاہ بن محمد شاہ تاج خان بن مظفر شاہ گجراتی
 در ۷۳۰ در ناگور آمدہ بود از آنجا و ریورت رفتہ
 بود و انتہی عبارت الوفا سلطان مذکور از طرف
 بادشاہ فیروز شاہ و سپردی حاکم ناگور بود و رفتہ
 دہلی کہ قبل از دیدن امیر تیمور و سلطنت دہلی
 پیدا شدہ بود و ہر یک از حکام بجای خود و عوی
 برنا و لاغزی میکرد فیروز شاہ و ندانی ہم در ناگور
 استقلال گرفت و در عہد خفر خان و غیرہ اولاد
 پسران قیام خان مرحوم محمد خان و تاج خان ابرو

بود چنانچه ذکر وی خواهد آمد و ذکر نواب محمد خان و
تاج خان پسر نواب قیام خان بدانکه بود از قتل و شهادت
نواب قیام خان مرعوم بود از چندی سپران وی محمد خان
و تاج خان و همه اطفال و عیال خود از بلده حصار که
حکومت گاه اوشان بود و برآمده بجای متفرق
شدند بعضی گویند که در بلده حبس میرفته چند مدت
گذاشتند و بسبب کینه پدر خود که خفر خان کشته
باغرق کرده بود از باوستان و این تاملت مدید
نمیگشتند چنانچه از خفر خان پسرش مبارکش
و بعه برادر زاده ارش محمد شاه بن فرید خان
بن خفر خان بعه علاء الدین بن محمد شاه بن فرید خان
بن خفر خان بعه سلطان بهلول بر تخت و بی
نشسته باو شاه شده بودند اما ایشان هیچ یکی
از اینها نمیگشتند هر چند خفر خان و غیره اوشان
را طلبید مگر نمیگشتند و در آن زمان در بلده

حواس و قوای او ضعیف تمام پیدا شده بود و ولایت
 را به سپر خود و عالم خان داد و پیراج را بخوار برزاده
 خود محمد قریبی کالا داد و لکنو و کاپلی به بنیره خود و خواجه اعظم
 همایون بن خواجه بایزید داد و زیرا که خواجه بایزید پیش
 از آن از دست یک خادم کشته شده بود و بداندن
 را اینجا بخیان امیر خود داد که خویشی بهم بود و دلی
 را با بسیاری از ملک میان دو حزب به سپر خود
 نظام خان بقلب سکندر شاه داده بچیده خود
 که دو بچیده خود در گودلیا رخت و از اینجا با ثاوه
 آمد و از اینجا سمست و بی آمد که بیمار شد و
 نزد یک موضع بدو فی من اعمال سکست،
 و رسته خوت شد مدت سلطنت او سی و شش
 سال و شش ماه و هفت روز بود و اور در وقتی
 بود که از نواب شمس خان بن محمد خان بن
 نواب قیام خان و ایی بهو بختون شادی شده

بدیلولپور رفته راجه اور از تالبع کمر و وچندین لکله گرفته
اور انوکمر کرد و بادشاه بیلول از انجا بجانب الیه پور
که از تالبع رنهور دست رفته تاراج کرده منظر و منهور بدین
آمد فایده پوشیده نماند که در قیام راسه نعمت خان
بن نواب الف خان فتح پوری نوشته دست که وقتیکه
سلطان بیلول برای تسخیر و بخریت بلده رنهور آمده
نواب فتح خان بن نواب تاج خان بن نواب قیام
خان که از مدت مدید بعد از قتل نواب قیام خان از
شاهان دہلی برگشته بودند و نزد او شان نمیفرستند
این وقت پیش سلطان بیلول لودی در رنهور
رسیده سرخروی حاصل کرد و چنانچه ذکر دوی از عقب
نوشته خواهد شد یاد کردین سند مذکور بالا نوشته
شده دست آمده باشد و سرخروی حاصل کرده باشد
والله اعلم باله و اب الوفا چون سلطان بیلول
ازین سفر و دہلی رسید چون معمر شده بود و در

پیوستند و باز صلح شد که تا سه سال جنگ نکنند
همچنین بعد از سه سال و سه مرتبه میان جنگ شده
صلح شد آخر در سنه ۳۲۰ بانجین شاه بروی آمده جنگ
کرد و باز صلح کرد رفت و عقب وی سلطان بیهلول
رفته اسباب و مال غارت کرده و بعضی امرای را گرفته
قید کرد و بعضی بیگناخت حسین شاه را در تصرف خود
آورده سقلاان خود را آنجا تعین کرد و آخر صلح کرده
و روی آمده و همچنین باره میان ایشان جنگ شد
آخر در سنه ۳۳۰ مذکور ملک حسین شاه شرقی را سلطان
بیهلول سزور و باروی خود گرفته از مدت آنکه
ملک شرق از بادشاه روی بد گرفته بود و بازور
تصرف ایشان شد و سلطان بیهلول از ملک شرق
را که چون پور و قنوج و غیره است پس خود سپرده بادشاه
آنجا کرد و خود بکالیس آمده را در تصرف خود آورد
نیزه خود خواجه اعظم همایون بن خواجه بایزید و او را آنجا

ایشان باین شرط صلح شد که آنچه در تصرف مبارک شاه بود
تصرف بیلول ماند و آنچه در تصرف سلطان ابراهیم شاه
شرقی بود در تصرف سلطان محمود ماند و سلطان محمود
بعد ازین صلح در جوینور که تحت گاه اولو رفت و بعد
چند روز فتح عید کرده سلطان شرقی باز جنگ اختیار
کرده تا سلطان بیلول باز در سنه مذکور برای جنگ
اورفت و در آن ایشا سلطان محمود شاه شرقی بیمار
سسته فوت شد و پسرش محمد شاه بجای وی مقرر شد
و از بیلول صلح کرد و تا محمد شاه از جنگ گاه بجانب جوینور
رفت و بیلول در دہلی آمد و درین ایشای امرای جوینور
محمد شاه را از میان برداشته قتل کردند و حسین
شاه برادر خورداور ازیر تخت نشاندند و از خبر باین
بیلول و او صلح باین شرط شد که تا چهار سال جنگ
نکنند و بعد درین سنه^{۵۶} مذکور باز جنگ میان حسین شاه
شاه و امرای بیلول حسین شاه

بجانب دیپال پور و ملتان برای حج شکر رفت
پس بقیه امرائی سلطان علاء الدین که از سلطنت
بیلول رافعی نبودند و سده^{۵۴} سلطان محمود شرقی را آورده
و بهی راجا مره کردند سلطان بیلول با ستیاع این خبر
از دیپال پور آمد ایشان را بعد از جنگ عظیم شکست
داد و بعد ازین فتح بیلول شاه راقونیه و ملتی پیدا شد
و بجبهه قبط ولایات شتافت اول در میوات آمده
احمد خان میواتی را سر کرده و هفت پرگنه از متوقف
روبر آورده یاقی را بدو داد و از آنجا بقیه برن رفت
و ریا خان لودی تابع شد و از آنجا بکول آمد و عیسی خان
مناجعت کرد و از آنجا بهیرا نابا و آمد مبارک خان لوهانی
تابع شد و از آنجا بهیون کالو آمده روی پرتاب تابع
شد و از آنجا برابری آمده قطب خان تابع شد و بعدین
سده^{۵۴} سلطان محمود شرقی باز بار آورده تسخیر و بهی
آمده در سوادا و اناوه نزول کرد و بعد از جنگ میان

مشرف گشته بدو ز انوی او نبیشت آن محمد دم
 بزبان راند که گوئی که بادشاهی دہلی را بدو ہزار تنکہ
 بجزو ملک ہیلول یک ہزار و ششہد تنکہ کہ پیش خود
 داشت آن را حاضر ختہ گفہ کہ زیادہ ازین ندارم
 آن محمد دم قبول فرمودہ گفت بادشاهی بتو مبارک
 باشد باران ملک ہیلول تسخیر و استہراز کرد و دختہ
 دختہ ملک ہیلول با ملک فیروز و سایر امراتہا آنحد دور
 تا پانی پت متعرف شدہ اخیر بادشاہ دہلی شد چنانچہ
 ذکر آن نوشتہ شدہ است و در سہ سہرخت دہلی نشست
 آن وقت ہیلول را وہ سپہان بودند اول خواجہ با سیرید
 و دوم نظام خان کہ اخیر بادشاہ سکندر کوہی مشہور شد
 سوم باریشاہ چہارم مبارک خان پنجم عالم خان شہور بادشاہ
 علاء الدین ششم جمال خان ہفتم میان یعقوب ہشتم
 فتح خان نہم میان موسی و ہم جلال خان و سمدین سہ
 جلوس ہیلول شاہ لہر خود و خواجہ با سیرید را در دہلی گزشتہ

بوضع حمل بسبب افتادن خانه بملک شد و ملک
بیلول لودی را که شکم او بود همان لحظه چاک کرده
برآور و نذیر و رش او کردند بعد متی ملک کالاشته
شد و ملک بیلول که در آنوقت بمکوشه پور بود،
نزد و عم خود اسلام خان بسر بند رفت و تشریفات
یافت و چون در یک جنگ از وی بیادری ظاهر
شد اسلام خان دختر بد و داد و تشریفات نمود و گویند
که رفته رفته کار اسلام خان بجای رسید که دو زرده
پنزار افغان که اکثر از قوم او بودند ملازشتی گشتند
و اسلام خان وقت فوت خود با و خود پسران رسید
ملک بیلول را بقایم مقامی خود وصیت فرمود و از خرد
از کبر و در بسیار ملک بیلول استقلال تمام بهم رسانید
و سر بند را منصرف شد نقل است که وقتی ملک
بیلول بخدمت عم خود اسلام خان رسیده بود و روزی
در سمانه با و یار خود بخدمت درویش سیدانام

در فرمان سلطان فیروز شاه باریک ملک بهرام که جد ملک
بهلول لودی بود از برادر بزرگ خود بنحسده جدا شد
و بملتان آمده نوکر ملک مردان دولت حاکم ملتان
شد و او در پنج پسران بودند ملک سلطان شه و ملک
و ملک فیروز و ملک محمد و ملک خواجه و ایشان بعد
خوت پدر خود و در ملتان ساکن بودند و چون خفر خان
در عهد فیروز شاه حاکم ملتان شد ملک سلطان شد
نوکر او شده سردار جمیع از افغان گشت و در جنگی
که خفر خان با قیام خان با ملو خان کرده بود و ملک سلطان
شد ملو خان قیام خان را قتل کرد و نزد خفر خان بدید
اعتبار رسیده خطاب سلام خانی یافت و حکومت
سریند گرفت و برادرانش با دومی بودند از آنجمل
ملک کاله که پدر بهلول لودی است بتوجه برادر
حاکم سریند و ورایه شد و دختر عم ملک کاله که
در قهقارو بود و مادر ملک بهلول است نزد یک

در تراسه پسر و فرزند خود خوانده بود و مرا به شاه به برادر بزرگی
و شاه بهی را بتو از زانی داشتیم و خود بد او ان قنایت کرم
سلطان بهلول لودی کامیاب شده و در هفتم ماه بیج لاول
رسیده یکبار به بامر باوشاهی مشغول گشت و نام
شاه علام الدین را از خطبه بر انداخته خبر برگرفت
و باوشاه علام الدین در گوشه بد او ان مدت ها زنده
و خود در ^{۱۱۳} فوت شد و بر و این ^{۱۵۴} فوت شد
مدت سلطنت او در دهلی هفت سال و چند ماه بود
و حکومت بد او ان قریب ^{نفت} هشت سال بود
و ذکر بهلول لودی باوشاه دهلی از قوم افغان بد آنکه
بعد از سلطان علام الدین بنیره خفر خان سلطان بهلول
که کنی از امرای او بود باوشاه دهلی شد و او از قوم
لودی افغان است و در تاریخ فرشته نوشته که جمعی از
افغان لودی باهم بار و صاحب شده همیشه حبیب
سو و گریه این دوستان می آمدند و از میان آنجیعت

دربداون رفته تخت گاه خود ساخت و دو برادر زن
خود را که داشت یکی را شهنشاه و دیگری را عبده امیر
دیوان امیر کوئی داده در او آخر سده^{۵۴} و در بداون رفت
تخت گاه خود ساخت و در همان چند روز هر دو برادر را
زن وی و روپلی کشته شدند و درین میان ملک
بہلول چون وپلی را خالی دید بصلح و طلب حمید خان و
وپلی آمده متعرف شد و خود را با و شاه بہلول نامید
و در خطبہ نام با و شاه علاء الدین داخل کرده و در همان
سال که سده^{۵۵} بود و وپلی را بہ سپہ بزرگ خود خواجہ،
با سزید داده و دیگر امرای را و رانجا گذارشته خود
و روپال پور رفت و با و شاه علاء الدین کہ من تہوجہ
با و شاه حمید خان را دفع کرده شہر وپلی را کہ کار سلطنت
از دست رفته بود رونق بخشیدم و شہر را بنام شما،
بمحافظت کرده نام سلطان را از خطبہ نینداختم،
سلطان علاء الدین در جواب آن نوشت کہ چون

مدتی آنجا توقف کرده باز وروپلی آمد و درین وقت
همه مقام ولایت هندوستان ملوک هوالیف شده،
و دکن و گجرات و مالوه و جوینور و بنقاله شان صاحب
سکه و خطبه و جو گرفتند چنانچه پنجاب و بیال پور و سهند
رانا پانی پت ملک بهلول لودوی درشت و محرومی
تاسرای لاڈو که متقل شهر دپلی پست احمد خان ابوت
متعرف شده بود و سنیل رانا گد رگاه خواجه خضر که دپلی
پیوسته است و ریا خان لودوی و لول رعیس خان،
ترک بچه و رابری رانا قعبه پیوتفا دن قلع خان،
رخان و کنیل پیالی رر رسی پرتاب و بیانه،
راو او و خان اوحدی بتعرف آورده بود و مگر بهمن
و دلی و چند موضع دیگر و قبحض باو شاه بهماند و بهمن
تدر باو شاه پیو و پس و رین و لا ملک بهلول
لودوی بقصد تسخیر کرده و دلی را محاصره کرد و کای
ن خسته برشت بعه و ران را یام سلطانی علاء الدین

مخالفت اختیار نکرد تا در وهلی آمده محامره کرد و وهلی فتح
باز رفت و کار سلطان محمد شاه روز بروز زیست کرد و
کار بجای رسید که امرای نند و یک طاعت او نمی کردند
وزیر اران بیانه سلطان محمود و خلیج پیوستند پس
سلطان محمد شاه در ان اوان بیمار شده و در ^{۹۴۹}
فوت شد و بجایش سپردی علاء الدین باوشاه
شد مدت سلطنت او دوازده سال و چند ماه
بود و کار سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه
بن فیروز خان بن خفر خان چون سلطان محمد شاه
فوت شد سپرس سلطان علاء الدین بر تخت سلطنت
وهلی نشست و همه امرای ارکان دولت غیر از
بیلول لودی بتختگاه آمده بیعت کردند ^{۹۵۰} و جلوس
ودی در سنه ^{۹۵۰} باوشاه سمت بد اوان رفت
و مدتی آنجا توقف کرده باز در وهلی آمد و حاکم خان
وزیر او بود و در ^{۹۵۱} سپرس ^{۹۵۱} در اوان رفت و

دون سرکشی کروند و برابر بیم شاه شرقی بهم سست
 سلطنت او دیده بعضی برگزانت اورا متصرف شد سلطان
 محمود خلیج بادشاه مالوہ قصد تسخیر وہی کرد و در سلسلہ سلطان
 محمود خلیج مالوہی تا و کرد و وہی آمدہ بفرط ولایت قیام نمود
 محمد شاه مظفر گشتہ کن رزنزد ملک بہلول خواستہ
 و بابت ہزار سوار آمدہ و دیگر امرائی وہی متفق شدہ
 رزن محمود شاه جنگ کرد و آخر صلح و میان ایشان شد
 و سلطان محمود و اسی رفت پس سلطان محمد
 شاه ملک بہلول رزنخوش دل شدہ پیر خود خواندہ
 و خطاب خانانان و او در سلسلہ محمد شاه بسمانہ
 رفت و مرئی حکومت لاہور و ویال یورجک
 بہلول و ولایت لاہور بغایت قوی شدہ و افغانان
 بسیار برو جمع آمدند و حیرت با و دوستی نمودہ
 بہادشاهیں وہی ترغیب تا ملک بہلول بسیار پس ملک
 رزن برگزانت وہی متصرف و با سلطان محمد شاه

و ملک کہو سراج مبارکخانی در خطاب اقبال خان دادہ
 بدستور سابق بلده حصار خیروزہ اور اولاد و ہم در سہ
 محمد شاہ در ملتان رفت و در سہ طرف سمانہ رختہ باز
 آمد و ملک بیلول کو دی کہ بعد از فوت عم خود سلطان
 شہ النی طلب باسلام خان حاکم سرہند شدہ ہو و در وقت
 دیپال پور و لاہور رانا پانی پت بحکم بادشاہ متوف
 شد بادشاہ شکر براری جنگ وی فرستاد تا بکوتستان
 گریخت و باز باز و بکیر بیلول شکر جمع کردہ بسرہند و
 پنجاب آمدہ تا پانی پت متوف شد بادشاہ حام
 خان را فرستاد و شکست یافته و روہی آمد و ملک
 بیلول ببادشاہ پیغام داد کہ اگر حام خان را بکشند
 من اطاعت ہی نکنم بادشاہ حام خان را کشت
 و چند خان را روزیر خود سختہ حام خان ،
 خطاب داد و حکام اطراف زبونی بادشاہ را دیدہ ،
 طبع و رنگ او کردند و زمین و اران ہم از خراج

چون مبارک شاہ شہید شد و رہمان روز برادر زاده اش
 محمد شاہ بن فرید خان بن خفر خان بر تخت سلطنت نشست
 و ملک سرور الملک وزیر کا فر نعمت خطاب خانجہانی یافتہ
 و خزانہ و اسباب مبارک شاہی را متصرف شدہ قوسی
 دل شدہ نخست سد پال و سردار ان کبیری را و فرستائی
 ایشان را کہ قاتلان مبارک شاہ بودند بمملکت بیابانہ
 و امروہہ و نارنول و گہرام و چند پرگنہ میان دو آب
 داد و میران صدر را معین الملک خطاب داد و سپہ سالار
 خان را و عظیم خطاب دادہ جاگیر لاتی داد و امرائی و
 و بندگان مبارک شاہ را بعضی را قتل و بعضی را
 قید کرد و در سہ محمد شاہ ارادہ قتل وزیر خود سرور الملک
 کردہ تا او بگریخت و میان راہ اورا قتل کردند و پیران
 میران صدر را ہم قتل کردند و ہمہ قاتلان مبارک
 شاہ را مثل سردار ان و سد پال قتل کرد و کمال خان
 بہمال الملک خطاب یافتہ وزیر محمد خان استہ شد

در دل کینه داشت اما پادشاه ازین غافل بود و همیشه
بے تکلف به تماشاخانه عمارت مبارکایا و میرفت تا آنکه بتاریخ
نهم ربیع الثانی روز جمعه برای سیر عمارات مبارکایا و
رغبه بود و در تنه نماز جمعه شد و راندم جماعتی به بیروت
مثل میران صدر و قاضی عبداللہ و با جمعی از بندگان و ان
سلاح بسته باندرون عمارت خاص کہ سلطان و
آنجا بود و فرستند و سواران و لدا کانتو با جمیعت خود بیرون
ماند کہ کی از بیرون بدر و پس نذر پال نام کافر
تیغ نیز مبارک شاه زد و دیگران نیز از تیغ و سلاح
خود سلطان مبارک شاه را شہید کردند و ملک سرور
وزیر عذر از بزیده صفت بہمان لوط محمد شاه بن مرزبان
بن خفر خان را بپادشاهی رسانید مدت سلطنت
مبارک شاه سیزده سال و سہ ماہ شانزده روز بود
و تاریخ مبارک شاه بنام او تصنیف شد بہرست
و ذکر سلطان محمود شاه بن فرید خان بن خفر خان

آمد و در سنه ۶۲۹ طرف میوات رفت و در سنه ۶۳۰ ملتان،
و نواح آنرا از ملک حسن تغیر داده حبیب پوری داد و
بلده حصار فیروزه را که در تحت نواب قیام خان بود،
و بود قتل وی سپهر اش محمد خان و تاج خان می ماندند
بملک حسن و او فایده چون ملک حسن خان در حصار،
فیروزه آمده محمد خان و تاج خان و رنگور نمر و غیره و خان
رفتند چنانچه ذکر ایشان خواهد آمد و در سنه ۶۳۰ مبارک
برکنار چون که در دہلی است شهرت بنا فرموده مبارک
نام نهاد و ہمدین سنہ مذکور سلطان مبارک شنید
کہ میان سلطان ابرار ہیم شرقی و سلطان ہوشنگ مالوی
بر سر کالیہ جنگ می شود و چون در فکر تسخیر ممالک شرقی
مدام می بود فرصت و استہ شکر جمع کرده بیرون
شہر دہلی نمر و یک چہوترہ سیر گاہ خیمہ زد و روزی،
چند بیج شکر فرمان داد و توقف کرد و ملک
سرور الملک وزیر در عذر و کمین بود و از مبارک شاہ

و بقول سیوم روز بر تخت دہلی نشست و خود را امیر الدین

الوالفتح مبارک شاہ خطاب کرد و امرای و ملک و اکابر

و شیخ را جاگیر و وظایف مقرر داشت و بعضی را اضافی

نمود و ملک پدر برادرزادہ خود را فیروز آباد و مانے داد

و ملک حبیب بن سدھوی بادی را حاکم فیروز آباد و مانے

بود بحکومت دیپال پور و پنجاب فرستاد و در ۸۴۳

مبارک شاہ در ماه رجب از دہلی برآمدہ برای جنگ حیرت

بکوکر بہ سہرند رفت حیرت گرنجہ بکوہستان رفت

و در ۸۴۵ سلطان در لہور رفت و باز آمد و در ۸۴۶

مبارک شاہ منصب وزارت از ملک سکندر تحفہ گرفتہ و از ملک

دادہ بنائید کفار فرستاد و خود نیز عقب وی بولایت

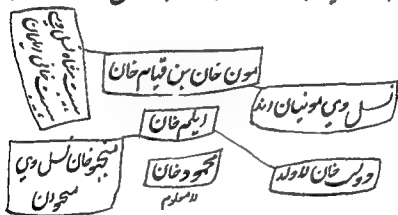
کنیر رفت و در ۸۴۶ سلطان بہوشنگ والی مالوہ برائی

تسخر گواہا را آمدہ بود کہ مبارک شاہ رخصتہ او را بہریمت

دادہ در ۸۴۷ در دہلی واپس آمد و در ۸۴۸ سلطان

سمت کنیر رفت و راسی فرسنگ را قبضہ کردہ بار دہلی

و یکے از قوم قیام خانیان است و نیز بتحقق رسید
 که اورا یکے پس بود ایلم خان کہ نسل اورا ایلمان گویند
 و نامبرده را چهار پسران بودند دولت خان و منجو خان
 و محمود خان و سبت شاه اما دولت خان بن ایلم خان
 لا ولد خست و حال اولاد محمود خان ہم معلوم نیست
 و نسل منجو خان را منچوران می گویند و نسل سبت شاه را
 سبت خانی ایلمان می گویند نقشہ نسل مومن خان زبیت



خوکر سلطان مغزالدین ابوالفتح مبارک شاه بن خفر خان
 بادشاه دہلی و رنایخ خرشتہ نوشتہ کہ چون خفر خان
 بیمار شد دولت از زندگی بشوئید پیش از فوت
 سہ روز پسرخو مبارک خان را ولی عہد خود
 ساخت پس نامبرده بعد فوت پدر و رہبان روز

کوؤبر ناکر کے بڑی بہو میان پائی از اولاد او قوم
کدنان اند کہ یکی از قوم قیام خان یان است اما قشہ نیست

قطب خان بن قیام خان
قطب خان در قعیہ باروان می ماند
اولاد او در اندان گویند

و کرمون خان بن نور قیام خان بد اسکہ مون خان بن
نور قیام خان در زمان حکومت پدر خود در بلده فتح آباد
کہ از چهار پشت کرده سمت شمال شد حاکم بود اما
در قیام راسہ نوشتہ کہ او حاکم بکر بود باث کر کثیر و دیہ
بدیہ تمام و رانجامی ماند و بہ بہو میان و جاگیر داران
نواح از دیہ بدیہ او می سرزیدند چنانکہ در قیام ران نوشتہ
است و دوبرہ بدیہ بکر مین مون خان کتو نکر سوہوی

اکس پاکس یے مہ بہو بن مل کر کیے نکل مونا قیام خان است
کل مین رف چوئی جاکئی دل کی دہل سین کوتل برو پیکان
حال و نجات او معلوم نیست و ہم بہ تحقیق نہ رسیدہ کہ
اورا چند پسران بودند اما نسل او را مونیان میگویند

نواحی جزیرہ و فدیہ می گرفت چنانچه راجه قصبه انیسر و دازده
لکپه روپیه براه جزیرہ اخن خان را میداد و بیومیه قصبه
امیر شہت لاکپه روپیه میداد بد آنکه دیگر احوال اختیار خان
بنظر نیامده آنچه که در قیام راسه نوشته شد و در نوک قلم
آورد و اما شنیده می شود که او را اولاد و بنو و پس
خبر بقی خان بن زین الدین خان بن موئی راسی را بعینه
عم زاده خود را بفرزند می گرفت و قوم را خان از دان
جاری شد و نقشه نیست

اختیار خان عرف ابن خان

قوم ابلهان از نسل او اند

ذکر قصبه خان بن قیام خان بد آنکه نواب قصبه خان بوف
کدن خان بن قیام خان از زمان پدر خود تا عمر آخر خود
و قصبه باروان بالک کثیر و شوکت و غیر می ماند و کی
ر دیار راسی آن بنو که با وی مقابلہ کند و همه جاگیر داران
نواحی از وی ترسیدند چنانکه در قیام راسه نوشته
دو برهه بی چونوست قصبه خان بسوا و بن جایی

گرفت بهلول چون این خبر شنید فرمان بنام اختیار خان
بدین مضمون نوشته فرستاد که اسپان مرا اگر بهتری خود
خواهی در دلی برسان و الا راه من بجو و بهیا جنگ شو ازین خان
در جواب آن نوشته فرستاد که سلطان بهلول را معلوم باد
که نزد من یک لاکه که اسپان هستند مرا خواهرش اسپان
نبود اما برای اراده جنگ این اسپان مرا گرفته ام هرگاه
که خواهی برای جنگ بیا که من از اینجا نخواهم خیزد خوی من
بهچون کوه شده است اگر کوه و هوای از جای خود بجنبند
من هم از جای خود بجنبم بادشاه ازین سخنان در دل
پرسیده غم جنگ موقوف کرد و داعیه اسپان بگذاشت
نفل است که ملک میوات را پنجاه دو و بار نواب ازین خان
خراب کرده و غارت نموده است و میواتیان از خوف
و بی دیه بدیه و قریه بقریه می گریختند و کسی را طاقت نبود
که مقابل ازین خان کنند و ما دام که شاهرالیه زنده ماند و شاه
بهلول را در خاطر نیاورد و از همه جا گرداران و بهومیان

دو سه ساله این دهلې خواهر آمد اما محمد خان و تاج خان ذکر
این هر دو ترا در عقب نوشته خواهد شد. ذکر نواب
اختیار خان بنی نواب قیام خان بدرنگه اختیار خان
لجوف آهنگن از ایام حیات پدر خود نواب قیام خان تا
آخر عمر خود در قبه دهبوی که از نار نول سه کرده
سمت مغرب رست حکومت کرده و بر سر این
قبه دهبوی یک کوه رست اختیار خان بر آن کوه
قلعه بنج و عظیم ساخته بود و در آنجا بهشت گسترده و شگفت
و عظمت بسیاری ماند و گویند آن کوه دهبوی
جایی پست نشینند و آن رست پس اختیار خان
بعد فوت پدر خود هم در آنجا می ماند و هیچ یکی از بن
بنج با و شاهان مذکور را در خاطر نمی آورد و چنانچه
نقل رست که وقتی سلطان بیلول با و شاه دهلې
از عراق رسیان عراقی طلبیده بود و چون نزدیک
دهبوی رسیدند اختیار خان براه عقب همه را

نور قیام خان الملقب به خانبهان خان

محمد خان

محمد خان

تاج خان

قطب خان

مومن خان

رضیہ خان

تاج دولت عرف سیت

ذکر پیران نور قیام خان مرحوم بدانکه نواب مرحوم پانچ
پیران صاحب شمت و عظمت و صاحب شکر و شجاع
و دلاوران بوده اند و هر یک ازین پنج پیران در
عهد پدر خود در هر جای بجلوت سرفراز بود چنانچه
ذکر آن نوشته شده است اما بعد فوت نواب مرحوم
پیران بزرگ وی محمد خان و تاج خان برادر و برادر
و ربلده حصار فیروزه بجای پدر خود ماندند و با شوکت
و دبدبه تمام در آنجا بودند چنانچه هر خان هر چند
اوشان را طلبید اما بسبب کینه پدر خود و نزو
او و روی نرفتند و از خوف خان تاسلطان بیلول
لودی بهمی سلاطین و پهلوی یکی بعد دیگری ایشان را
طلبید مگر برای سلام آینه نرفتند چنانچه ذکر ایشان

و تاج خان از دو مادران بودند اما محمد خان و ز زمان
 حکومت وزارت پدر خود در بلده حصار می ماند و تاج خان
 و قطب خان هر دو برادران در تسمیه ماند و در قیام
 را سه نوشته که محمد خان و تاج خان هر دو در حصار می ماندند
 و چون خان در قیام باد حاکم بود و اختیار خان ابو
 اکبر خان را حکومت ملک میوات بود و حکومت
 گاه وی بلده دهبوس بود قریب نارنول و موسی الهه بر دهبوس
 قلع بنا کرده بود و موسی گویند که زین الدین خان برادر
 بزرگ قیام خان که بعد از وی مسلمان شده بود
 و در آن ایام در بلده نارنول حکومت میکرد و قبر وی
 هم در نارنول است و زهر الدین خان برادر قیام خان
 در بلده وادری حکومت میکرد اما در قیام را سه نوشته
 که نور قیام خان را پنج پسران مذکور بودند و احمد خان
 پسر نبود و الهه اعلم بالصور اب مانقش
 اولاد قیام خان نیست

نور قیام خان الملقب به خانجهان خان

محمد خان

محمد خان

تاج خان

قطب خان

مومن خان

رختیار خان

تاج دولت عرف سیمت

ذکر پیران نور قیام خان مرحوم بدانکه نوراب مرحوم پانچ
پیران صاحب شمت و غلیمت و صاحب شکر و شجاع
و دلاوران بوده اند و هر یک ازین پنج پیران در
عهد پدر خود در هر جای بجلومت سرفراز بود و چنانچه
ذکر آن نوشته شده است اما بعد فوت نوراب مرحوم
پیران بزرگ وی محمد خان و تاج خان هر دو برادر
و ربلده حصار فیروزه بجای پدر خود ماندند و با شوکت
و دبدبه تمام و رانجا بودند چنانچه هر خان هر چند
روشان را طلبید اما بسبب کینه پدر خود و نزو
او و روی نرفتند و از خوف خان تا سلطان بیلول
لودی همه سلاطین و پهلوی یکی بعد دیگری ایشان را
طلبید مگر برای سلام آینه نرفتند چنانچه ذکر ایشان

و تاج خان از دو مادران بودند اما محمد خان و ز زمان
 حکومت وزارت پدر خود در بلده حصار می ماند و تاج خان
 و قطب خان هر دو برادران درکسم می ماند و در قیام
 را سه نوشته که محمد خان و تاج خان هر دو در حصار می ماند
 و چون خان و رفیق با د حاکم بود و اختیار خان بوف
 اکبرن خان را حکومت ملک میوات بود و حکومت
 گاه وی بلده دهبوی بود قریب نارنول و موسی الیه بر دهبوی
 قلعه بنا کرده بود و موسی گویند که زین الدین خان برادر
 بزرگ قیام خان که بعد از وی مسلمان شده بود
 و در آن ایام در بلده نارنول حکومت میکرد و قبر وی
 هم در نارنول است و زهر الدین خان برادر قیام خان
 و بلده وادری حکومت میکرد اما در قیام را سه نوشته
 که نور قیام خان را ریخ پسران مذکور بودند و احمد خان
 پسر نبود و الیه اعلم بالله و اب مانقش
 اولاد قیام خان نیست

یختتر شده بود اما نام و ختر تاج دولت بود و وی
م و فاضله و شاعره بود چنانچه یک دیوان از تفسیفات
یا در حیدر آباد و کهن و کتابخانه محمد خان نواب
بنوری و الی شهور است یک مصرعه از آن دیوان
درست نیست «خانه بروشان بکوی میفرودشان»
میروند و تخلص وی سینه است و الله اعلم بالصواب
اما این تحقیق نه پیوست که این تاج دولت از کدام
س منکوحه شد اما پسران اول تاج خان و دهم
محمد خان سیم قطب خان بوف کدن خان چهارم
مونا خان پنجم رختیار خان بوف رکن خان ششم
احمد خان و بعضی گویند که نام وی با و الیه خان بود
اما تحقیق نه پیوست که کدام پسر از کدام زن بود
اما گویند که از نجل پسران احمد خان بهرام پسر و شهید
شد و از هر پنج پسران مزبور اولاد جاری هست
چنانچه ذکر هر یکی نوشته خواهد شد گویند که محمد خان

و خطیرہ کہ نواب ممدوح برای خود تیار کنانیدہ بود
 گویند کہ نواب ممدوح را ہفت^م زمان بود اول^م از
 ہمہ کلان ترسماء و اردن وی بنست رگنا تہہ سنگہ فقیہ
 سار و دہیم جیت کنور بنست شورا ج سنگہ گور سکند
 مار و بہہ سیوم امید کنور بنست رتن سنگہ جالو سکند
 سیوانی چارم سجان کنور بنست اردتور او سربان سکند
 کندیلہ پنجم سجان کنور بنست راج پال بناسی سکند
 جبہ میر ششم رتن کنور بنست دوار کا داس ٹاکر
 سکند ناگور ہفتم چاند کنور بنست بیگوان داس
 بد کو جبر سکند ہودو کا نو کد رخی بیہ بیٹان و بعض گویند
 کہ نواب را این پنج زمان بود اول^م و اردن وی
 مذکورہ و دہیم رتن کنور چالو سکند سیوانی سیوم
 سہی کنور سربان چارم ملہان نام گور پنجم شاہ
 کنور بیٹیانے اول^م قول صحیح است و البہ اعلم بالحقوب
 و نواب ممدوح را پنج^م سربان و بقویہ شش^م سربان

آن بہو میاں بچائی ہیں کمدیچ کچھواری بیرو باھو میٹے بیٹے تو مر
 گور جاو دیا نی سب لائی ہیں تا تو ہی سر وہی ناگور و کہہ کہہ
 چندل کالو جہا بنے شاہ حسین اقلیم شاہ بہائی ہیں،
 شاہ محمد میر نیر خان ملو خان اور سیس معز دین مول کہت
 میں کہائی ہیں بیٹے ہیں حصار سیس وہی چاک چاہیں
 دن پر اپنے ہنر بہا و رگہ رنو کوٹھی کھوار داور ورت
 بہا رہیں کالیس یٹا و اور سچ کے میو اسے لہجہ کت
 بہت او جان اور دیا رہیں پورب پیچم اور اور ستر
 وچیں ساگی ولی ہیں ملو کی نہیں کہت کنور رہیں
 قیام خاں چو مان موٹے رای لہجہ حب مان ہیں وفات
 یعنی شہادت دی ہو افق تاریخ خرشتہ ہشتم ماہ
 جمادی الاول کشتہ ہشتاد و بست و دو ہجری و
 کنار آگست شد و بقول صاحب قیام را سہ عمر
 وہی نو و بیچ سال شدہ ہو کہ خضر خان بادشاہ
 دہلی اور اجہنا غرق کنز و قبر وہی وروہی کہتہ است

این مشورت کرده در کمین بود تا روزی قایم خان و
خضر خان هر دو بر قلعه دلهی تماشای جوی جهنم می کردند خضر خان
سپه بر قیام خان چنان زد که در جهنم افتاده غرق شد
این عبارت و نیز در اولاد وی مشهور است که چون،
وی در جهنم افتاد و شمشیر بر پهنه از نیام بر کشید و این
نشان شجاعت او بود که در اولاد وی تا هنوز اثر،
آن باقی است و حالا قوم میراثیان چون اولاد او را
و عا می کنند اول باین لفظ آغازی کنند که ویک،
تیغ بریان یعنی در ویک تیغ شمشیر کب با و فایده بداند که
نواب مرحوم در عمر خود بسیار جنگ نموده و فتح کرده
است اما درین مختصر گنجایش ندارد و در آنکه نعمت خان
بن نواب لطف خان و قیام را سه نوشته بود درین
رساله نقل کردم و در قیام را سه سوتیا هم بنده
و در مدح نواب مرحوم نوشته است زیست سوتیا
قیام خان چو دان خان سلطان ساو به را و در دنی

رفت و از آنجا با ثاوه آمده مرین شده و رویی آمد و در
هفتم^{۱۴} جمادی الاول در آنکه فوت شد مدت سلطنت
او هفت سال و چند ماه بود و بعد فوت او پسرش مبارک
شاه بر تخت نشست و در تاریخ فرشته نوشته که خفرخان
در اثنای مرض قبل از فوت^{۱۵} سه روز پسر خود مبارک خان
را دی عهد ساخت پس بعد فوت خفرخان در همان
روز و بروایت سیوم^{۱۶} روز با اتفاق ملک اکابر تخت
پد جلوس کرد و خود را سلطان اسمعزالدین ابو الفتح،
مبارک شاه نام نهاد و فایده بدانکه در قیام^{۱۷} را سه نوشته،
و نیز در اولاد نو ا قیام خان مرحوم بهیچین مشهور است
که روزی در دل سلطان خفرخان اندیشه آمد که چون
قیام خان زبردست و مرا بر تخت بسج خود او نشاده
است پس کی را که طاقت نشاندن باشد،
طاقت دور کردن او ز ا هم باشد اعتبار این نباید
کرد و علاج این باید نمود پس وزیر خود را هم شامل

رست اما صیحت آنست که بالا نوشته شد و چون خفرخان
ازین سفر بدیلمی رسید شنید که نزد یک پاجهوارده شیخ خجوع
را سارنگخان نام باز نموده خلق کثیر بر وجه آمده اند و
حال آنکه سارنگخان بجای و در بهمان احوال که صاحب قران بهند
آمده بود فوت شده بود پس خفرخان ملک سلطان شاهی
لووی را در الحاح طلب سلام خان را که حاکم سرهند بود بریقین
کرد و سارنگخان مذکور و روحانی سرهند مصاف داده شکست
یافته بکوهستان درآمد اسلام خان تعاقب او نگذاشت
و حسب الحکم خفرخان ملک طغایی ترک امیر جالندهر و وزیر کنجا
وزیر سامانه و ملک خیرالدین حاکم میان دو آب با شکست
عظیم بکوه اسلام خان بجای از کوه برآمده بعد عبور بهمان
بملک طغایی پوست تا انمرو و داد و در قتل کرد و در سنه
خفرخان در میوات رفت و در بهمین سفر تاج الملک
وزیرش فوت شد و پسرش ملک اشرف سکندر
بوزارت مقرر گشت و خفرخان از آنجا بکوه الیاء

دورین سفر قیام خان نواب والی حصار فیروزه هم همراه خفر خان
بود چون بنزدیک قبه پشایی رسید و از آن گنج غبور کرد،
ازین راه گزر سپهر اس و ردول مهبت خان که از جانب
سلطان ناصرالدین محمود بود و راه یافته و رید اولی متحصن
شد و شش ماه به جاریه و مجاوله گذشت و درین اثناء
بعضی از امرای مثل نواب قیام خان و الی بلده حصار و،
اختیار خان لودی و سایر خانه زادان محمود شاهی که،
از دولت خان لودی جدا شده بود و بخفر خان پیوسته،
بودند عذر اندیشیدند خفر خان ازین معنی واقف شده
دست از محاصره بازداشت و بجانب دهبی برگشت
و در اثنای راه هشتم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۰۲ در کنار
آنکس همه ایشان را بیهانه و رید مجلس جمع آورد و همه
بقتل رسانید فایده بدانکه در قیام راه چه ذکر وفات
نواب قیام خان و بیکر وجه نوشته است چنانچه ذکر،
آن نخواهد آمد و نیز مشهور در اولاد قیام خان هم همچین

بکوهستان رفت و پیشکش بسیار داده باز،
 تقفیر وی معاف گرد شد و در سده^{۷۱۹} خبر شنید که
 سلطان احمد شاه گجراتی بناگور آمده اراده تسخیر
 اندارد و خفرخان خود برای دفع او در ناگور رفت
 احمد شاه قبل از رسیدن او بطرف مالوه رفته،
 بود پس خفرخان از ناگور بجای او رسید و از آنجا،
 در گوالیار رفته از راجه انجا مال مقرری گرفته
 و ربیانه رفت و از آنجا بدیلمی آمد و در سده^{۷۲۰}
 خفرخان تاج الملک وزیر خود را بر سر راهی هنر سنگ
 راجه کنهیر فرستاد و گریخته در جنگل توله رفت و هم
 و رسد مذکور خفرخان جهت تنبیه مفردان کنهیر،
 غریبت خود نمود و اول مفردان ولایت
 کول را گوشمال داده از آب کنگ گذشت،
 و سبیل را خراب کرده باز و دیلمی آمد و هم بدین
 سده^{۷۲۱} و رمه و التوحه خفرخان بطرف بدائون رفت

بر تخت دہلی نشست ملک تحفہ راجا ملک خطاب
دادہ وزیر خود ساخت و عبد الرحیم سپہنوازندہ ملک
سلیمان را بجلا در ملک مخالف نمودہ و قطاع ملتان،
فتح پور عنایت کرد و اختیار خان افغان را اسقاریہ
میان دو اب داد و سید سالم را تہان پور و نربہ
و دیگر قطاع داد و نیز خفخان با وجود استوار و بادشاہی
و اسباب ملک واری رعایت ادب صاحب قران
امیر تیمور کردہ لفظ شاہ سپہنواز لہلاق ننہود و بالاقاب
خود را مخالف ساخت و در ابتدا در کہ و خلیجہ
بنام امیر تیمور و ملتان و در وہلی بنام مرزا شاہرخ
بن امیر تیمور مقرر داشت اما در آخر خلیجہ رسم خفخان
برودہ و عالمیکردند و در اکثر سنوارت پیشکش لایق
برای مرزا شاہرخ میفرستاد و در سنہ اول،
جلوس خود تاج ملک را با سپاہ خود طرف،
کنہتر فرستاد و راجہ رائی نرسنگ حاکم انجا گریختہ

جنگ کند اما چون شجاعت و دلاوری نواب مشهور
بود این دولت و نفرت از دست وی حاصل شد
الوفض خفرخان و قیام خان هر دو از ناگور سمت دہلی
روانہ شدند و در میان راه بنا بر کاری میان خفرخان
و قیام خان ہم تکرار شد تا ہر دو با ہم جنگ کردند و آخر
باز حق تعالی قیام خان را فتح داد و خفرخان بگریخت
چنانچہ در قیام را رسد نوشته است و دہرہ سے
جیتے قایم خان جو بہا جو خفرستان و خفرخان کیے بانہ گہ
نخت پہا بوران یعنی بعد از فتح قیام خان باز صفائی
در میان ایشان شد و نواب و روهی رسدہ
دست خفرخان گرفتہ بر تخت سلطنت ہندوستان
نشاند و در میان ایشان بسیار رفعت و محبت
پیدا شد و تا مدتی برین حال گذشت کہ ازین
قیام را رسد و در تاریخ فرستہ نوشته کہ جلوس
خفرخان باز وہم ربیع الاول ۱۰۷۴ شد کہ چون خفرخان

سامل شدہ دروہی رسیدم قیام خان ہم روانہ شد
و در قبیہ ملتان رختہ با خضر خان ملاقات کرد و خضر خان
گفت کہ من از تو بسیار خوش شدم و بغیر شما کی را
حافظت نیست کہ مرا بر تخت وہی نشاند قیام خان
گفت قل اللہم مالک الملک تو ہی الملک من تبارک
یعنی خدای تعالی مالک ملک است بعد ملک کی را کہ
خوابد اما من ہم رفیق و معاون شما ہستم پس ہر دو
با خوج کثیر از ملتان روانہ شدند و ارادہ کردند کہ
اول قوم راٹوڑ را زیر کردہ بعدہ سمت وہی روانہ
خواہم شد چون این خبر بر راٹوڑ ان رسید ہمہ سرداران
ہمہ افواج در قلعہ ناگور جمع شدند و گساروہ ایشان
راجہ چونڈا راٹوڑ بود چون خضر خان و قیام خان در ناگور
رسیدند قلعہ محاصرہ کردند آخر انواب ممدوح راجہ
چونڈا را قتل کرد و بقیہ کفار و بگربزہا دند و خوج
خضر خان را تاب و طاقت نبود کہ از قوم راٹوڑ

قیام خان افتاد چون این خبر به خفر خان رسید بسیار،
نخلین داند و گین شد و دست تاسف می گذرید،
و اراده کرد که از قیام خان این بدله بخوابم گرفت
اما چگونه عیوض بگیرم که زیر دست است چون لوب
قیام خان شنید که خفر خان را باعث کشته شدن
مزدکن آلوان و افواج و بی بسیار خشم و اندیشه
شده است و اراده بدله آن میدارد و تدبیر کرد،
و بغیر صلاح کردن از وی و حق من بهتر نیست،
نامه بجانب خفر خان نوشت که اگر ترا خوارش
سلنت باشد بیا که ترا و بی و دوم و با و شاه
مهندستان کردم چون خفر خان این خط بخورد بر
سر و دیده داشت و بسیار خوش دل شده
از و در ملک خود روانه شد و راه و بی گرفت
و در جواب آن قیام خان را نوشته که شما زو
روانپوشده از من ملای شوید تا ما و شما هر دو

که فوج ماترا زنده بخوابد گذارشت قیام خان در جواب
ان نوشته که ای گپور ارگوان تلر تو سر فوج کثیر است
و تلر من بر الله کثیر است مهیا بجنگ شو که من می آیم
الوفی نواب بهم همراه افواج کثیر بمقابله ارگوان موزالدین
بیرون چهار آمد و در میان هر دو لشکر مقاتله عظیم افتاد
و بسیاری از طرفین کشته شدند آخر الله موزالدین
ارگوان از لشکر بیرون آمده نواب را از زو او که
از لشکر بیرون آتا ما و تو یکدو دست قبضه کنم نواب
بیرون آمد موزالدین بر چپی بر نواب زو حق تعالی
نواب را از فرب ان در مخالفت و ارشت بعده
نواب فرب بان بر موزالدین ارگوان چنان زد که از
اسپ خو و افتا و جان بجای سپرد و درین حال همه
افواج موزالدین رو بگریز نهادند و اکثر ایشان کشته
شدند و بقده السیف بگریختند و حق تعالی نواب
را فتح و لغت داد و غنیمت بسیار و مال وافر بدست

در چهار راج می‌کنم ترا چه یار آنکه این ملک را

از من رانند تراغ کنی اگر بهتر می‌نخود خواهی بهوستی

چهار از دل بدر کن و اگر خواهی با خواجه کثیر بیا که

ما تو جنگ کنم که باز در دل تو بهوستی اینصوب نماند

چون حو خان آن جواب خط را بخواند و نیز بزمانی

نامه بر شنید که نامه مرا قیام خان پاره پاره کرده اند خشت

بعضه تمام اخواج کثیر همراه مغز این رگوان بمقابل نواب

سمت چهار خشتا و نواب هم شنید که مغز این

رگوان قریب چهار با خواجه کثیر رسیده است مهیا

جنگ شد مغز این رگوان نامه سمت نوابم نوشت

بدین مضمون که چرا بدست خود و هلاکت خود را

مدیدی و از گریختن اخواج سلطانی چرا شرم می

داری ای قیام خان ترا نوشته می‌شود که اخواج

عالم بسیار است لازم که چهار را خایه کنی و الا

نه خواهی دید آنچه خواهی دید و خود را مرده شمار

پیوسته اند و رفیع آبا و آمده نامی سمت نورب قیام
خان نوشته بدین مضمون که این قعبه حصار در خالی کن
و مرابده و الا برای جنگ آماده شو که فوج من بر ای
مقابله تویی آید قیام خان آن خط را پاره نمود و در
جواب آن نوشته فرستاد که ای خفر خان فوج راجه
می فری اگر تو خود برای جنگ من بیایی البته مرا
بنمایم آنچه که سراسر ای تو می باشد و حصار را هرگز هرگز
تا دم زلیت نخواهم گذاشت زیرا که درین بتک
من و خند مدگی هست که خلق گوید قیام خان با این
شوکت و عظمت که از هر من ارشس هست بی جنگ
خفر خان را و او تاب مقاومت او نیاورده و توانست
که باو جنگ کند و محل من و حصار مانند او چهار قطب است
یعنی لطیف شیح الدین قطب جمال الدین الدین
و بامداد و سپرش بر آن الدین و بعد از سپرش قطب
منور و بجمت سپرش قطب نور الدین نور جهان

پس وقتی که سلطان ناصرالدین محمود شاه از ملک مالوه در
وہلی باز آمد و تبرکنت وہلی نشست و رستنه بلده چهار
آمده توام خان را در قلعہ محاصرہ کرد از آنجا کہ نورب مرحوم
از مدت مدید خادم بزرگان این سلطان بود و بسبب
حادثہ یتھوری و علت تبدیل زمانہ متابعت خفرخان
کرده بود این وقت باز از تقصیرات اختیار نمود و توبہ کرده
و سپر خود را ہمہ پیشش بسیار بخدمت سلطان فرستاد
و عذر خواست تا سلطان از سر تقصیر او در گذشتہ
باز در وہلی رفت چون خفرخان این شنید کہ قیام خان
متابعت سلطان محمود اختیار کرده از من باغی شدہ
است نورب قیام خان نوشہ فرستاد کہ حصار
را خالی کنی و چنانچہ ذکر آن نوشہ می آید ،
ذکر جنگ نورب خانچہاں خان بجوف قیام خان
بامیرالدین اغوان کہ از طرف خفرخان آمده بود گویند
کہ چون خفرخان شنید کہ قیام خان وغیرہ سلطان محمود

بنجاری مقدس سره بجلک مردان دولت داده بود،
ازان روز حیات او مشهور گردید چون سالنگیان غالب آمد
اورا از حکومت ملتان محروم گردانید و او بعد فتح دہلی نزد
صاحب قران امیر تیمور آمدہ حسن اخلاص و نیکو خدمتے باز
بجلمت ملتان و پنجاب رسید و بہمن عنایت آنحضرت
آخر ببادشاہی دہلی رسید نقل است کہ چون امیر تیمور،
دہلی را فتح کرد اکثر امرا و فیروز شاہی با و ملحق شد
اخلاص و متابعت اختیار کردند و قیام خان چوہان،
والی چھار خیروزہ ہم با امیر تیمور پیوستہ ازہا متابعت
و اخلاص نمود و بعد چون امیر تیمور واپس در ولایت
رفت و ملک لاہور و دیپال پور و ملتان را حوالہ،
خضر خان کرد چون بلدہ چھار خیروزہ ہم در تحت تعویض
خضر خان بودند و اب قیام خان کہ اورا ورتارخ فرستہ
قوام خان نام نوشتہ است ہم در متابعت خضر خان،
اختیار کردند و تا از جانب او و چھار خیروزہ حاکم بود

و آنچه سینه مذکور در و بهی آمده دولت خان را محامره،
در چهار سیری که در و بهی است کرد بعد از چهار ماه که
از محامره گذشته بود دولت خان از قلع بر آمده از
خفرخان پیوست و گرفتار شده در چهار فیروز آباد
محبوس شد تا در قید مرد و ذکر سلطنت سید خفرخان
بن ملک سلیمان در تواریخ فرشته نوشته که در طبقات
محمود شاه و مبارک شاه است این آورده که خفرخان از قوم
بود پدر او ملک سلیمان را ملک مردان دولت که
از امرایی کبار فیروز شاه بود پسر خوانده بود و ملک
مردان دولت چون در حکومت ملتان فوت شد
و حکومت آنجا به پسر علی رش ملک شیخ نام موقوف
گشت و او نیز در آن ایام فوت شد ملک
سلیمان که دعوی سیادت میکرد و حاکم ملتان گردید
و بعد خفرخان بجای سلطان فیروز شاه حکومت
ملتان یافت و گواهی شاه و تاج محمد دوم سید جلال

وہی آمد و سلطان ناصر الدین لچھو درامحاصرہ کردہ و چند
امرای سلطان باو ملحق شدند و میان او و اب را
در تصرف خو و آورد و باز بفتح پور رسید و ہم درین
سہ سال سلطان لچھو در ماہ رجب برای شکار طرف
کپیل رفته بود و ہنگام مراجعت در ماہ ذوالقعدہ مریض گشتہ
در بہمان ماہ فوت شد و از ان تاریخ باو شاہی وہی
از سلبہ ترکان کہ غلامان سلطان شاہ اب الدین
غوری بودند و الی غلامان ایشان متفرض گشت
مدت سلطنت سلطان ناصر الدین لچھو شاہ بالین بہمہ
تسری زل و انقلاب بہت و دو سال و دو ماہ بود و بعد
فوت وی امر اباسلطنت دولت خان لودھی بہجت
کردند و خطبہ و سکہ وہی در محرم سہ سال و سہ ہفتاد
و ملک ادیس و مبارز خان از خفر خان برگشتہ بدو
پیوستند و او یک سال و سہ ماہ باو شاہی کردہ بود
کہ خفر خان شہت ہزار سوار را جمع کردہ در ماہ

مالوه را گرفته اراده تسخیر ملک جونپور وار و ابرار بهیم شاه
 این خبر شنیده واپس بجونپور ملک خود رفت و در آن
 سلطان ناصر الدین محمود شاه بر سر قوام خان که از جانب
 خفر خان حاکم حصار فیروزه بود رفت و او در قلعه مستحضر
 شده پس از چند روز پسرخود تاج خان را با پیشکش
 بسیار بخدمت بادشاه فرستاد و عذر خواست و سلطان
 واپس در واپس آمد و خفر خان این خبر شنیده که قیام خان
 و غیره به سلطان محمود متفق شده اند بفتح آباد آمده و
 مردم فتح آباد را که به محمود شاه پیوسته بودند ایزد کرده
 باخی نوکر قیام خان و دیگر جانوشته خواهد شد انوش
 خفر خان ملک تحفه را در فتح آباد تعیین کرده که میان
 و داب که در تعرف سلطان محمود دست بیازد و خود
 در سینه مذکور از راه رشتک بدیلمی آمد و سلطان
 محمود در فیروز آباد حصار سی شد و خفر خان بچند
 روز بفتح بفتح پور رسید و باز در سینه خفر خان در

ملتان روان شد تا خفر خان را دفع کرده سکوه
غلیبه دلهی را بنام خود کند چون نمرود یک ارجو دین کم بیایک
پس مشهور است رسید خفر خان لشکر پنجاب و ویسپال پور
و ملتان را جمع کرده برای جنگ وی استقبال کرد و دور
نوز و هم جادوی الاول در سنه مذکور جنگ واقع شد ملو خان
کشته شد و بیست و نه نفر عهده خود را سلام خان لووی سرش
بریده نمرود خفر خان برد و خفر خان سرش بفتح پور که ممکن
بود فرستاده بر دروازه اش او بختند و دولت لووی
که اختیار خان که ورو دلهی بودند این خبر کشته شدن
ملو خان شنیده سلطان نامرالدین محمود شاه راز قبیله
طلبیده در جادوی الاول سال مذکور باندک مردم
بدلهی آمده بر تخت دلهی نشاندند و بعد از چند روز
نشستن وی ابراهیم شاه مشتاق عازم دلهی شد
و نائب آب چون رسیده بود و خواست که از آن
نیز بگذرد و درین اثنا شنید که خفر خان گجراتی ملک

شده چنانچه ذکر او خواهد آمد و سمانه را غالب خان
 و بیانه را شمس خان او حدی و کالیپ را و بهیوسه
 را محمد خان بن ملک زاده فیروز قالیق گشتند و بر
 یکدیگر اعتماد نموده در جای خود و مستقلال زوندوا
 و در سنه ۱۰۳۳ ملو خان الملقب اقبال خان که حاکم و بهی شده بود
 لشکر بجانب بیانه کشید و بر شمس خان غالب آمد و
 از سر سنه یکمیر رفته پیش کس گرفته باز و بهی آمد
 و در سنه ۱۰۳۴ سلطان ناصر الدین محمود شاه حبش التماس
 ملو خان از مالوه و رو بهی آمد و از بادشاهی بنان و
 جامه قناعت کرده از سر رس ملو خان در امور بادشاهی
 و خل نمی نمود و در سنه ۱۰۳۵ سلطان ابراهیم محمود شاه
 قنوج گرفت چنانچه ذکر وی رفته است و در سنه
 محمود شاه قنوج را غلبه حرامی کرده محاربه کرد
 و رعایت سلطان ناصر الدین محمود شاه نکرد و بی
 فتح و رسامه آمد و در بهدین سنه ۱۰۳۶ ملو خان جانب

او تو رفع نکرد تا محمود شاه از آنجا بکنوج رفته متصرف آن شهر
شد چون ابراهیم شاه و ملو خان دیدند که سلطان مذکور بکنوج
آلته کرده است باو بخشیدند و ایشان را بی جنب بجای
خود رفتند و در سنه ۱۰۹۰ چون ملو خان کشته شد سلطان
محمود ناصر الدین در دهلوی رفت و ابراهیم شاه بر قنوج
متصرف شد و بعد فوت ابراهیم شاه پسرش محمد شاه
باو شاه ملک شرق شد و از بهلول لودوی جنگ کرد
بعد پسرش سلطان حسین شرق شد و او در سنه ۱۰۹۶
برای جنگ از بهلول در دهلوی آمده آخر گریخت بعد
سلطان بهلول لودوی و دهلوی از وی ملک شرق
گرفته و تحت خود آورده و داخل مملکت دهلوی کرد و
باریک شاه پسر خود را آن ملک داد و سلطان حسین
مذکور یکی از نوکران او ماند سلطنت شریفین
در عهد بهلول در سنه ۱۱۰۰ رفت و خضر خان بحکم صاحب
قران امیر تیمور لاهور و ملتان و دیپال پور را متصرف

گویند و سلطان ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه
 ملک برادر خواجہ سراپی را منصب وزارت داده
 بخطاب جهان بنوخت و بعد سلطان ناصر الدین محمود
 شاه بن ناصر الدین محمد شاه مذکور را و در سنه ۷۶۷
 الشریعہ خطاب داده ولایت جوینپور و بہار و سریش
 با و داده چون ناصر الدین محمد شاه را شوکت نما
 خواجہ جهان مذکور خود سلطان الشریعہ خواندہ با و شاه
 شد و بسیار ملک را در تحت خود آورده و رستہ
 خوت شد بعدہ پیرش کہ متبنی بود یعنی از صلبت
 نبود و قنفل نام بخاری مبارک شاه نام خود کرده
 با و شاه شد و در سنہ ۷۸۰ خوت شد بعدہ برادر
 خود ولی ابرہیم شاه شد ملو خان الملقب اقبال
 دہلوی و سلطان محمود ناصر الدین ہر دو بر روی جنگ
 قوی آمدند و سلطان ناصر الدین محمود شاه از ملو خان
 جدا شدہ نزد ابرہیم شاه با امید با و شہی رفت

بعد از پیرش سلیم شاه بعد از رخاں عدلی بعد از پیرش باز
بها و بعد از کبیر شاه جلال الدین سیمایون در سنه ۹۴۶
از وی مالوه گرفت بعد از بها و حکومت مالوه گرفت
بعد از در سنه ۹۶۰ کبیر شاه از بها و رنده کور گرفت
ملک مالوه را در تحت خود آورد و باز بها و رنده کور را
اوشده در ملک امرای و هزاری و دخل شد و ملک
مالوه در تحت سلطنت دهلوی دخل شد و از سنه ۹۶۶
تا این زمان که سنه ۱۱۱۹ است که عهد جهانگیر شاه است
در تحت دهلوی است و ذکر بادشاه شرق
که ملک قنوج و جوینور است و همچنین بعد از مرگ
سلطنت دهلوی در ملک قنوج پادشاهان شدند چنانچه
قنوج و آوده و کره و جوینور را سلطان الشرق خود چه
جهان مالک شد و تا چند پست و را و لا و او و شاه
از ملک ماند و رتوار پنج فرشته نوشته که گنبد و جوینور
و تربت حکومت کرده رنده و شان رنده و ان شرقی

چون خللی در سلطنت دہلی دید و عوی سلطنت کرد
و در سنه ۷۹۹ فوت شد بعد از پیرش سلطان بہوشنگ

غوری بعد از پیرش غزنوی خان النجی طرب محمد شاه غوری
بعد از سلطنت از خانہ غوریان رفت و سلطان محمود
خلجی کہ وزیر محمد شاه غزنوی خان بود و در سنه ۷۹۹ با دشاہ

منہوش شد بعد از پیرش سلطان غیاث الدین خلجی بعد
سلطان ناصر الدین خلجی بعد از سلطان محمود ثانی با دشاہ
مالوہ شد و در سنه ۹۳۷ سلطان بہادر گجراتی اورا مقید

کرده خود با دشاہ مالوہ و گجرات شد بعد از ہمایون
با دشاہ دہلی از وی ملک مالوہ گرفت بعد

بہلو خان بن ملو خان کہ از غلامان خلجی بود خود را
قادر شاہ نام کرده با دشاہ مالوہ شد و خطبہ و سک

بنام خود خواند و کرد و از قلعہ سیل تا آب نربہ

متصرف شد و دین ملو خان و غیر بہت و از ان ملو خان

دہلوی و غیر بعد از شیر شاہ با دشاہ دہلی از وی گرفت

محمد شاہ بن خیر و زشاہ جمعہ را کہ در ایام فراری از
 دہلی بچو ف امرائی دہلی در حین حیات پدرش خیر و زشاہ
 کہ ہمراہی کردہ بودند چون بہ بادشاہی رسید ہر یک را عایت
 کردہ بود چنانچہ خواجہ سرور را خطاب خواجہ جہان کردہ
 وزیر کل ساخت و ظفر خان بن وجیہ الملک را حاکم بجات
 کردہ و ظفر خان را حاکم ملتان کرد و دلاور خان غوری
 را حاکم مالوہ کرد و آخر ہر چارگان مرتبہ شاہی رسیدند
 فی الجملہ دلاور خان شاہی آبا و منہ و راتختہ،
 گاہ خود ساختہ و در الملک خود کرد و در تعمیرش،
 کوشید و در ستہ چون سلطان نام الدین محمود شاہ
 از دہلی گریختہ اول در بجات رخت و ظفر خان
 چون باد بدلو کے کرو از آنجا در مالوہ آمدہ دلاور خان
 غوری اورا تسلیم بسیار کرد و خدمت گزار
 و سلطان محمود اورا دعا خیر کرد و بعدہ سلطان مذکور
 باز در ستہ در دہلی آمد از عقب او دلاور خان

خزشتہ کہ در ملک مالوہ مند و ہمہ وقت راجہائی
وسی لسان مثل سیر بکر حاجیت و راجہ ہوج وغیرہ بودہ
اند و بعد سلطان لچھو و غزنوی از سلاطین و ہلی
سلطان غیاث الدین بدران ملک استیلا یافت
و از ان زمان تا زمانہ سلطان ناصر الدین محمد
شاہ بن فیروز شاہ و رتھوت شاہان و ہلی بود
و ولادور خان غوری کہ از نسل سلطان شہاب الدین
غوری و رعبد سلطان ناصر الدین محمد شاہ بن
فیروز شاہ و رانخلک حاکم از جانب وسی بود
و بعد فوت سلطان مذکور ولادور خان مذکور
و عونی سلطنت آنجا کردہ و چنانچہ یازدہ نفر
علحدہ تا ۹۷۹ھ در ربی پند بگر حکومت مالوہ کردہ
اند و در ان مدت مذکور چند گاہ سلطان بہار
گجراتی و ہمایون بادشاہ و ہلی نیز ب حکومت
مالوہ رسیدہ اند و اور وہ اند کہ سلطان ناصر الدین

پیرش مظفر شاه بعدہ پیرش سکندر شاه بعدہ
 سلطان محمود ثانی بن مظفر شاه ثانی بعدہ سلطان
 بہادر شاه بن مظفر شاه ثانی بعدہ میران محمد،
 شاه فاروقی خواہر زار وہ بہادر شاه بعدہ سلطان
 محمود شاه ثالث بن لطیف خان بن سلطان،
 مظفر ثانی بعدہ احمد شاه ثانی کہ از اولاد احمد شاه
 بانی احمد آباد و بادشاہ گجرات سستہ بعدہ،
 مظفر شاه بن محمود شاه ثالث و امی گجرات سستہ
 و رزومی سلطان جلال الدین اکبر شاه بادشاہ
 وہی باز سلطنت گجرات و رستہ گرخندہ و تخت
 ملک وہی و تفصیل حکومت سلاطین گجرات و تذکرہ
 اسلام نوشتہ ام و رین مختصر گنجایش نذر و،
 و ذکر سلاطین ملک مالوہ و ہیمن ملک،
 مالوہ راول و رخان معروف شدہ و عومی بادشاہت
 رنجاکر و تفصیل رین اجماع نیست و رنارنج،

مذکور سوک نکر و ند نام الدین محمود و از زنجی در مالوه
 رفت و سلطان ظفر خان مذکور و رسته بعد فتح ابد
 گده در او و تسخیر و هلی کرد و سپر خود تا نار خان را خطاب
 و القاب غیاث الدوله و الدین سلطان نام الدین
 محمد شاه مخصوص گردانید و همه سینه مذکور سلطان
 محمد شاه بهر پر رنج و خروج کرده ظفر خان را قید کرد
 و سکه و خطبه بنام خود کرد و در مدت تعلیل فوت
 شد بعد پدرش ظفر خان با و شاه شد و خود
 را مظفر شاه نام کرد و بعد نبیره اش احمد شاه
 بن تانار خان بن مظفر شاه با و شاه شد بعد احمد
 آبا و آبا و کرد و اول نام آن قریه آسا و ن بود
 بعد پسرش محمد شاه بن احمد شاه بعد پسرش
 قطب شاه بن محمد شاه بعد و او و شاه بن
 احمد شاه بانی احمد آبا و شاه شد بعد
 سلطان محمود و بیکره بن احمد شاه مذکور بعد

در ملک گجرات کروند چنانچه در تواریخ نوشته
آسامی باوستانان ملک گجرات باین نوع نوشته
است که در عهد سلطان فیروز شاہ اول فرخ الملک
نظام مفرح سپہ سالار ملک گجرات بود و بعد فوت
سلطان فیروز شاہ پیرش سلطان ناصر الدین محمد
شاہ چون بہ تخت نشست ہم اور را مقرر داشت
بعده چون اور راہ تملوکی پیش گرفت و رسہ ۹۹۳
اور را معزول ساخت ظفر خان بن وجیہ الملک را
کہ از امر اسی کبار بود و رسنہ مذکور سپہ سالار
گجرات کرو و بعد چند مدت چون تاتار خان سپہ
ظفر خان از خوف ملو خان از وہلی گریختہ و رگجرات
نسزدیدر خود رفت و رسنہ ہر ویدر و سپہ دعوای
سلطنت کروند و در ہمان زمین سلطان
ناصر الدین محمود ہم از وہلی از خوف امیر تیمور گریختہ
خود ایشان را و رگجرات رفت ایشان بسلطان

برین فرستاد و در اثنای راه زمیدداران با غورای ملو
اقبال خان سبر و شیخون اور ایکشتند و ملو خان ابلغار
کرده اموال و اسباب شہانجان را بدست آورده
و بار دیگر قوی شده بجانب دہلی لشکر کشید و نفرت
شاہ تائب مقاولت را و نہاد و رده بہمپورت گمرخت
و ملو خان از سر نو حاکم و ہلی خراب شدہ و در حصار
سیری سکونت گرفت و جمعی کہ از راہل و ہلی ویران
شدہ از خوف صاحبقران با طرف رختہ بودند باز
و در حصار شہر آمدہ آباد شدند و و ہلی کہنہ از ان زمان
تا حال بہچنان خراب ماند و و ہلی نو آباد گشت
و ولایت میان و و اب و در تصرف ملو خان آمد
و ممالک و و روست را ہر کسی کہ بود ہر حال قبض
خود کرد و و چنانچہ گجرات را خان اعظم ملو خان
کہ خود را مظفر شاہ نام نہادہ بادشاہ گجرات
شد چنانچہ با چند پشت و را و لا و و بی پاوشاہت

نمود آمده بهلازمت امیر تیمور مشرف شد و خفر خان
که از خوف سازنگ خان از ملتان گریخته و رکوه میوات
خریده بود پد رکاه آمره نوازش یافت و امیر تیمور از فیروز
آباد رخصت شده در پانی پت رسید و نیز قلعہ میرپٹہ
فتح کرد و قلعہ مذکور را همچون قلعہ شیر خاک برادر ساختند
و تا رسیدن نواحی جنوبی قلعہ را فتح کرد و سازنگ خان
هم آمده از ظہار اطاعات کرد پس امیر تیمور حکومت
لاہور و ویسپال و ملتان بخفر خان تفویض فرموده بود
برادر کابل و سر قندھت و بلده و ہلی و بلده
سری تا دو ماہ خراب بود و قحط و و بانسیر و ران
نعلی پدید آمد و نفرت شاه کہ از سر کس ملو خان
در میان و و آب بود بالشکر خود و امیر پٹہ رفتہ
و با و و ہزار سوار بغیر و ز آبا و آمد و و ہلی خراب
را بقبضہ آورد و ہمہ امرا و نژاد و جمع شدند پس
شہا بخان را برای قلعہ و قلع ملو خان جانب

برگشتند و صد هزار کس قیدیان و غیره را از قوم
کفار امیر تیمور قتل کرد و در پنجم جمادی الاول از آب
جوزشده در محرابی فیروز آباد که قریب دہلی است امیر تیمور
آمد و ہفتم ماہ سلطان محمود و ملو خان مال امیر تیمور مقابلہ
و مقابلہ کرد و آخر فتح امیر تیمور شد و سلطان ناصر الدین
محمود گریختہ طرف گجرات رفت و ملو خان طرف برن
گریخت و سیف الدین و خدا داد ہر دو سپہر ملو خان گرفتار
شدند پس روز جمعہ در مسجد جامع دہلی خطبہ بنام
امیر تیمور خواندند و شہر دہلی را بسیار غارت کرد
و پانزدہ روز در دہلی ماندہ باز مراجعت طرف ولایت
نمود کرد و بوقت کوچ جمع سپہ را در دہلی تعین نمود
کہ شادات و علاء الدین را در مسجد جامع محافظت
نمایند کس از دہلی در فیروز آباد آمد و در آنجا
بہا و رنہا ہر دو طوطی سفید برسم تحفہ سرحدات فرستاد
و متابعت اختیار کرد و از ظہار اخلاص نمود و بعد

از آنجا به بلده نسیه که قریب پاکپن است آمده القیه
را تبه مال و غارت کرده اهل آنرا قتل کرد و شا هزاره
مرزا پیر محمد باجد خود را میر تیمور از ملتان آمده ملاقی شد
از آنجا میر تیمور و در بلده پاکپن آمده و زیات شیخ فرید
کرده و در بلده بستر آمده جنگ کرده فتح کرد و را و خلیج
که راجه بزرگو و از میر تیمور را گرچه جنگ کرد و آخر فتح اسلام
شد و اکثر کفار قتل آمدند و غنیمت بسیار بدست
آمد و را و خلیج را قید کردند و در آنجا میر تیمور از
راه سرسبز و رفیع آباد آمده آنرا فتح کرد و در آنجا
به راه سمانه و رکبتل رسید و در آنجا بیانی پست
آمد و درین اثنای سلطان ناصر الدین محمود و ملو خان
الملقب اقبال خان که غلام خیر و ز شاه لود چون
اندک مردم میر تیمور را بنظر آب آمد با پنجهزار
سوار و پیاده و ببت و بهفت خیل از شهر آمده
جنگ کردند ملو خان صلح و در محادوت و یده

هندوستان شش نشت کرون بدعوی برافراشته
بود چون این خبر بمساح من رسید ملک هندوستان
را مسخر ساختم و رین اشنا خبر بمن رسید که قیصر روم
بملک من نرنگار آورده و گورجیان از حد خو و
تجاوز نموده بعضی از قلل و لایت جوهر را مزاحمت
رسانیده رند بخ و کنه حاج کردم که اگر در هند توقف
نمایم مملکت ایران از دست روم و نسق و در ملک
هندستان کرده را بغار کردم و اول قلعهای کفار
گورجستان را و ریم گرفتم بعد بجنگ قیصر روم
مبادرت نمودم و در تاریخ خروشته نوشته است
که همد رین سته چون امیر تیمور که بعد فوت شدن
سلطان فیروز شاه در مملکت دلی خورفته
شده است و هر جائی حاکمی نوپیدا شده
است پس غرض هندوستان کرده و و از و هم
محم در سته بکنار جلول جلای نزول فرمود

یار را بر هزیمت و اوم و بتی آنها را بخار را خراب ساخته
ان مملکت را سحر ساختم و همدین واقعات
بموری خود می نویسد که من و ار الملک هندوستان
از سلطان محمود و نبیره فیروز شاه و ملو خان و سارنگی
تشریح نمودم و دین شریعت را رواج داده بتی آنها
را ندیاد را خراب کردم و بت شکن نمودم و همدرا
کتاب می نویسد که در ان وقت که غریمت هندوستان
کردم خبر بمن رسید که در هرناحیه از نواحی و ار الملک
هندوستان سلطانیه و امری که بر تخت سلطنت
نشسته است چنانچه سارنگ بر او و ملو خان در
ناحیه ملتان علم سلطنت بر افراخته بود و در و بی
سلطان محمود خان علم سلطنت بر افراخته بود
و در نواحی لاهور ملو خان شکر جم آورده بود
و مبارک خان و در نواح قنوج بدعوی سلطنت
بر خواسته بود و در هر ولایت از ولایت

و بشارت ده که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و بشارت تا آنکه دین
 محمدی را دور و دراز ملک هند رواج دهد و خدمت حضرت
 سید علی همدانی و کشمیر ختم و بتخانه کشمیر و نواح
 اینها شکستم ایضا و در آن کتاب می نویسد و درین وقتکه
 بر هند وستان لشکر کشیدم و امر امن مرا در پنج پشتهستان
 و لشکر متروک ساخته بودند تا بخواب دیدم که در باغستانی
 آمدم و دیدم که در آن سرزمین بفرش اشجار و کاستن
 جویبات و مزروعات مشغول اند و چنین میدانم
 که گویا آن باغستان ملک نیست و درختان آن خور و
 و بزرگ بسیار دیدم و مرغان بر آن درختان
 آشیانه کرده بودند و من دیدم که فلاخن بدست
 دارم و بفریب سنگ و فلاخن آشیانه گنج آن مرغان
 را بر آن درختان نهاده بودند خراب میکردم و
 آن مرغان را همه براندم و همین طور شد که
 چون بدر ملک هند وستان رسیدیم سلاطین آن

خواسته از قلعه برآمد تا محل شکر خود مقید شد و مرزا سپهر
ملتان را قافلش شد و بعد از چند روز سارنگ خان از
بنده گریخته ملتانیا سرالمیخ و منقیا و خود کرد و بهدرین سته
نهرت شاه را چون فوت نمایند و وزیر خود تا تارخان
از فیروز آباد بیانی پست رفت تا تارخان براه دیگر و روپی
آمد محاصره کرد و اقبال خان پانی پست را غارت
کرده باز و روپی آمد تا تارخان تاب و طاقت نیاورده
از روپی گریخته تنزد پدر خود ظفر خان و رگجرات و اقبال
خان بفرایغ خاطر و روپی حکومت میکرد و سلطان محمود
را سلطنت بخرام بنوده و ذکر آمدن امیر تیمور
بدانکه در واقعات تیموریه سبب آمدن امیر تیمور
صاحبقران و روپی این بود خود امیر تیموری نویسد
که یکس از تائیدات امیر دوی این بود که سید
محمد رکیو آمده مراتب ارت و او که امیر سید علی
بهمدانی مراتب خبر داده که امیر تیمور را خبر رسان

این که چک ازین هر دو سلطان نگردیده منتظر شخص
 معامله بودند مدت شش سال میان این دو بادشاه
 جنگ قائم بود و غالب مغلوب همیشه نمی شد و در سنه^{۴۹}
 سارنگ خان حاکم دیپال پور با خضر خان حاکم ملتان
 که از جانب سلطان ناصر الدین محمود هر دو مقطاعان بودند
 جنگ نموده غالب آمد و سارنگ خان ملتان را
 متصرف شده قوی شد و در سنه^{۴۹} سارنگ خان
 سماسیه را از عالی خان حاکم آنجا نیز گرفت و فوت
 شاه این خبر شنیده تا تارخان حاکم پانی پت را
 باملك الیاس لشکر آراسته بر سارنگ خان
 فرستاده و در سنه سارنگ خان از تارخان
 گریخته در ملتان رفت و مدیرین سته مرز دیر خند
 جیانگیر نیر، امیر تیمور از غایب آمد و بلده راجه راجا
 کرد و از سر افخه کرده ملتان را راجا کرده و سارنگ خان
 در قلع ملتان متحصن شد و در شش ماه امان بود

والله در قتل سعادت خان السیجی کردند سعادت مبارک
خان و علاء الدین را کشته و ملو خان گریخته بدیلهی آمد و بعد
ازین فتنه سلطان و رودیلهی آمد و در سنه ۹۷۰ امرای
و ارکان دولت نفرت خان بن فتح خان بن سلطان
خیز و ز شاه را که در ولایت میوات می بود طلبیده
ببادشاهی برداشتند و ناصر الدین نفرت شاه
بفسس کردند و امرای خیز و ز آباد با نفرت شاه
بیعت کردند تا بسیاری از ولایت متصرف شدند
و رودیلهی و خیز و ز آباد را و بادشاه شدند و امرای
نیز و طرف شدند چنانچه ناتار خان بن لهر خان گجراتی
و شهاب ناسر و فضل الله المصطفی تغلخان بن نفرت
شاه پیوستند و مقرب خان مقرب الملک با دیگر
امرا سر خود و در ملازمت ناصر الدین محمود بود و
ملو خان المللق رقبال خان که حصار سیری
در تصرف داشت و بباد زما هر که و رودیلهی که بود

بودند چنانچه قلمقر خان در کجرات دعوی باو داشت
ولا در خان در منند دعوی سلطنت کرد و لهذا
سلطان ناصر الدین محمود شاه خواجه جهان و وزیر خود
را سلطان الشرق خطاب داده بابل بترنجبر
خیل و لشکر بسیار بدفع هندوان قنوج و بهار روان
سخت تا او شان را تسخیر کرد و در اولاد سلطان
الشرق چندین پست سلطنت ملک قنوج و جوینور
ماند آخر در عهد بیلول ملک قنوج تاج واهی شد
و سلطنت آنجا بر پا داشت و بهم درین سنه مذکور
سلطان محمود مقرب الملک مقرب خان را بایکصد
خیل و جمیع از خالصه خود داده در واهی گذارشت
خود و طرف گوالیار رو به پاننه رفت و سعادت خان
باریک همراه وی بود چون نزدیک گوالیار
رسید مبارک خان پسر ملک را بجو و ملو خان
برادر سارنگ خان و ملک علاء الدین و لار

والله و قتل سعادت خان السجی کردند سعادت مبارک
خان و علاء الدین را کشته و ملو خان گریخته بدیلهی آمد و بعد
ازین فتح سلطان و دیلهی آمد و در سده ۹۷۰ امرا یی
و ارکان دولت نفرت خان بن فتح خان بن سلطان
خیز و ز شاه را که در ولایت میوات می بود طلبیده
ببادشاهی برداشتند و ناصر الدین نفرت شاه
بغیر ک کردند و امرا یی خیز و ز آباد بالنفرت شاه
بیعت کردند تا بسیاری از ولایت متصرف شدند
و دیلهی و خیز و ز آباد و بادشاه شدند و امرا
نیز و طرف شدند چنانچه ناتار خان بن طغر خان الجراقی
و شهاب ناسر و فضل الله المصطفی بن نفرت
شاه پیوستند و مقرب خان مقرب الملک با دیگر
امرا سر خود و در ملازمت ناصر الدین محمود بود و
ملو خان المللق رقبال خان که حصار سیری
در تصرف داشت و بیاد زنا هر که و دیلهی کهنه بود

بودند چنانچه ظفرخان در گجرات دعوی پادشاهی
دلاورخان در منند دعوی سلطنت کرد و لهذا
سلطان ناصرالدین محمود شاه خواجه جهان و وزیر خود
را سلطان الشرق خطاب داده بابل ب زنجیر
خیل و لشکر بسیار بدفع هندوان قنوج و بهار روان
ساخت تا او شان را تسخیر کرد و در اولاد سلطان
الشرق چندین پست سلطنت ملک قنوج و جوینور
ماند آخر در عهد بیلول ملک قنوج تاج دلی شد
و سلطنت آنجا بر باد شد و هم درین سنه مذکور
سلطان محمود مقرب الملک مقرب خان را بایکصد
خیل و جمیع ارزخانه خود داده در دلی گذارشت
خود طرف گوالیار و به بیان رفت و سعادت خان
باریک همراه وی بود چون نزدیک گوالیار
رسید مبارک خان پسر ملک را جو و ملو خان
برادر سارنگ خان و ملک علاء الدین دلمار

را بعد از پانزده روز بیخ نواجیه جهان بر تخت نشاندند
ویرانه میان امرای سربلین باو شاه گفت گو بسیار
شده بود لهذا پانزده روز امر باو شاه بهیله مانده
بود آخر کو چلترین سپردن ناصرالدین محمد شاه را که
محمد و نام داشت بر تخت نشاندند و لقب او را
بهیچون پدر خود ناصرالدین دادند و نواجیه جهان بهیچان
بمنصب وزارت مقرر شد و مقرر الملک مقرب خان
سند و وکیل السلطنت و امیر الامرا شد و سعادت
خان عبده باریکی یافت و سارنگ خان برادر
ملو خان حاکم دیپال پور شد و دولت خان و سیر
مارض مالک شد و بنا بر آنکه انقلاب در باو شاه
و بهیله پیدا آمده بود استقامت سلطنت و بهیله ذلیل
شده بود و در ولایت برج و مرج روی نموده
بود و کفار اطراف سرکش را پیشه خود ساخته
بودند و امرای اطراف دعوی سلطنت کرده

کرده در سنه ۹۱۰ بخت و یکم مفرقتل شده و بعد از او بکر
 شاه بن ظفر خان سلطان خیر و ز شاه را بر تخت
 نشاندند او هم یکسال و نیم بادشاهی کرده بود که
 سلطان ناصر الدین محمد شاه لشکر بدلی کشید و او را
 بتاریخ بخت و دلچ در سنه ۹۴۰ قتل کرد و خود در سنه
 مذکور بر تخت سلطنت نشست و شش سال
 و هفت ماه بادشاهی کرده بتاریخ هفدهم ربیع الاول
 در سنه ۹۶۰ در جالیر بیمار شده و خوش و خوش دور
 بهایون خان و روبلی آورده پهلوی پدر و فن
 کردند بعد از پسرش سلطان سکندر شاه بن ناصر الدین
 محمد شاه را در روز و نیم ماه و سال مذکور بر تخت
 نشاندند و او یکماه و پانزده روز سلطنت
 کرده بیمار شده فوت شد نزد پدر و جد خود
 برکنار حوض خاص مدخون شد بعد سلطان ناصر الدین
 محمود شاه بن سلطان ناصر الدین محمد شاه

نبره اش تعلق شاه غیاث الدین بن فتح خان،
 بن فیروز شاه را بر تخت نشاند زیرا که اول،
 سلطان ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه در حین
 حیات پدر خود بر تخت جهان یابی نشسته بود اما
 چون غلامان فیروز شاه و اکثر امرائی ارکان دولت
 از وی منتفر بودند او را جبراً و قهر بجنگ تمام رز
 تخت دور کرده غیاث الدین تعلق شاه را بر تخت
 نشاند و اول جلوس سلطان ناصر الدین محمد شاه
 و ششم شعبان ۹۹۹^{هـ} بود و در همین سنه مذکور،
 بسبب مخالفت امرائی و غلامان فیروز شاه
 از جنگ گریخته میان دو آب و سر مور رفت و
 غیاث الدین تعلق شاه را چون در سنه مذکور
 بر تخت نشاند او را هم در حین حیات فیروز شاه
 نشاند و چون فیروز شاه در سنه ۹۹۹^{هـ} سیزدهم
 رمضان فوت شد و او هم پنجاه و چند روز با و ستاد

قوم مغلان رست که لقب وی در یافت بن
نوح علیه السلام منتجب می شود چنانچه نسب امیر تیمور را
در ذکر یافت نوشته ام و غلبه سلطنت امیر تیمور
مذکور تا حد روم و شام و عراق و خراسان بود
و این همه ملک و رخت وی بودند گویند که امیر
تیمور عمرم هندوستان کرد و در واهی رسید چون
ملو خان شنید که شاه تیمور می آمد بار او گرفت
واهی دین بهم میان جنگ شد اما چون افواج مغلان
بسیار بود و ملو خان ترسیده از واهی بگریخت فایده
پوشیده مانند که ذکر نشست ملو خان بعد سلطان
ناصر الدین محمد شاه و لا ولد رختن او مخالف
تو در پنج رست چنانچه نوشته می آید سه ذکر سلطان
ناصر الدین محمود شاه بن ناصر الدین محمد شاه بن
سلطان فیروز شاه در تاریخ خورشید نوشته
که چون سلطان فیروز شاه فوت شد بجای وی

کہ اور رہوش جنگ نما ند و نواب مدتی در
حصار ماند و از ملک ملک نسرودی پیکش می آمد و
ہمہ جاگیر داران و بہو میانان نوارے حصار از بیخ
قیام خان برسیدہ پیشکش می فرستادند خیال نہ
تفیل رہا نوشتہ می شود کچھو لٹی ہیرے ہوئے
ہیٹے گور جاو و مادتی سر دہی نار و کہو کر چندیل
کالو جہانے ساسو سین انیتوم ہمہ از خوف نواب
می ترسیدند و نذرانہ می فرستادند و قصبہ دوناپور
و قصبہ رینے و قصبہ ہنیر و قصبہ بہا واران و ہمہ پارٹیان
و غیرہ از خوف نواب بر تخت و ہلی علائقہ می نشست
و دہائی و ہلی راسد و میداشت چنانکہ در
قیام راسد نوشتہ است و دہرہ قیام خان گراہینے
ملوونی ماسہ بہ بیت روس من و ہن کو کہو ہوس
گویند کہ واران زمان در بلدہ قابل امیر تھو چوغنا
گرگانی سلطنت داشت و این قوم چون غنا از

دوزه و عیش چند روزه اولاد خود را چرلور ایزرا
اندازم که به موجب حدیث الدنیا لعل زایل است یعنی
دنیا همچون سایه است که اورا زوال باشد و سلطت
وہی را قیام نیست چون بادشاہان وہی کہ قبل ازین
گذشتہ اند ہر کہ بہ تخت ہی نشست اولاد بادشاہ
پیشین را قتل می کنند پس حال اولاد من بعد
ازین ہیچین باشد چہ را این ملار اختیار کنم و زرا
باز گفتند کہ اگر شما قبول نکنید پس ما ہر و ملو خان
را بادشاہ خود و خود ہم کرد و آخر ملو خان را بادشاہ
کردند چون قیام خان را بہ شہنشاہان وقت
غصبہ شدہ سمت خانہ خود کہ و رقبہ حصار بود
وہ را خروج خود کوچ کرد و ملو خان را شنید کہ قیام خان
باغی شدہ و از سلطت من بیزار شدہ کوچ کردہ
سمت حصار مرو و لوحہ تمام عقب قیام خان
کرد و خروج کثیر براسی مقابلہ وی ہزارہ گرفت

میباشند و صلاح ایشان بهم همین بود که ملو خان
 بر تخت نشیند تا روزی بهم وزیر را متفق شده،
 را رده کردند که او را بر تخت باو شاه غلام را،
 نشاندن و میرالمومنین کردن کار خود میداد آن است
 لایق سلطنت کسی باشد که او تخت و اریل باشد
 و اشراف متابعت غلام کردن نشاید بهم وزیر را
 از شنیدن این کلمه قلیدای قلمو را نزد قیام خان
 آورد و گفتند که شما لایق سلطنت و بی هستند
 بر تخت بنشینید که ما بر سلطنت شما را فخری هستیم و شما
 بر ملک بندگان عمل کنید که ما بهم نوکران شما هستیم زیرا که
 و در بی سابق ازین بهم بیفتن از قوم شما که
 جوانان بودند سلطنت کرده اند حالا شما سلطان
 باشید و انظار بهمنی نکنید قیام خان گفت قسم
 خدا است که مرا از روی سلطنت نیست و من
 مرا از روی انظار برگزیدم و بر این حکم

نشاندن و میرالمومنین کردن
 کار خود میداد آن است

قیام را سه نوشته که چون سلطان ناصر الدین محمد ششم
 همچون پدر خود بر نواب قیام خان شفقت بسیار داشت
 و همچون پدر خود ملاحظه نواب میداشت و هر چه که میکرد
 بهشورت او میکرد و آخر چون بیمار شد ملو خان الملقب
 اقبال خان که غلام فیروز شاه بود و یکی از امرای نام
 دار شده بود حکم کرد که پس از وزیران و دیگر ارکان
 دولت بلکه پس از مردمان خانه هم نسر و سلطان نمی آید
 نسیرت آخر با دوشاه فوت شد و او را اولاد نبود
 که بجایش بر تخت سلطنت و پهی نشیند کز رخی
 قیام را سه گویند چون با دوشاه فوت شد این معنی
 منتشر شد که ملو خان با دوشاه را زهر داده است
 بهوش با دوشاهی و خیال حقیقه چنان شده بود که
 او زهر داده بود و الوصل بعد فوت ناصر الدین محمود
 ملو خان غلام را و رعیه سلطنت پیدا شد و همه
 ارکان دولت و وزیران و دیگر از ملو خان محبت

سلطان
 ناصر الدین محمد ششم
 قیام خان

در سده هفصد و هشتاد و نهم بود چون غلامان و امرای
فیروز شاه با و مخالفت کردند و سر سخت و غیاث الیم
تعلق شاه مذکور را بهم در چنین حیات فیروز شاه بر تخت
سلطنت نشاند و بودند و سلطان ناصر الدین محمد شاه
با و هزار سوار و در ملک میان و و آب رخت و بعد
تحت تعلق شاه و ابو بکر شاه باز در سده ۹۲۰ نوزدهم رمضان
بر تخت سلطنت نشسته با و شاه هندوستان گروید
و شش سال و هفت ماه با و شاه گروید و بیمار شد
و بنا بر پنج هفصد و بیست و اول در سده ۹۴۰ فوت شد و در
بلده جالپور پس نعش او را در و هلی آورد و سوز و
پدر خو و فیروز شاه دفن کردند و بجای وی لیش
سکندر شاه را بر تخت نشاندند و او هم یکماه و
پانزده روز با و شاه گروید و بیمار شد و فوت
شد بعد برادرش سلطان ناصر الدین محمد شاه
بن ناصر الدین محمد شاه را بر تخت نشاندند و

فرستاد و از آن روز بعد آنچه که تنفقت بر نواری و نشت
رماه سر از آن می کرد و گویند با و ام که سلطان فیروز شاه
در قیام خلیفه روز بروز و رجه و منصب قیام خان می افزود
چون فیروز شاه فوت شد بجای وی بر تخت سلطنت
وہلی بنبره اش سلطان غیاث الدین تغلق شاه
بن فتح خان بن فیروز شاه با اتفاق امر نشست و
پنج ماه و چند روز با و شاهی کرد و بنا بر تخت و یکم
صفر ۹۱۰ بمقتل و نو و یک بقتل رسید بعد
سلطان ابو بکر شاه بن ظفر خان بن فیروز شاه با و شاه
وہلی شد و یکسال و شش ماه با و شاهی کرده از
وست نامہ الدین محمد شاه بن با و شاه فیروز شاه
بقتل رسید بعد سلطان نامہ الدین محمد شاه بن فیروز
شاه بر تخت سلطنت وہلی نشست و تاریخ
فرشته نوشته کہ اول جلوس او و رحین حیات
پدر خود فیروز شاه بسبب ضعف و ششم شعبان

بدرعبه نیکو دلی آمدند و شب و دلی را آمده با فوج کثیر،
معاشره کردند قیام خان نواب با فوج کثیر خود بیرون،
شهر آمده از اوستان جنگ کرد و از جانبین بسیاری
کشته شدند آخر هر سبت و رنج مغلان افتاد و حق تکی
فتح قیام خان کرد و اموال کثیره رقیال و اسپان و از،
نقد و جنس مغلان بدست قیام خان آمد پس قیام خان
همه اسباب زر و موه رقیال و اسپان بخدمت با و شاه
خیر و ز شاه موه و لقمه خود سمست مگر شیه و شتا و چنانچه
در قیام را که به دوز کرجنگ قیام خان از مغلان این
دو بهره نداشتند است با و بهره مغل تری سومری،
امری گئی جو ساگ به کپل و لوری ماسری حاصل کار و مان
الغرض سلطان از استماع این فتح فرخنده خبر بسیار خرم
و شادمان بر نواب قیام خان گشته خاکیان خان
خطاب بخشید و یک خیل و چند اسپان امری همه
خلوت و از فروین مقب به نواب قیام خان،

باشد که بجای پدرمانشینه با وجود آنکه ماد و ازوه سپران
سید ناصر موجود است قیام خان گفت نیک باشد و بهتر است
آنچه بگویند اما این شمشیر و سپر و خود و زره که پدر شماست
بر که در با و شما بر دار و آن را این منصب شایان باشد
همه سپران وی یکان یکان علی ده علی ده بر داشتند اما
نخواستند که بر و دارند آخر قیام خان آنها را بر داشت
همه خاموش شدند و متابعت او اختیار کردند و کمر
جنگ کردند قیام خان از مغلان و لایستی و وجهه تسلیب
خانجهان خان گویند وقت که سلطان فیروز شاه را در عزم
تسخیر و گرفتن ملک ملر به سپیدارند و رسته بهری روانه
انفوس شد نواب قیام خان را بانوارش عام مختار
و بهی کرده و بجای خود حاکم رین بحفاظت شهر گذارند
سپه رفته پس نواب ممدوح با خواجه خود
در و بهی بماند چون خبر رفتن با و شاه سپه رفته
در ملک شهر شد مغلان قابو یافته از و لایس کامل

کرد و گفت که بشنوید من رحلت خواهم کرد و بجای
من قیام خان را دانید که این را خلیفه خود کرده ام و بجه
منصب من است با وی حواله نموده ام پس شمار
لازم است که این را بجای من دانند و متابعت
این کنید بعد قیام خان وصیت کرد و گفت که پسران
مرا عزیز داری و از ایشان با محبت باشی و خدمت
ایشان کنی که برادران تو هستند قیام خان قبول
کرد پس سید نام کلمه لا اله الا الله مشغول شد و جان
بحق تسلیم کرد و انا الله وانا الیه راجعون گویند
سید نام ملک با وی قصبه چهار بود باو شاه همه جاگر
سید را حواله او کرد و خلعت خاوه داده قیام خان
را بجای سید نام مقرر کرده و وزیر خود گردانید
نقل است که پسران سید نام را در شک پیدا شد
که بجای پدر وی قیام خان که از هندوستان آمده
بودند با نواب نگر را گردانند که ترا چه شایان

سید را بیماری شدند و عارضه سخت که در آن فوت
نمودند شد لاحق شد بادشاه چون بعبادت وی رفت
سید نامرگفت که ای خدایوند روی زمین من این قیام
خان را پس گرفته درشته ام و ورین پس همه آثار را،
سعادت و سربندی میباشم و دیگر سپران خیلی من
همه بخرد و کم نصیب انده از بخت عالی عرض میکنم
که اگر وفات من شود بجای من نوراب قیام خان
را مقرر کنند و آنچه که منصب من و مال و جاگیر فرست
با و خواهد کند که پس را جهند و فرزند و لبند من رست
زیرا که دیگر سپران من ناخلف اند از عهد نوکری
شاه بیرون نخواهد آمد و از ایشان کاری لاحق،
بادشاه نخو اهد شد بادشاه هم گفت که البته شایان
این کار قیام خان رست و مستحق است بود و خلافت
نوادست چون بادشاه بعد عبادت و رویره،
خود آمد سید نامر سپران نخو و را طلبیده و عیت

که راجهای جهان ورری های دوران و شان
زمان از تو و اولاد تو رشت و ورری نخواهند کرد و دختر
نخود نخواهند و در و بلکه و و له های بخانه تو خواهند فرستاد
و بعد ازین زمان سلطان بهلول کو دپی با د شاه و پهی
خواهد شد و اولاد تو را و دختر خواهد داد و رسم است
چهارده صد و چهل و گیرند و بی مسلمان شد گویند
آخر همچنان شد که سید ناصر گفته بود فی الجمله نواب
قیام خان مسلمان شد و در عبادت خدا و نماز روزه
مشغول شد و هرگاه که در علم و عمل و ادب کامل شد
سید ناصر او را در بهره گرفته نزد با د شاه فرزند شاه
و در و پهی بر د با د شاه چون قیام خان را بان است
علم و ادب و دید بسیار خورم و شادمان شده
او را بجو دلف شاهانه تقرر رخت و بموجب اعلی
سر بلندی بخشید پس قیام خان روز بروز بنوازش
با د شاه و عو دلف سید ناصر ممتاز می شد اتفاقاً

بعد از مرور ایام چند که سال مسجد و ده عالم جبهه شد
و از علم ظاهر فراغت یافت سیدنا هرگفت که ای پسر حلاله
خطبه بایده کنانند و مسلمانان بایده شد که مساوت و درین تو
درین است و نماز روز و اختیاری بایده کرد و قیام خان گفت
که ای پدر مهربان دل من بهم بهین میخورد که مسلمان نخواهم
شوم زیرا که به برکت علم مرا مبرین شده است که حق
تعالی و قرآن شریف می فرماید قوله تعالی و من
یتبع غیر الاسلامی و منّا ینزل من ھو و ھو فی الآخرۃ من
الخاصین یعنی هر که اختیار کرد و نخواهد شد بنود بجز اسلام
و پیروی رایش قبول نمی شود و از وسیع عمل اگر چه هزار رنگی
کند و آنکس در آخرت از زبان شده گمان است اما
این اندیشه بیدارم که چون مسلمان شوم از من اولاد
من کدام رشته در می خورند و سیدنا هر که صاحب
کرامت بود و صاحب نفس بود و فرمود که هرگز زین
اندیشه را بدلی راه مده که برگرفته من رعنا و تمام کن

کمر است و بد که این لیرک گریاں میرود و صاحب قسمت
و عظمت خواهد شد قیام خان رزق خود طلبیده بنده
و فرمود ای لیرچه گریسته و چه زکوس می کسی حق است
ترا صاحب منصب خواهد کرد و مالک با و می چهار خواهد
ست و در و ویره فرمود بود و ویره مارون نهاب جادون
کون بود و پنه ما و می مار می کون بعد و چند شرح و چند
گند و می که رزق قسم شیرین اند بقیام خان در و قیام
خان اول شرح را بر و دست بعد و گند و در ر گرفت
قطب نور الدین این را بطریق تفادول فرمود که سبحان
الله این لیرک تو اول شرح که شرحی رست بر داشته
حال تو رست که اول چند روز بر تو روزگار نرستی
خواهد گذشت بعد و کند و در را که شیرین رست
بر داشته همه ایام تو شیرین خواهد بود و روز بروز
ترقی در جات تو خواهد شد که هر گز روی دورگار
نرستی نخواهد دید (نوفس) چون نورب قیام خان

پسر خود کرد و از همه پسران خود و عزیزتر می داشت و
عظمت بسیار بر حال وی می فرمود پس هر همه سیزده
پسران سید مذکور برای سبق خواندن پیش معلمی
میرفتند از آنجا که عادت طفلان است که با هم جنگ میکنند
روزی همه سیزده پسران برای خواندن میرفتند،
در میان راه پسران سید ناه و نواب قیام خان را
جنگ شده زد و کوب گردید نواب گریان و زفوس
کنان میرفت اتفاقاً قطب الدین قطب خورشید نور الدین نور
جیان بن قطب منور بن قطب برهان الدین قطب
جمال الدین مانسوی که از خلفای اعظم گنجشک شیخ،
فرید الدین ابجدی می اند و قطب منور خلیفه اعظم حضرت
نظام الدین اولیا اند و قطب نور الدین نور جیان،
خلیفه پدر خود قطب منور اند از قصبه مانسوی آمده در
حصار جانی نشسته بودند نظر ایشان بر جمال قیام
خان افتاده که گریه کنان میرفت بنظر فرات و دیده

نوارش شامانه بر حال راسی مذکور مبنی دل و آشته فرمود
که پسرک خود کرم چند را مراد به که من این را سلمان ساخته
بدرد اعلیٰ خواهم رسانید و یکی از امرائی و مهاجبان خود
خواهم کرد زیرا که درین پسر تو آثار سعادت مندی و نیکو
بینی می یابم و مراد بسیار عزیز است پس هر چه خواهی عیوض
دین پسر از من بگیر و این را بمن ده و از باعث مسلمان
شد این پسرکس اندیشه مکن که این را بجای پسران
و دوستان خود خواهم داشت و بمنصب پنج هزار سی خواهم
رسانید موئی را می بعد از نجات بسیار و آرداب
خروان عرض کرد که این هر چه حضور را پسند است
عین سعادت مایان است آخر امر فرمود شاه موئی
را می را خلعت خاچه داده سمت قبه و وریره
روان کرد و خود بطرف دلی خست و قیام خان در
قصبه چهار سنز و سیدنا محمد بماند نقل است که سید
ناظر را و از ده پسر بود و ند قیام خان را سیزدهم

قیام خان را حوالہ سیدنا کرکے دو سید مذکور اور بجائے
پیران نحو و عزیز میراثت و روز بروز علم و ادب
می آموخت تا عالم حبیب شد نقل است کہ چون قیام خان
را بادشاہ ہمراہ نحو و رحہار آورو و ہمراہ یان نواب
کہ بوقت شکار در صحرا جہد افتادہ بودند واپس
در خانہ نحو رسیدند و نواب واپس نیامد شور و رقیہ
و وریرہ افتاد کہ پیر راجہ موٹے رای گم شدہ و رای
را ہم بسیار اندیشہ و فکر باعث گم شدن پیر روی
و اوہ ہر چند تلاش کردند یافتند و رین فہن سیدنامہ
قادر سی را خط و اوہ نزور راجہ موٹے رای چونان
ور و وریرہ فرستاد کہ پیر شاکرم چند نزد مالیت
بیچک رندیشہ نکلند و شاکرم و رین جا با سرعت
سر لویہ یکبار بنائید کہ درین بہبودی شمار است
موٹے رای فی الفور و رحہار بخدایت بادشاہ فیروز
شاہ شاہ و سیدنا کر رسیدہ شرف شد بادشاہ

کہ سایہ درخت بحالت اعلیٰ باشد و از سروی
 دور نشود آخر سید مذکور ہم باطن بود و بہ نعمت و نیوی
 کہ آخر مہتا ز بود و رول گفت کہ معلوم چنان می شود
 کہ این پسر آخر مسلمان خواہد شد سید از نواب
 پرسید کہ چہ نام داری و از کجائی و از کدام خاندانی
 نواب گفت نام من کرم چند است و نام پدر من
 راجہ موئی رای چو مان سکنہ قصبہ دور برہست الفونی
 باو شاہ نواب رانند و طلبیدہ و بسیار لطف و کرم
 فرمودہ معاف کرد و گفت کہ ہمراہ من سمت و ہلی روان
 شو کہ ترا بدرجہ اعلیٰ خور ہم رسانید و یکے از مقربان
 خود خور ہم کرد و نواب طوعاً و کرہاً ہمراہ باو شاہ سمت
 حصار رفت و باو شاہ اور نام قیام خان بہادر روز
 شب نوز و خود میداشت تا روزی سید ناہر را
 عرض کرد کہ این پسر را بمن عطا فرمائید تا اور را
 علم ادب تعلیم کنم بعدہ در خدمت حاضر خور ہم کرد و باو شاہ

خود برپا است و از سروی دو رنفرته رست بخلاف
سایه دیگر درختان که برگشته شده بود و بقابست
تعجب کرد سید نامر وزیر خود را گفت که بین این چه
از عجایبات رست که سایه همه درختان برگشته
رست و سایه این درخت ببرکت این شخص که
خفته است همچنان بحال خود رست سپید مذکور
هم تعجب شده گفت که شک نیست که این شخص
گفتارده صاحب کمال باشد سید با بادشاه نرسد
نواب رفته دست خود را بر پای رسانیده سلام
و تحیات کرد و بطور معتقدان آداب بجا آورد
و نواب را بیدار کرد چون نواب جانم و و پیله
از روی خود دور کرد و نشست سید نامر شعله
دید مثل کافران بیدین و لباس دید مثل بنودان
بر آیین و رول خود رندشید که این کافر بجه رست
و کرامات در کافر ممکن نیست این چلو به باشد

در آنجا جانواران شکاری بسیار و پند مثل ساسپ
و نیل گاؤ و آهوان و غیره پس هر یکی از ایشان در پی
شکاری از سپان خود را تاختند نواب قیام خان هم در پی
آهوی تاخت اسب نمود تا از لشکر خود جدا افتاد
و در جنگلی سخت افتاد چون نشینگی بر روی راه یافت
از اسب فرو آمده زیر درختی بیاسود و در خواب
رفت و اسب را بر درختی بست چون وقت زوال
را زوال رسید و سایه بر درختی متغیر شد و برگشت
سایه آن درخت که نواب زیر آن خفته بود بحالت
اصلی خود بجا و در زیر نواب دور شد گویند،
که سلطان فیروز شاه با و شاه دلی در آن ایام
در قبیله حصار آمده بود اتفاقاً او هم برای شکار،
سوار شده بود و در همان محلی که نواب در آنجا
خفته بود بیامد و سیدنا هم همراه او بود با و شاه
دید که شخصی بی خسب و سایه درخت بهیچان بحال

بن راجہ بصر راج بن راجہ ادوی راج بن راجہ بیر
 بن راجہ چور بن راجہ امرا بن راجہ لہرو دیو بن راجہ دندران
 بن راجہ کنگالک بن راجہ پوپال بن راجہ موتی بن راجہ
 چولان بن راجہ چاہ بن راجہ بچہ بن سور بن راجہ پیرم
 بن راجہ چمند بن راجہ مارچہ بن راجہ دندمار بن راجہ
 بن راجہ بن باسک بن قین بن سمند بن کیلاک
 بن سمیر بن سمیر بن برماو بن خوداو بن راجہ عناو
 بن راجہ عاو بن راجہ سموو بن عوض بن ارم بن سام
 پیغمبر علیہ السلام بن نوح پیغمبر علیہ السلام بن ملک بن
 نوشنج بن ادریس علیہ السلام بن بارو بن ابلایل
 بن خیان بن نوش بن شیت علیہ السلام بن
 آدم علیہ السلام و کرمسلمان شدن قیام خان
 و قیام راسہ نوشتہ است کہ روزی نواب
 قیام خان و رحالت لفلک مو نو کران خود از قعبہ
 دور بر ابرائی شکار رفتہ بود چون در جنگل رسیدند

و بعد از روی وزیر سپردی محمود شاه شد چنانچه ذکر
 شد مفضل نوشته خواهد شد اما در تواریخ فرشته نوشته که
 جلوس فیروز شاه بخت چنانی در سنه ۵۲۰ هجری و
 پنجاه و دو هجری بود و نیز بلده چهار که انرا چهار فیروز
 شاه نام نوشته است فیروز شاه مذکور در سنه ۵۲۰ هجری و
 پنجاه و هفت هجری آبا و کرده است پس در سنه اسلام
 نواب قیام خان و سنه جلوس سلطان مذکور خلاف چهار سال
 شد پس عجیب است که در سنه اسلام راوی غلط کرده
 باشد و در قریب سنه یا سنه مسلمان شده باشد
 و الله اعلم بالهواب و یا قبل از جلوس و عهد سلطان غیاث
 الدین بلین در حالت خود در سنه مذکور مسلمان کرده باشد
 اما نسب نواب قیام خان از نسب نواب قیام خان
 بن موئی رای بن حسین پال بن راوی بن پروپ
 بن بنی پال بن جیت بن گویال بن ارجوچند بن لال خد
 بن برتهی راج بن پدم سن بن بجی راج بن راجه کشورای

قیام خان قوام کرده نوشته رست یعنی ورز و کرباد باو شاه
خفر خان سید سلطان و پهلوی قوام خان نوشته دور قیام
را به نعمت خان بن نواب الف خان نوشته هست
که نواب قیام خان را در سمت ^{الهی} چهارده صد و چهل
و یکم هجری که مطابق سنه ۱۲۰۰ هجری بمقتصد و چهل و شش
بود و رعبد سلطان فیروز شاه باریک سید نامر سنده
ببر و الله که یکله از وزیرای دارکمان و دولت سلطان
مذکور بود بامر سلطان مسلمان کرده و چند روز در چهار
نزد خود داشته علم شریعت تعلیم کنانید و همه
آداب سلطانی آموخته و مسلمان ساخته و رو پهلوی
نزد بادشاه مذکور بروحت که بادشاه حسن آداب
ولایت وی سرور الوقت شده و اورا همان
وقت منصب پنجاب داد و آخر رفته رفته عهده
خان جهانی یافته وزیر اعظم فیروز شاه شد
و بعد از وی وزیر سپردی نامرادین شاه

وی موٹی راہی بود از قوم چو مان سرور قصبہ،
 و دریر او نام ماور قیام خان کوتلا و کی بود دختر،
 نرد کسی کیجہ سکہ قصبہ جایل و ایشان پنج برادران
 بودند، زین الدین خان، وزیر الدین خان، و قیام
 خان، و جگمال و جگرن۔ از آنجہ سہ برادران
 دین مسلمان شدند کہ نسل ایشان را بنام ایشان
 میخوانند یعنی اولاد قیام خان را قیام خانی و نسل
 زین الدین خان را زین الدین و اولاد وزیر الدین
 خان را از توان گویند و جگمال و جگرن ہر دو کافر
 ماندند نسل ایشان را چونان گویند چنانچہ
 نسل جگمال و برپیری کہ از نول گڈہ و گروہ است
 ہی مانند نسل جگرن و رسور بالی ہی مانند
 اما اول از ہمہ برادران نورب قیام خان،
 مسلمان شدہ بود و بعد و برادران مذکور وی
 مسلمان شدند و در تاریخ فرشتہ نام نورب

و خود در تجارت رفت و در ^{۹۹} ساله امرا و ارکان
 دولت از سلطان ناصر الدین محمد شاه برگشته شدند
 تا نامبرده از دہلی گریخته بجانب کوه سرسور رفت و
 اموال و اسباب او تاراج رفت و ختنه و سلطنت
 فیروز شاہی پیدا شد غلامان فیروز شاہ علیہ
 کمرہ بودند حکم فیروز شاہ تغلق شاہ بن فتح خان
 بن فیروز شاہ را بر تخت سلطنت نشاندند وفات
 سلطان فیروز شاہ کہ نو و سال بلکہ زیادہ عمر داشت
 بتاریخ سیزدہم رمضان ^{۹۹۹} سنہ شد و مدت سلطنت
 او قریب چهل سال بود کتاب فتوحات فیروز شاہ
 شاہی تصنیف او است ذکر نواب قیام خان
 الملقب خانجہان خان قوم چوہان امیر فیروز شاہ
 باو شاہ و ورتو ریخ اورا قوم خان نام کمرہ
 نوشتہ زند بد زنگہ نام رھلی نواب قیام خان
 کرمیے بود و کرم چند اورا ہم می گفتند نام پدر

محمد خان که طالب حال بود و کمر بکند از میوات نمرود
 گوگان چونان رفته پناه جست و شاہزاده خانہ او را
 غارت کرد و نمرود سلطان خیر و زشاہ پدر خود رفت
 چون سلطان پسر و ضعیف شدہ بود و اسباب
 با و شاہی بہ شاہزادہ محمد خان تسلیم کردہ اور نامہ
 الدین محمد شاہ خطاب ندادہ و در سئہ بر تخت نشاند
 و خود و رکنج عبادت نشستہ بپاد حق مشغول شد
 و حاکم کرد کہ روز جمعہ بنام ہر دو سلطان خطبہ خواندہ
 باشند و ملک یعقوب آخر بیک را کہ از امر امی مہر بود
 سکندر خان خطاب کردہ حکومت گجرات با و مقرر
 ساخت و روانہ الطرف کرد چون سکندر خان
 نزد یک میوات رسید گوگا چونان کہ خانجہان
 بد و پناہ آورده بود و سرسیدہ و رتقام را طاعت شد
 و خانجہان را اگر خستہ پیش ملک یعقوب سکندر خان
 خستہ و تار و رختی کرد و سرش بدہی رسانید

چنان وفات یافت و چون شاه لیسر بزرگ
رو باین خطاب خانبهانی شرف شد و در سینه
ظفر خان و رنجرات فوت و لیسر بزرگش و ریا خان
خطاب ظفر خانے یافت و جانشین پدر شد و در سینه
فتح خان بن خیروز شاه فوت شد و در سینه سلطان
بطرف سمانه رفت و چون شاه خانبهان که حاکم آن
ولایت بود پیشکش بسیار گذار و در سینه مذکور
سلطان از دهنی سمت بسمل رفت و در موضع بسویله
که بهفت کمره بدرون است آنجا چهار سنج حکم کرده
خیروز پور نام کرد اما آن چهار در آخر باخرین پور
مشهور گشت و این آخر بنا سلطان خیروز شاه
است و در همین سال ضوف و پیری با و شاه
غالب شد و خان جهان که وزیر است یافته بود و
بنایت قوی شد که هر چه او میبخت با و شاه میکرد
و در سینه خان جهان و وزیر از خوف پادشاهان

و تا مارخان را از سرحد غزنی سقدار ساخت
 و همدین سته بنا شهر فیروز پور بنا نهاد و نگر کوٹ
 را بنام سلطان محمد تخلق محمد آما و نام و همدین سته
 صورت نوشت به راکم و رنکر کوٹ بو و بخانه بر بهمنان
 آمد او و در مدینه خست و بایک لکه تنگ و همدین سته
 نواب قیام خان را در دہلی گذار شه سته مغلان
 چون شنیدند کہ سلطان رز سته رست بار او و تسخیر دہلی
 آمدند قیام خان از ایشان چنان جنگ ساخت
 کہ همه مغل کمریخه و اکثر کشته شدند و بسیار غنیمت
 بدست قیام خان افتاد و تا همه غنیمت را بخدمت
 بادشاه در سته خست و سلطان بر قیام خان خوش
 دل شده خطاب خان جہان خان و او باز سلطان
 غزنم ولایت سند کرده متوجه سته شد و از آنجا
 بگجرات رخت و ظفر خان را در مار دت گجرات
 در او باز سته آمد و در سته ملک قبول خان

جانب ورمای پور رفت و جوی بزرگے از آب
 ستیج کنده تاجی که چیل و بست کرده است برو و در ^{۶۵۴}
 از کوه منڈوی و سرور از نہر حوں جوی کنده و جدا
 کرده و بہت نہر دیگر با وجہ ساختہ بقیہ مانے رسانیدہ
 از آنجا بہ آب بن برودہ چھاری مستحکم بنا کردہ و چھار
 فیروزہ موسوم گرونیہ و وزیر آن چھار ننزو یک کوشک
 تالابی کاغتہ از آب نہر بر کردہ و جوی دیگر از آب
 کٹو کشیدہ و از چھار سرستے گذرانیدہ بنہر سر کترہ
 رسانیدہ شہری و از آنجا بنا بنا دہ فیروز آباد و نام کرد
 و در ماہ ذی الحذین سال خلعت و منصور خلیفہ
 عباسی مہراجا کم بامرالدہ ابو الفتح ابو بکر بن ادنی
 ربیع سیمان مضمین تفویض ممالک ہندوستان
 و شہارش بادشاہی ننہیہ و کن آمد و در ^{۶۵۶}
 سلطان برائی شہار طرف سمانہ رفت و در ^{۶۵۵}
 طرف لکنوی خان جہان را و روہی گذار شدہ رفت

مرزا شیخ فرید بن شیخ محمد را شرف شد و از آنجا در مانع
 آمد و وزیر خود و ملک قبول اعتقاد و ملک را ساخته
 خطاب خانجانی داد و چون در موضع فتح آباد که از
 مانع قریب است رسید عقب زاده فتح خان پیدایش
 لهذا العقد رفیع آباد نام کرد و چون در دلی رسید
 در دهم رجب سنه مذکور بخت و بلی نشست و
 شیخ فرید الدین بن شیخ بیاد الدین و کریا ملتانی را
 عهده شیخ الاسلامی داده و در سنه مذکور شایزاده
 محمد خان پیدا شده و در سنه دامن کوه کلور
 شکار کرده هنگام مراجعت عمارت عالیه مرلب
 آب سرایت بنا کرد و در سوال همین سال خان
 جهانرا که نام او ملک قبول بود و وزیر او بود اختیار
 تمام داده و در شهر و بلی گذارشت و خود بالشر
 گران غریمت لکنو کرد و در سنه نزدیک و بلی
 شهر فیروز آباد و رکنار نهر جون بنیا و نها و در سنه

ادبست و ہفت سال بود و حضرت نیرالدین چراغ
درین مہر ہمراہ دی بود و ند پس بعد از سیویم روز
مشایخ و علماء و امیر سلطان خیر و زشاہ میان سالار حبیب
برادر زادہ سلطان غیاث الدین تغلق بہ تخت نشاندند
و سلطان اور اور زندگی خود و بی عہد خود ساختہ
بود و او خدمت سلطان بسیار کردہ بود و نظام الدین اولیا
و عہد سلطان احمد تغلق فوت شدند و شہر دولت
آباد و آباد کرد و قبل موت سلطان از ان اور اور
و کار انگری می گفستند بعد نام او دیو گدشتہ و ورین
ایام اور اور نگاہا و میگویند و راستہ ای او از سلطنت
غیاث الدین باین بود ذکر سلطان خیر و زشاہ بن سار
حبیب در عمر سی و چند سالہ جلوس او بہ تخت چہانبانی
در بہت و رسوم محرم ۶۵۲ ہجری شد و در ملک بیستہ
و دولت سلطنت یافت و بوردہ از زانجا از سیوسبانی
تعلوہ بیکر آمد و از زانجا با و چون رسیدہ بہ زمارت

تغلق پدر باو شاه غیاث الدین تغلق شاه و رسلا سلا
مان ترک باو شاه غیاث الدین بلبن از نظام و ارث
و با مردم جهت که بوی این ملک انداخت کرده و خیر
از این گرفت از این زن غیاث الدین تغلق
سازید است و نام تغلق و راصل صلح بود و این
لفظ ترکی است و مردم هند رستمال قلب کرده
تغلق ساخته اند و برخی قتلوه کرده اند و رسته جلوس
کرد و رسته سقف بر سر افتاد تا فوت شد
مدت سلطنت او چهار سال و چند ماه بود و او خیر و
بنام وی تغلق الفیه است و کر سلطان محمد تغلق شاه
او بعد فوت پدر خود سلطان غیاث الدین مذکور
بر تخت سلطنت نشست و رسته بر تخت
نشست و تبارح بخت و یکم محرم و رسته و راه
نگر گشته بر کنار آب سندخت شد از رسته
چهارده کرده و نیلوف فوت شد مدت سلطنت

محمد در سائے بر تخت جلوس کرد و در سائے لبست
پنجم ریح الاول از دست خسرو خان معشوقان و شهید گشته
و خسرو خان خود را سلطان ناصر الدین نام نهاد و بر تخت
نشست و زن قطب الدین را خود و در کفاح آورد چون
سلطان ناصر الدین خسرو خان ظالم بود پنج ماه و چند
روز سلطنت کرد تا قتل شد در سائے غره شعبان چهل
و یک ساله غیاث الدین تغلق شاه چون نواب
غازی الملک خسرو خان را کشته فارغ شد همه امر را
راجعه کرده گفت هر که را نخواهد بر تخت نشاند
همه امر گفتند که از نسل وی نعمتایه نماند و دست
حالا لایق تخت شما هستند که از مدت مدید سیریندستان
شده سیر مغلان را از بند و ستان دور کرده و دید پس
غازی الملک بر تخت نشست و خود را نام غیاث الدین
نام کرد و در نسب او همه مورخان خاموش رند اما در
کتب بعضی مدیده ایم اما درین ملک شهری در و که ملک

و در زمان وی راجه رتن سین رانا چتور از سنغلیب

پدمنی آورده بود بدان سبب در سنه ۱۰۲۵ او مقید شده

بود و بادشاه از وی سوال پدمنی میکرد و میگفت مخلص

تو در وادان پدمنی است و ذکر این بسیار است

و ریختن گنجی و در پدماوت ملک محمد جایش خوب

نوشته است ذکر سلطان شهاب الدین عمر بن سلطان

علاء الدین خلجی او بعد فوت پدر خود علاء الدین بر

تخت سلطنت نشست و میل و چشم خفر خان

و شادی خان بر او روانه و کشید و رقله گویا

قبه کرد و در عمر سفت سالگی بر تخت سلطنت

نشست بود مدت سلطنت او سه ماه و چند روز

بود که بر او رش قطب الدین مبارک شاه اول

گرفته میل و چشم کشیده مدت سلطنت او چهار

سال و چهار ماه بود و رقله گویا رقیه کرد و ذکر

سلطان قطب الدین مبارک شاه خلجی او هشتم

سلطنت او هفت سال بود و چون خبر شهادت
او بدیلمی رسید ملکه جهان حرم باو شاه چون شاه هزارده
لاکلیخان و در بلده ملتان بود و سپه خورشید هزارده رکن الدین
ابراهیم بن جلال الدین خلجی را پس شورت ارکان دولت
بر تخت نشاند و از کیلو کسری بدیلمی آمد چون این خبر
از قلیخان شنید آزرده خاطر شده و در ملتان بماند و عیال
الدین خلجی و روی او آمده رکن الدین ابراهیم را دور
کرده بر تخت نشسته خود را اسکندر ثانی لقب کرد
و کسر سلطان علاء الدین خلجی را ملقب اسکندر ثانی را و
در سنه ۶۹۴ بر تخت سلطنت و بی نشست و همه اولاد
سلطان جلیل الدین خلجی را معه از ورج وی بقتل
رسانید و بعضی را مقید کرد و وفات او ششم شوال
در سنه ۷۱۴ شد و او در عهد خود بیستاد و چهار جنگ
کرد مدت سلطنت او بیست سال و چند ماه بود
بعد فوت وی پسرش شهاب الدین عمر بر تخت نشست

ایشان سربعد چنگیز خان مقدم بوده و این ہم میتوان شد
 که قاج خان از قوم خلج باشد و پدر جلال الدین خلج پادشاه
 و پدر سلطان محمود و دی خلج از نسل او باشند و سلطان
 جلال الدین خلج در سنه شمس الدین کیومرث بن ۱۱
 مؤخر الدین کیقباد و از زبان برگرفته و عمر بنفعا و سالی
 بر تخت سلطنت و او قهر کیلو کبری نشست و در آنجا
 قلعه بنا کرد و محارث تمام مغربی را با تمام رسانیده
 و باغ نو بر کناری چون ساخته چهار ای لایح و رون،
 بنا کرد و امر او رعیت را حکم کرد تا عمارات و در آنجا
 بنا کردند و مسجد و بازار طرح رانداخته و آن شهر را بشهر
 نو موسوم ساخت اما رفته رفته و بلی نو شهر
 گردید و در سنه ۶۹۵ علاء الدین خلج که امر او و خویش
 بود در شیع سلطان را قتل کرد و شهادت او
 در بلده کرده و در بایک گنگ در شیع شد و سر
 او را در آورند و تن او را در گنگ مدت

سہ سال و کبریٰ بود ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاہ
 خلجی و تاریخ فرشتہ نوشتہ کہ در کتب تواریخ آمدہ کہ ہالیہ
 خلج از نسل خالاج خان و اما دچنگیز خان ہی باشند یعنی
 نسل و ختر چنگیز خان ہستند و چون سلاطین غور و توابع
 ایشان ہند را سرگردان و خلیجیان دفعہ دفعہ بسبب
 قرب جواری و رہندوستان آمدند و ملازمت اختیار کردہ
 صاحب اقتدار ہی شدند پدرباوشاہ جلال الدین،،
 فیروز خلجی و ہلوی و پدربالکان جمہ و خلجی و ہلوی،،
 مندوی از بنابر خالاج خان آمد اما قاف بخابدل
 شدہ خالاج شدہ و بکثر استعمال رلف شدہ و کشتہ
 خلج گفتند و بقول صاحب تاریخ سلجوقان خلج نام پیری
 بود یاخت بن نوح علیہ السلام رانسل اورا خلجی گویند
 و این قول اصح است زیرا کہ ورتواریخ عزیزی
 نوشتہ کہ بسیاری از امرای سبکتگین و محمود و
 عزیزی از قوم خلج بودند و یقین است کہ عہد

عالی کرده خود رنج و روی تاب تاجی رز رلهای «
بود و ملک جلال الدین خلجی رز سلطان متنگدل بود چون «
خبر نشاندن شمس الدین بر تخت شنید سپردن «
خود ر فرمود تا پانصد سوار ر رفته کیومرث شمس الدین
را گرفته و ربها و ر پور نسر و جلال الدین خلجی آوردند
پس اکثر امرای همانروز از جلال الدین خلجی بیعت
کردند و ملک جلال الدین امر کرد تا سلطان موز الدین
کیقبا و ر که زنده بود و لکد کوی کرده و ر آب چون
رند رختند از گاه ملک جلال الدین خبر و ز خلجی خود و ر
سلطان جلال الدین خود رند و و ر قهر مغزی که و ر کیلو «
کبری بنا کرده بود آمده بر تخت نشست و کیومرث
را قتل کرده خود با و شاه مستقل شد و سلطنت
و بهی از حرم ترکان که غلامان سلاطین غوریه بودند
بدله خلجیه ر منتقال یافت و این و ر قهر و ر شد «
شد مدت سلطنت سلطان موز الدین کیقبا و «

در ۶۹۰ قمر او در واپس است و در عروسی شیخ
 فرید کنج شکر و بهاؤ الدین و کربا ملتانی و صدر الدین،
 پیش و بدر الدین غمزنوی و سلطان تارکین ناگونی
 و بسیار اولیا و الهه بودند و کبر سلطان مولا الدین کیتبا
 بن یو خان بن سلطان غیاث الدین بلین خون غیاث الدین
 فوت شد پیش مولا الدین کیتبا و پیش بر تخت سلطنت
 نشست و در آن وقت هر ۱۰ ساله بود که در ۶۹۰
 جلوس کرو ماوریش و دختر سلطان ناصر الدین بود بن اتمش
 و جد ماوریش و دختر شمس الدین اتمش بود و در ۶۹۰
 او را عارفیه لقوه و فالج گردید و قریب المگر شد و را
 و وزیر الدین کیومرث را که ۳۰ ساله بود از حرم
 بیرون آورده و سلطان شمس الدین خطاب داده
 بر تخت نشست و ندیس لشکر با و شاه را و فرقه شد
 بعضی شمس الدین راضی و بعضی ناراضی بودند و سلطان
 مولا الدین کیتبا و در کوشک کدیو کهری که در آنجا عمارت

تا با جمیع از مردم و انا بملتان رفت سکونت کرد
و ورین صفر امیر خسرو و حسن علاء بخاری همراه رین
شاهزاده در ملتان بودند و در سلک ندیمان او و انتظام
داشتند و شیخ صدر الدین عارف بن شیخ بهار الدین ذکر یا
از زوجه او که مطلقه کرده بود حکم وی حلاله کرده بود
از فرعون خلاصی زن خود خواستند و لاجرم غصبه
شد تا از بدو عامه صدر الدین راکشته شد و ذکر
رین و تاریخ مرگشته و اخبار الاخبار نوشته است
و شیخ سودی شیرازی را در زمان وی بود و
شاهزاده خان شهید شیخ را در ملتان طلبیده
بود و االباب پیری نتواند آمد و در نزد شاهزاده
خان شهید از دولت مغلان شهید شد و در ملتان
و امیر خسرو و ورین جنگ شامل شاهزاده بود و او هم
و سیکر و اسیر مغلان شده بود و اما خلاصی پاخته
تا در راه رسید و قات سلطان غیاث الدین بلبن

مسعود امیر حبیب و می کشت و در عهد ناصر الدین محمد و شاه بن
التمش منصب امور ملکی و مالی با و مفوض شد و بنوعی منصب
جاء شد که از و تا سلطنت چند ان فاضله شماره بعد فوت
او در سنه ۱۲۶۲ هجری تحت سلطنت نشست و بنین خالیفه از
ترکان است و در سنه ۱۲۶۶ هجری خان معظم شیر خان خواجه تاش
که عم زاده سلطان غیاث الدین بود از زمان ناصر الدین
تا آن زمان حکومت لاهور و ملتان و بهمن و سرهند
و ویسیال پور و سایر اقطاعات که در سمت درآمد
مغل بود داشت و فات یافت و در بهمن در گنجی
عالی که جهت خود داشته بود مدفون شد و بهمدین
سنه سلطان بزرگ سپر خود محمد سلطان را که
قال من الملك خطاب و داشت و بنان شهید شہار
دار و ولی عهد خود ساخته پترو و و ریاس و دیگر
لوازم با و شاهپری و روه ملتان و سد و ویسیال پور
و لاهور را با جمع مصافحات با و مفوض ساخت

سبب فرب او زیاده شد و از همهش بپیر
ورگاه گشت و در عهد سلطان ارکن الدین
خیزد و شاه بن شمس الدین التمش
باس پیر ترکان هند وستان بنو ارجیه پنجاب
رفته با عی گری کرد و در عهد سلطان رفیه
محبوس شده و بهم در عهد وی از قید تخلیه
یافته میر شکار سلطان رفیه شد و در زمان
مغول الدین بپیر اسم شاه عبده امیر اخیوتی
یافت پس بدر الدین کسفر روی ایرج
وست او گرفته از امرای کپار سخت و
پر گنه گان و ریواری یافت و کفار دیوات
را که تهر روی و دزدی میکرد و ندگوشامی
داد بدین سبب آوازه مردانگی نشر
شد و روز بروز وجه وی در ترقی بود تا
در سنه ۷۴۲ در عهد سلطان علاء الدین

بود و سلطان الدین بدین شیخ فرید بنج شکر و عوت
بہار الدین و رعبد او بودند و کمر سلطان غیاث
الدین بیلین بدانکہ غیاث الدین بیلین از ترکمان قرا
خطائے رست و از کالیفہ البہری سو و گری اورا
از دست مفلان کہ بران ویا ر غلبہ یافتہ اسیر
کرده آوروہ بودند خریدہ بخدا و اور و و و رستہ
اور ر جمال الدین بہری کہ بزرگ زمانہ بود و و
بخدا و خرید بنا بران آنکہ شمس الدین رتمش
نیز از ان قبیلہ بود باید فراوان و رہمان
و روہلی آمد و بنظر سلطان شمس الدین
گذرانید سلطان آن را با علی قہت
خریدہ باز و ر خاقانہ خود کہ و از قفا سی رسانی
سلطان غیاث الدین بیلین بر او ر خو و
کیلخان را کہ و ر ملا زنت سلطان بود و
و نہایت رغبتا و داشت بشناخت بدین

بین ملقب خان اعظم افغان راست و ملک
ملتان و پنجاب و راقطاع لو بود غزنی را از
مغول گرفته چند گاه خط و سکه در آنجا بنام
سلطان ناصر الدین کرده بموجب فرمان سلطان
از ملتان بخرمیت گرفته تن راجه لشکر کشید
و ملک اعزاز الدین بین بزرگ که از و ثار ترموی
ظاهر می شد از هونت شیر خان ترسیده
ناچار از ناگور باوچه آمد و آن قلع را بشیر خان
سپرده خود بخدشت سلطان رفت و ولایت
مداون جاگیر یافت و در سنه ۷۵۰ سلطان
باز از راه لاهور بطرف رچه و ملتان رفت
و در سنه ۷۵۱ وکیل هلاکو خان مغل نند و سلطان
ور و بلی رسید و در سنه ۷۵۳ بیمار شد و در
یازدهم جمادی الاول و در سنه ۷۵۴ فوت شد
مدت سلطنت او بیست سال و چند ماه

دلی ملک راجہ جو کہ در حوالی آب چون در
فرات سابق تہا نہای بادشاہی پروا شہ
میان کالجرو کہ نامالوہ در طرف داشت
دور ^{۱۲۷۰} خان اعظم افغان را بطرف رشتہ
و کوہ ماہ میوات فرستاد و دور ^{۱۲۷۰} سلطان
و ختر خان اعظم را اورنگزاج آور و دور ^{۱۲۷۰}
شکرملتان کشید و دور ^{۱۲۷۰} سلطان در
ناگور آمد و ملک احمد دین باین کہ حاکم ناگور بود
تقریر معاف کردہ با ملک ناگور با و حوالہ کرد و ہمہ دین
شکر شد بسیار کھف قلعہ ترور رفت و راجہ
جاہر دیو کہ در ان تار کے حصار بالائے کوہ بنا
نمودہ بود با پچھزار سوار و دو کک پیادہ مقابلہ
سلطان کردہ شکست یافتہ بکرنجست
و سلطان از انجا بحدیری و مالوہ بدہلی رفت
و ہمہ دین ننزو یکی شیر خان کہ دین عم غیاث الدین

محمود بن شمس الدین التمش چون او
 بر تخت سلطنت نشست غیاث الدین
 باین خود را که بنده و داماد پدر او بود وزیر
 خود ساخت و بخطاب خان اعظم التچان
 ممتاز کرد و دستور داد که تمام کار
 سلطنت را با و حواله کرد و در سنه ۶۲۲ جلوس
 خود سلطان بجانب ملتان رفت و بزودی
 وروپلی آمد و در سنه ۶۲۵ سلطان بجانب
 دواب رفت قلعہ میرپور را فتح کرد و ہمدین
 سال بسوگرہ غریمت کرد و خان اعظم،
 الفغان را پیشرو شکر ساخت تا او متوفی
 راجہ دلی ملک کافر انیسست و غارت
 نمود و چندین حفاف نمود و بسیار
 رز او داد و اتباع او را بگرفت و با غنایم
 بسیار با اتفاق سلطان بدلی آمدند و دین

شد و غیاث الدین بدین خور و امیر صاحب کشت
و اغرا الدین بدین بزرگ را مالک و مطلق ناگور و سوند
و اجمیر کردند و ناصر الدین ابن التمش را حکومت
خطیر آنج و او و جلال الدین ابن التمش را
حاکم خنوج ساخت و در سنه ۶۲۲ شکر مغل
بدیار لکنوی آمد چون سلطان شکر و ستاد
مغلان گریختند و لکنوی را گذارشته رفتند
و در سنه ۶۲۳ باز شکر مغل بنو احمی شدند آمده
بلده اچه را محاصره کرده بودند چون لشکر
سلطان بسیار رسید گریختند و سلطان
در و بلی آمد و در سنه ۶۲۴ سلطان را مجبوس
کرده ناصر الدین التمش را بر تخت نشاندند
و سلطان علاء الدین مسعود و رقیه بمرود
مدت سلطنت او چهار سال و یکماه و
یک روز بود و ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین

سعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه چون
معاذ الدین پیرام شاه را قتل کردند ملک عمر الدین
بن بخت نشست و در شهر فنا و سیاه بود
اما امر او را قهی نبودند فی الحال ساها داده
نامہ الدین و جلال الدین پیران سلطان شمس
الدین التمس و سلطان علاء الدین مسعود
شاه بن رکن الدین فیروز شاه را که در قهر
سفید مجوس بودند بیرون آورده از میان
ایشان علاء الدین مسعود شاه را در ماه
ذی قعد^{۶۳۹} بر تخت دہلی جلوس کردند
پس ملک قطب الدین حسن را نائب
و نظام الملک مہذب الدین را وزیر و ملک
خرقش را حاجب خود ساخت و نظام الملک
مذکور را روز چهار شنبہ و ویم جماد الاول در سنہ
کشد شد و نجم الدین ابوبکر بجای وی وزیر

آب بناه رسید که درین عرصه قعبه سلطان پور
قریب آن بناه شده است نظام الملک خرب
کرده شکر را و رغلانید و بنا بر عمل سلطان
خود متفق ساخت سلطان از شنیدن ،
این خبر حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
را به تعلیف تمام براسی قلی امرافروستا و امر
سجده شبلی زند شیخ برشته بدلی آمد و نظام
الملک همه شکر را همراه خود آورد و بدلی آمد
و سلطان محامره کرده قریب سه ماه و پانزده
روز جنگ می انداختند چون مردم شهر با امر
متفق بودند روز دوشنبه هشتم ذی قعدور
سنه مذکور بدلی را گرفتند و سلطان را بدست
آورد و ده محبوس کردند و آخر قتل سخت
مدت سلطنت او و و سال و یکماه و پانزده
روز بود و ذکر سلطنت سلطان علاء الدین

پیش پیرام شاه آوردند قتل کرد مدت سلطنت
سلطان رفیع سه سال و شش ماه و شش روز
بود و ذکر سلطان مغزالدین پیرام شاه بن شمس
الدین اتمش چون سلطان رفیع در قلعه بنیده
مجموع شد روز شنبه بیست و هشتم
ماه رمضان در سنه ۶۳۴ سلطان مغزالدین در تبرک
و بهیشت نشاندند روز و شنبه شانزدهم جمادی
الثانی در عهد وی افواج مغل جنگلزی آمده لاهور
را محاصره کرد و حاکم آنجا ملک فرقتش نام گنجینه
و رو بهی آمد و جنگلزیان لاهور را خواب و نابود
ساخت و بسیار را کشته و اکثر را اسیر کردند
چون این خبر سلطان مغزالدین پیرام شاه رسید
نظام الملک بهذب الدین وزیر و قطب الدین
حسن غوری وکیل السلطنته را بار مرایی
و گنجینه و مخ مغل خواستاد و قتلش کرد بر رب

ملک توینہ حاکم بنیدہ سلطان رفیعہ را اور نکاح
خود آورو و سلطان با ملک توینہ ساخته و راندک
مدت جماعت کبکراں و چنان سایر زمینداران
اطراف و نواحی را جمع کرده و چند امرار را با خود
متفق ساخته و روہی آمد پس سلطان محمود الدین
پیرام شاہ ملک اعز الدین بلین را کہ خطاب
النجان داشت و داماد شمس الدین بود
با لشکر انبوه و در مقابل رفیعہ فرستاد و جنگ
شد سلطان رفیعہ شکست یافتہ و رہیدہ
گرنجیت و باز بعد از مدتی لغوم و ہی آمد و در
چهارم ربیع الاول ^{۶۳۷} ورنواحی کبیل
جنگ شد بار ہر ہیمت یافتہ پس سلطان
رفیعہ و توینہ ہر دو و زوجہ و شوہر در وقت
ہریمت بدست زمینداران افتاد و بہشت
و پنجم ماہ مذکور بقتل رسیدند و بقولے گرفتہ

وی شش ماه و بشت و بشت روز بود و در سلطان
رفیه بنت شمس الدین التمش آورد زمان
پدر خود و در بهات ملکی دخل کردی و حکم راندی
و قتی که سلطان از گوالیار فتح کرده و رو بی رسید
او را ولی عهد خود کرد و القبه سلطان رفیه در سنه
از پرده بیرون آمده و لباس مردانه پوشیده
قبای و در سیر و علاه بر سر کرده و اعام و او بر تخت
سلطنت نشست و قوتی پیدا کرد و در سنه
ملک اعمر الدین حاکم لاهور باغی شد سلطان
رفیه بر سر او رفت و از خراج شد و همدین سنه
مذکور چون ملک تونیبه حاکم سینه باغی شده
نام سلطان رفیه و در سینه رقت ترکان سلطان
را عقید کرده و در سینه خاستادند و بدین رفیه
مخبر آمدن پیرام شاه بن شمس الدین التمش
را ببادشاهی برداشتند و درین وقت

خورد سلطان شمس الدین را که قلب الدین نام
داشت بقتل رسانید ازین سبب خورد و
بزرگ امراء و پهلوی منفرد بودند و شاهزاده
نصیر الدین محمد که برادر خورد او بود و حکومت
ولایت آوده داشت سر از اطاعت او برداشت
و همه امراء از وی برگشتند و لودی مخالف
برداشتند سلطان رکن الدین فیروز شاه
جهت دفع ایشان بالشکر بسیار و رکبلو گهری
فرود آمد و از آنجا به پنجاب آمد و از عقب
وی امراء سی با خواهرش رفیعہ نام بیعت کرده
او را بر تخت نشاندند چون خبر سلطان رسید
در و پهلوی چون بکبلو گهری رسید سلطان
رفیعہ و برادرش بیچ اول سنه ۶۴۲ خجے باستقبال
او فرستاد و او را گرفته بمحبوس کردند
و در آن زندان خوت شد مدت سالت

وسلطان التارکین بهمهراو بودند مدت سلطنت
او بیست و شش سال بود و ذکر سلطان رکن
الدین فیروز شاه بن شمس الدین التمش
بعد فوت شمس الدین پسروی رکن الدین فیروز
شاه سلطان دہلی شد و در نورینغ نوشتہ
است کہ در ۶۲۵ سلطان اورا چترود و در ماس
داوہ پرگنہ بدآون اورا عنایت کردہ بود و
بعد از فتح گوالیار چون بدہلی آمد ایالت لاہور باد
داد و وقتیکہ سلطان شمس الدین فوت
شد او حاضر بود پس در روز ۲۷ شنبہ ۶۳۳
بر تخت دہلی جلوس فرمود اما در عیش و
عشرت آمدہ کار سلطنت بہادر بخود شاہ ترکان
نام کہ کنیزک ترکیہ بود سر داد و او بہ کام دل
رسیدہ چندین زمان اہل آرا کہ در عقد و نکاح
شمس الدین بود بفتح تمام بکشت و فرزند

سمت گوالیار رفت و کافران که باز عمل کرده
بود یک سال قلع را محاصره کرده و راجه و پوئل
والی آن قلع تنگ آمده بگریخت و فتح اسلام شد
و در سنه ۶۳۲ سمت مالوه رفت و قلع بیل را
فتح کرد و او جین نیز گرفت و بتخانه محاکم بگشت
و بت نشتاک راجه بیر بکر حاجیت را همراه خود
و روپلی آورد و پیش و رجامه سجد و پهلوی در
زمین فرو برد تا لکد کوب خلق باشد و در سنه ۶۳۳
باز دیگر لشکر لطف ملتان کشید و از آنجا بیمار
شده و روپلی آمده فوت شد و فات و ربیم
شعبان و در سنه ۶۳۳ شد قبر وی و روپلی پنهان است
قریب مزار پیر خود و راجه قطب الدین بختیار کاکی
را و حقی شمش و روپلی او بناینها و او یکی از
اولیاء اله بود و خواجه معین الدین و خواجه
قطب الدین و تافعی حمید الدین ناگوری و سلطان

چون خبر قباچه رسید کسپر خود و علماء الدین بپیرام
شاه را بخدمت سلطان فرستاد و طالب
صلح گشت و ورین ضمن خبر رسید که ناصر الدین
قباچه پیراسان شده بقیه گریز بگشاید و رانده
و رمیان دریای فرق شد و در سنه ۶۴۲^{۴۴۲} بلده و
قلعه بند را فتح کرده و در سنه ۶۴۶^{۴۴۶} رسولان عرب
جامه خلافت جیت سلطان شمس الدین
التشش آوردند سلطان جامه خلفا و عباسیان
را پوشیده خوشحال شد و همدرین سنه ۶۴۴^{۴۴۴}
خبر فوت شدن پسر سلطان ناصر الدین حاکم
لکنوی رسید بحد فخریت کسپر خود و خود را بنام ناصر الدین
لقب داد و در سنه ۶۴۴^{۴۴۴} شکر لطف لکنوی کشید
و خننه را که بحد فوت پسرش قایم شده بود
تکین داده لکنوی را بجزت املاک علماء الدین
خالی تفویض نموده خود بدیلم آمد و در سنه ۶۴۹^{۴۴۹}

بمقابل رفت جلال الدین بجانب سند و یوشان
 گریخت و در سده ۶۲۲ شمس الدین التمش
 لشکر لطف لکنوی و بہتر کشید و سلطان غیاث الدین
 خلج را ملحق کرد و خطہ و سکہ بنام خود کرد و سپہ
 مستر خود را سلطان ناصر الدین خطاب و او و ہمالک
 لکنوی کہ از جملہ ہمالک بنقالہ رست با و توفیق
 نمود و چتر و و در پاش و اوہ و ربلدہ او و سر
 گذاشت خود و روہی آمد و سلطان ناصر الدین با
 غیاث الدین خلجی خب کردہ اورا قتل کرد
 و در سده ۶۲۲ مذکور سلطان التمش بر سر
 سلطان ناصر الدین قباچہ رفتہ و او حصار اچہ
 را محکم ساختہ بعلوم تہنکہ شناخت تا سلطان
 شمس الدین نظام الملک وزیر چندی
 بتحاقب قباچہ فرستاد و خود و مردم و و ماہ
 و بہت روز قلعہ اچہ را ورتصرف نمود و او را و

تمانیسہ در سئہ متصرف شد و آن ناز و
 شمس الدین التمش فرستاد و امر وی
 کہ عزت سلطنت را زخوار کرد و اند تبلیغ نمود
 پس سلطان بہ اشقتہ بزدوی لشکر کشید
 و در حدود تر این جنگ شد و تاج الدین را قید
 کرده و روہی آورد و بیدار و نافرستاد و
 بچو بس گروانید تا در انگاہ بمرد و در سئہ
 با سلطان ناصر الدین قباچہ و اما و دیگر قطب الدین
 ایبک بر سر قلع لاہور و روحانی سفوریہ
 و رکنا ر آب چناب محاربہ افتاد و پنجائیز
 فتح التمش شد و در سئہ باز از ناصر الدین
 قباچہ جنگ شد باز فتح کرده و روہی آمدہ
 در سئہ سلطان جلال الدین خوارزم شاہ
 زبیش جنگیز خان منہزم کشتہ بہ لہور
 آمد سلطان شمس الدین بالشد بسیار

بمقابل رفت جلال الدین بجانب سند و سیستان
گمرخت و در سده ۶۲۲ شمس الدین التمش
شکر لطف لکنوی و پیر کشید و سلطان غیاث الدین
خلج را ملحق کرده خطه و سکه بنام خود کرد و پس
مسترنخو را سلطان ناصر الدین خطاب داد و ممالک
لکنوی که از جمله ممالک بنقاله است با و تفویض
نمود و چتر و دورپاش و دوده و ربلده او و سر
گذاشت خود و روپای آورد و سلطان ناصر الدین با
غیاث الدین خلجی خب کرده او را قتل کرد و
در سده ۶۲۲ مذکور سلطان التمش بر سر
سلطان ناصر الدین قباچه رفت و او حصار راجه
را محکم ساخته بقوله تنه که شتافت تا سلطان
شمس الدین نظام الملک وزیر چندی
بتعاقب قباچه فرستاد و خود در مدت دو ماه
دست روز قلم راجه را و رتف خود آورد

تتانیس در سینه متصرف شد و آن نمرود
شمس الدین التمش فرستاد و او موید
که عزت سلطنت را بخوار کرد و اندک بیایم نمود
پس سلطان به دشمنی بزرگوار شد و شکر کشید
و در حد و تر این جنگ شد و تاج الدین را عقید
کروه و رو بهی آورد و بدو بیادون فرستاده
بجو کس گم و ایندنا و رانگاه بمرد و در سینه
با سلطان ناصر الدین قباچه و اما و دیگر قطب الدین
ربیب بر سر اقطاع لاهور و روحوالی مسفوریه
و رکنار آب چناب محاربه افتاد و اینجاست
فتح التمش شد و در سینه باز از ناصر الدین
قباچه جنگ شد باز فتح کرده و رو بهی آمده
در سینه سلطان جلال الدین خوارزم شاه
زبیش جنگیز خان منهنم کشته بگرفت لاهور
از دست آن شمس الدین بال شکست بسیار

بمرتبه بدرجه اميرالامراي رسيد و سلطان قطب الدين
را سه دختر بود و نيكی بالتمش عقد بست
و دو دختر نام الدين قباچه و دو چون قطب الدين
ايبك فوت شد بعد از ارام شاه و رسيد
بر تخت سلطنت نشست و همدرين سده
حاکم قصبه جالور که او که نام داشت باعی شد
و در اوری مال متاورزید سلطان بروی کشد
کشید و او را مطیع ساخت و پیشکش گرفته
باز باز نشست و همدرين ایام سلطان تاج الدين
یلدوز که باوشا غزنوی شد، بود و التمش را
چتر و رایت باوشا هین خواست و او قبول
کرد و اما بعد از چند روز چون تاج الدين یلدوز
از لشکر بخوارزم شاه بهنرم شد و بکرمان و
شیوران رفته و طبع و در مملکت بندرستان
نموده نخست ولایت پنجاب را تا قصبه

در التمس نام کرده فرزند خود سخت
 و او فی امیر کار کرد و بعد پس از فتح گوالیار
 حکومت آنجا بوسی بنشید و بعد سرن و نواری
 آن اقطاع یافته بحکومت بد او ن رسید و قتیکه
 سلطان معزالدین در ۹۹۰ هجری برای تسخیر ملک
 کبیران و سلمان ایشان در هند آمد و سلطان
 قطب الدین بالشرخویش از معزالدین سام و در
 پنجاب پیوست التمس نیز بالشرخو و از
 بد او ن رسید و در وقت کارزار و دلاوری
 بسیار کرد و دوازده هزار کسان کافران
 کبیران را بقتل رسانید سلطان معزالدین
 رنهم جلالت و کار پرورزی از وی شایسته
 کرده بانعام و شرفیه خسر وانه مهمناز گردانید
 و سلطان قطب الدین را بتربیت او امر کرد و
 حکم کرد تا خط از او میار و نوشتند تا مرتبه

بمرتبه بدرجه اميرالامراي رسيد و سلطان قطب الدين
را سه دختر بود نيكی بالتمش عقد بست
و دو دختر نام الدين قباچه و دو چون قطب الدين
ايک فوت شد بعد از آرام شاه در سنه ۶۰۷
بر تخت سلطنت نشست و همدرين سنه
حاکم قصبه جالور که او که نام داشت باعی شد
و در آواری مال متا و رزید سلطان بروی کشد
کشید و او را ملحق ساخت و پیشکش گرفته
باز بازگشت و همدرين ایام سلطان تاج الدين
یلدوز که باوشاه غزنوی شده بود را تمش را
چتر و رایت باوشا پس خواست و او قبول
کرد و اما بعد از چند روز چون تاج الدين یلدوز
از لشکر خوارزم شاه بمنزم شده بکرمان و
شیوردان رفته و طبع و در مملکت هندوستان
نموده نخست ولایت پنجاب را تا قصبه

چتر و امارت بادشاه ہی و خطاب سلطان
 و خط از روی روانه بند کرد و سلطان قطب
 مالاپور باستقبال او رفت و روز شنبه
 بیرون و البعد سینه بر تخت لاهور جلوس فرمود
 بجده و رویی آمد وفات وی و سینه در لاهور
 وقت چوگان بازی از اسپ خطا شده بیفتا و
 و کوه زین بر سینه اش آمده فوت شد
 مدت دولت او از فتح و ہی تا آخر عمرست
 سال و چند ماه بود از زنجمله چهار سال
 و بادشاه ہی گذارشت ذکر آرام شاه
 بن سلطان قطب الدین ریگ چون سلطان
 قطب الدین فوت شد بجائی و سی ریش
 آرام شاه بر تخت سلفت نشست
 اما بسبب عدم قابلیت هنوز یکسال نشده
 بود که ناصر الدین قاجار که او هم یکی از غلامان

سلطان امیرالدین سام بود و بطرف سند رفت
ملتان و ارجه و بیکر و غیره را متصرف شد و حاکم
خلج و رنقاله و م استقلال زوند و بعضی را بجا نیز
سرخند کشاوند بنا بران امیر اسماعیل و امیر
و او و و بی و جمیع از امر اتفاق کرده ملک شمس
الدین التمش را که بنده و و اما و و سپهر خوانده
سلطان قطب الدین ایبک بود و دران ایام
از جانب سلطان مذکور حاکم بد او ن بود و طلبیده
بر تخت و بی نشاندند و بعد از جنگ از ام شاه
کمریجی بکس جارعت ایام سلطنت یکسال شده
بود و کمر سلطان شمس الدین التمش
و او از بزرگ زرا و گان ترکان فرختائی است
و پدر او از حسله المری است ایلیم خان نام
او بود و او را تاجوی خرید کرده سلطان قطب الدین
را فروخت پس سلطان مذکور شمس الدین

چتر و امارت بادشاه ہی و خلایک سلطانی
 و خط کز او پی روانه بند کرد و سلطان قطب
 تالاهور با استقبال او رفت و روز سه شنبه
 بزرگم و ابو سعید بخت لاهور جلو کس فرمود
 بعهده و روایی آمد و فات وی و رسیده و لاهور
 وقت چوگان بازی از راسپ خطا شده بیفتاد
 و کوه زین برسیده رشت آمده فوت شد
 مدت دولت او از فتح واهی تا آخر عمرست
 سال و چند ماه بود از زنجمله چهار سال
 در بادشاهی گذارشت و کرامت شاه
 بین سلطان قطب الدین رجب چون سلطان
 تخت بدین فوت شد بجائی و می ریش
 کرامت شاه بخت سلفت نشست
 و مایه عیب عدم قابلیت هنوز یکسال نشده
 بود که تاجرانین حاجبه که او هم یکی از غلامان

اور ایبک گویند چون دانا و صاحب شجور
روز بروز ترقی دومی شد چنانچه اول بمرتبه امیر
انجوری رسید و در سنه ۵۹۰ چون سلطان شهاب
الدین انتقام از راجه اجمیر و دہلی کشید گزرا
و سمانه و دیگر ملک با و مقرر کرده سپہ سالار
ہندوستان گردید و در سنه ۵۹۰ سلطان
شهاب الدین از غزنی یک خیل سفید با و مار
خو زندی جیت قطب الدین ایبک فرستاد
و او را فرزند خود ساخت و خیر سلطان
تاج الدین را حسب کلمہ مؤخر الدین سام در نگاه آورد
و در سنه ۵۹۲ در دہلی جامع مسجد بنا کرد و در سنه
سلطان مؤخر الدین چون فوت شد و سلطان
جمو کہ سلطان غیاث الدین غوری بر تخت
سلفیت غور جلو کس کرد و سلطان قطب الدین
ایبک را کہ تا زمان ملک قطب الدین میبفتد

و دو کار و زوہ شہید ساختند سلطنت او
 از ابتدائی حکومت غزنوی تا آخر عمر سی و دو
 سال و چند ماه بود و او را یک دختر بود و بنام
 او را بر داشتند و در غزنوی رسانیدند قبر وی
 و در غزنوی است و بنام کبست و دویم شعبان،
 بوجه اخبار فارس و در غزنوی رسید و در خیره که
 برای دختر خود ساخته بود و دفن کردند و
 مرتبه عقربند نموده است و در مرتبه شکست یافت
 و دیگر کامیاب گشت و کر سلطان قلع الدین
 ایبک و او غلام شهاب الدین بود و ایبک،
 بمعنی زنگنه شکسته است چون زنگنه
 خفرا و شکسته بود و او را ایبک میگفتند که زنی
 نورخ فرشته و در غیاب اللغات نوشته،
 که ایبک بمعنی غلام است و او لفظ ترکیس چون
 سلطان مذکور او را از تاجر خریده بود و لهذا

کوه سوادک سیست و اکثر کبکریان را مسلمان ساخت
و بعد درین سنه مذکور کفار شرابخوار را که در کوهستان
در میان غزنی و پنجاب بودند و مسلمان را کشتن
عادت میداشتند بعضی را تلف و خلق و بعضی
را بقتل و سیاست مسلمان کرد و چنانچه قریب سه
چهار لک زنار واران مسلمان شدند بعد در
للهو رآمده چون خاطر اشرف شهاب الدین غوری
از ممر ختنه هندوستان فراغت یافته بتاریخ سیفونم
رجب سنه هجری از لاهور بخرنی متوجه شد چون
تاریخ دوم شعبان سنه مذکور بکنار آب نیلاب
رسید در منزلی که و یک تمام و از وفود آمد
بست نور از قوم کبکریان کفار که اکثر خویشان
و اقربان ایشان از دست لشکر سلطان
کشته شده بودند در کمین شده سلطان را
بتاریخ سیوم شعبان در سنه بست و دو

دور ۹۲۰ با زسلطان شهاب الدین و بندستان
 آمده قلعہ شہر را کہ حالاً بہ بنیان شہرت و آرزو فتح کرد
 و آن بہ بہاؤ الدین طغرل عنایت فرمود و شہر
 قلعہ گوالیار را مور ساختہ خود بداد الملک غزنوی
 رفت و بعد فتح گوالیار ملک قطب الدین ایبک را
 باراجپوتان حوالی اجپیر جنگ و فتح شدہ شکست
 فاش یافت و دور ۹۳۰ ملک قطب الدین بنو اہم
 گجرات را فتح کرد و دور ۹۹۰ قلعہ کالیچ و الجزو
 بد او آن فتح شد و ہم درین ۹۹۰ سلطان
 غیاث الدین محمد کہ باو شاہ بود و سلطان شہاب
 الدین غوری بر او روی سپاہ سالار بود و فوت
 شد و بجلکہ و میت سلطان شہاب الدین غوری
 بر تخت سلطنت نشست و دور ۹۹۰ باز
 بقصد غزنی کفار کبکراں بندستان آمد و فتح
 کرد و ولایت کبکراں از کنار آب نیلاب تا دہلی کوہ

کرد و در نواحی قصبه چند و ارا و امان و ده با ملک
قطب الدین مقدمه الحشر شد سلطان بود
سحار به نموده شکست یافت و قح اسلام شد
بعده سلطان و ربنار کس رخت به نزار ربنخانه،
را شکسته ساکن مومنان ساخت بعده ملک
بند و ستان را باز به ملک قطب الدین سپرده
نحو بخونی رفت و همدرین ایام یکی از خولیشان
راجه پتور که بهمرج نام داشت را جمیر را از سر
راجه پتور را برزور گرفته و با قطب الدین ایوب
و در مقام مخالفت شد تا قطب الدین ایوب
در ۹۱۰ شکر با جمیر کشید و بهمرج را کشت
و حاکم مسلمان را در جمیر گذاشته و رجانب
کجرات پیروالم شکر کشید و انتقام سلطان
شهاب الدین از رای بهیم و یو و ای انجا
کشید و بموجب فرمان بخونی رخت باز بدی آمد

در آنکه نه با سپهری بخوابد و نه بیدار

خوابد و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار و نه بیدار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰۰ عدد ۱۲۰۰ عدد ۱۳۰۰ عدد ۱۴۰۰ عدد ۱۵۰۰ عدد ۱۶۰۰ عدد ۱۷۰۰ عدد ۱۸۰۰ عدد ۱۹۰۰ عدد ۲۰۰۰ عدد
۲۱۰۰ عدد ۲۲۰۰ عدد ۲۳۰۰ عدد ۲۴۰۰ عدد ۲۵۰۰ عدد ۲۶۰۰ عدد ۲۷۰۰ عدد ۲۸۰۰ عدد ۲۹۰۰ عدد ۳۰۰۰ عدد
۳۱۰۰ عدد ۳۲۰۰ عدد ۳۳۰۰ عدد ۳۴۰۰ عدد ۳۵۰۰ عدد ۳۶۰۰ عدد ۳۷۰۰ عدد ۳۸۰۰ عدد ۳۹۰۰ عدد ۴۰۰۰ عدد
۴۱۰۰ عدد ۴۲۰۰ عدد ۴۳۰۰ عدد ۴۴۰۰ عدد ۴۵۰۰ عدد ۴۶۰۰ عدد ۴۷۰۰ عدد ۴۸۰۰ عدد ۴۹۰۰ عدد ۵۰۰۰ عدد
۵۱۰۰ عدد ۵۲۰۰ عدد ۵۳۰۰ عدد ۵۴۰۰ عدد ۵۵۰۰ عدد ۵۶۰۰ عدد ۵۷۰۰ عدد ۵۸۰۰ عدد ۵۹۰۰ عدد ۶۰۰۰ عدد
۶۱۰۰ عدد ۶۲۰۰ عدد ۶۳۰۰ عدد ۶۴۰۰ عدد ۶۵۰۰ عدد ۶۶۰۰ عدد ۶۷۰۰ عدد ۶۸۰۰ عدد ۶۹۰۰ عدد ۷۰۰۰ عدد
۷۱۰۰ عدد ۷۲۰۰ عدد ۷۳۰۰ عدد ۷۴۰۰ عدد ۷۵۰۰ عدد ۷۶۰۰ عدد ۷۷۰۰ عدد ۷۸۰۰ عدد ۷۹۰۰ عدد ۸۰۰۰ عدد
۸۱۰۰ عدد ۸۲۰۰ عدد ۸۳۰۰ عدد ۸۴۰۰ عدد ۸۵۰۰ عدد ۸۶۰۰ عدد ۸۷۰۰ عدد ۸۸۰۰ عدد ۸۹۰۰ عدد ۹۰۰۰ عدد
۹۱۰۰ عدد ۹۲۰۰ عدد ۹۳۰۰ عدد ۹۴۰۰ عدد ۹۵۰۰ عدد ۹۶۰۰ عدد ۹۷۰۰ عدد ۹۸۰۰ عدد ۹۹۰۰ عدد ۱۰۰۰۰ عدد

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از سوسه پیر پدر وی جنگ کرد و سوسه را رانید
و گجرات و اسی رفت پرتی راج این خبر
شنیده از پشاور و روپلی آمد و خود به تخت
و پنی نشست بعد از چند مدت سلطان
شهاب الدین غوری که معمر و الدین شام او را
میگویند به تخت مرتبه در و پنی آمده جنگ کرده
مقیم شد و تفصیل اینکه اول مرتبه امیر حسن
برادر سلطان شهاب الدین غوری چند
تن کاین صاحب جمال را گرفتند از ملک خود
به پناه راجه پرتی راج آمده و رقیبه ناگور سکونت
کرد و سلطان مذکور نیز و راجه پیغام فرستاد و
برادر خود فرستاد و راجه اباد کرد و نفرستاد
پس سلطان مذکور به لشکر بسیار برای
جنگ راجه و رسمت بکنز ار و بلیهد و چند
در موقع ساروره عمله برگزیده بیکانیر که از ناگور

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لکھنؤ کے قریب ایک گاؤں میں ایک شخص نے ایک
 آدمی کو دیکھا کہ وہ ایک گاؤں میں ایک شخص کو
 دیکھ رہا تھا۔ وہ آدمی نے کہا کہ میں ایک
 شخص کو دیکھ رہا ہوں جو ایک گاؤں میں
 ایک شخص کو دیکھ رہا تھا۔ وہ آدمی نے
 کہا کہ میں ایک شخص کو دیکھ رہا ہوں
 جو ایک گاؤں میں ایک شخص کو دیکھ رہا
 تھا۔ وہ آدمی نے کہا کہ میں ایک شخص
 کو دیکھ رہا ہوں جو ایک گاؤں میں ایک
 شخص کو دیکھ رہا تھا۔ وہ آدمی نے کہا
 کہ میں ایک شخص کو دیکھ رہا ہوں جو
 ایک گاؤں میں ایک شخص کو دیکھ رہا تھا۔

[illegible]

سید و خدیجه و زینب و فاطمه

پدر و مادر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

و برادر و خواهر و برادر و خواهر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کھنڈا ہر پیر ہر عجم و غزالی ہر کشتہ

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

بہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر ہر پیر

[illegible]

[illegible]

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله
الطاهرين
الذين هم
أركان
الدين
والعروة الوثقى
والسيد
المرسلين
والصالحين
والقانتين
والغياثين
والنصيرين
والأولياء
المحبين
والأوصياء
الطاهرين
الذين هم
أركان
الدين
والعروة الوثقى
والسيد
المرسلين
والصالحين
والقانتين
والغياثين
والنصيرين
والأولياء
المحبين
والأوصياء
الطاهرين

[illegible]

۱- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۲- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۳- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۴- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۵- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۶- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۷- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۸- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۹- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر
 ۱۰- در آن روز که از آن شهر آمدی و در آن شهر

[illegible]

[illegible]

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

د، پ، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،
 د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،



په

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،
 د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،
 د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

د، ز، ج، ب، د، ز، ش، ر، ش، د، پ، ش، ر،

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

چشمه بر عین چشمه
بر این چشمه چشمه
چشمه بر عین چشمه

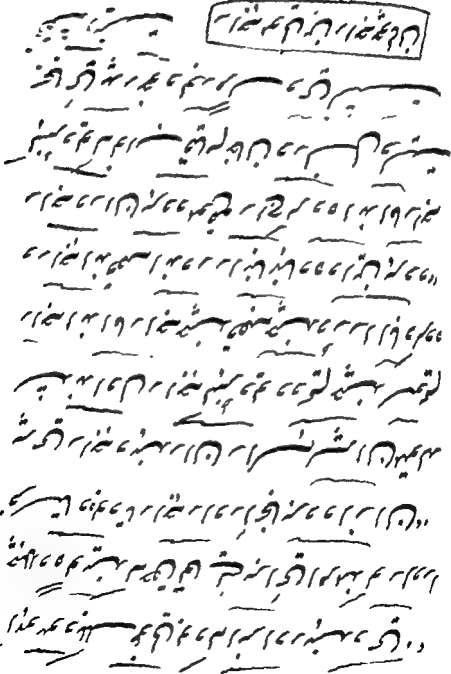
۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

ကုသိုလ်ကုသိုလ်

چهارم: خوار و خوار و خوار و خوار

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۱ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۲ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۳ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۴ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۵ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۶ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۷ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۸ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۰۹ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود
 ۱۱۰ کرم که در حق خود را در حق خود
 نیت که در حق خود را در حق خود

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وہ کہتا ہے کہ میں نے اپنے آپ کو
میں نے اپنے آپ کو

و بعد از این که در این شهر اقامت نمود و در این شهر
در این شهر اقامت نمود و در این شهر اقامت نمود

[illegible]

لے آئے جو سوئے ہوئے اور لے آئے جو سوئے ہوئے
... سپریم کورٹ کے ججوں کے لئے

[illegible]

2. ...

بجای آنکه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اینها بر سر اینها بنویسند و در هر یک
 یک بار بنویسند و در هر یک
 یک بار بنویسند و در هر یک
 یک بار بنویسند و در هر یک
 یک بار بنویسند و در هر یک
 یک بار بنویسند و در هر یک
 یک بار بنویسند و در هر یک

اینها بر سر اینها بنویسند
 و در هر یک یک بار بنویسند

اینها بر سر اینها بنویسند
 و در هر یک یک بار بنویسند

اینها بر سر اینها بنویسند
 و در هر یک یک بار بنویسند
 اینها بر سر اینها بنویسند
 و در هر یک یک بار بنویسند
 اینها بر سر اینها بنویسند
 و در هر یک یک بار بنویسند
 اینها بر سر اینها بنویسند
 و در هر یک یک بار بنویسند

၁၉၄၇ ခုနှစ်

سید محمد و زینبہ بنتہ علیہ السلام و سید محمد و زینبہ بنتہ علیہ السلام

پیرا خوار و قریہ

۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

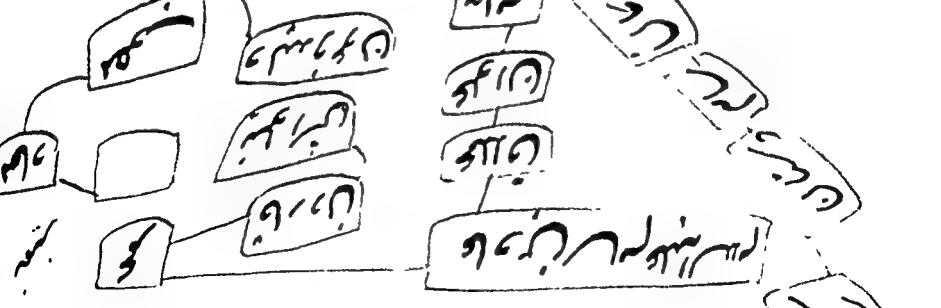
و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است



و اما چنانچه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا لم ندر ان هذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا لم ندر ان هذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا لم ندر ان هذا
الذي كنا لنهتدي لہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا لم ندر ان هذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا لم ندر ان هذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا لم ندر ان هذا
الذي كنا لنهتدي لہ





[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

[illegible]

[illegible]

3

[illegible]

[illegible]

۱- سر بر سر و سر بر سر
 ۲- سر بر سر و سر بر سر
 ۳- سر بر سر و سر بر سر
 ۴- سر بر سر و سر بر سر
 ۵- سر بر سر و سر بر سر
 ۶- سر بر سر و سر بر سر
 ۷- سر بر سر و سر بر سر
 ۸- سر بر سر و سر بر سر
 ۹- سر بر سر و سر بر سر
 ۱۰- سر بر سر و سر بر سر

[illegible]

پہلے بڑے چورے

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم
دهم و یازدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم
هفدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم

بیست و دو

بیست و سه

بیست و چهار

بیست و پنج

بیست و شش

بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده

بیست و یازدهم و بیست و دهم و بیست و نهم

بیست و هشتم و بیست و هفتم و بیست و ششم

بیست و پنجم و بیست و چهارم و بیست و سوم

بیست و دوم و بیست و یکم و بیست و نهم

بیست و هفتم و بیست و ششم و بیست و پنجم

بیست و چهارم و بیست و سوم و بیست و دوم

بیست و یکم و بیست و نهم و بیست و هفتم

بیست و ششم و بیست و پنجم و بیست و چهارم

بیست و سوم و بیست و دوم و بیست و یکم

[illegible]

۱۰۰. جسم، روح، و غیره

جاءه في سنة ١٢٠٠ هـ في سنة ١٢٠٠ هـ

وَقَدْ كُنَّا مِنْ أَفْوَاجٍ

سفر حج و عمرہ و زیارتہ

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۰۰۰ جمیع کتب و دستاویزهای موجود در این کتابخانه

مجموعہ ہندوستان کی تاریخ و تمدن

تحت به و غم شمره و در سپهر نیمه خجسته

سید و مہدی علیہ السلام و سید و سید

لے رہی تھی اس کو بھڑے، بھڑے، بھڑے، بھڑے،

۱۹۰. میرزا علی محمد خان

[illegible]

۱۰

1956

بجو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

درود بر خواجه

سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فإني أعوذ بك يا الله

من الفقر والبخل

ومن الجبن والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

ومن الفقر والبخل

[illegible]

۱۰ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۱ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۲ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۳ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۴ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۵ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۶ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۷ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۸ سپه زان خه بر آید سپه
 ۱۹ سپه زان خه بر آید سپه
 ۲۰ سپه زان خه بر آید سپه

[illegible]

دست مایوسی دارد و نتواند حال دارد و از این فغان

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a title or heading, featuring stylized calligraphy and a decorative border.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۰۰ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۱ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۲ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۳ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۴ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۵ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۶ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۷ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۸ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۰۹ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی
 ۱۱۰ خسته بر آردی و در آن سر نشستی و در آن سر نشستی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰ چیران از چهره ای که هر دو دست
 شده اند از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۱ هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۲ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۳ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۴ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۵ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۶ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۷ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۸ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۰۹ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست
 ۱۱۰ چهره ای که هر دو دست از چهره ای که هر دو دست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهارم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر و بر سر
پنجم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
ششم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
هفتم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
هشتم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
نهم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
دهم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
یازدهم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
بهار بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
چهارم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
پنجم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
ششم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
هفتم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
هشتم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
نهم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
دهم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
یازدهم بنده برتری و انوار بر سر و بر سر
بهار بنده برتری و انوار بر سر و بر سر

[illegible]

[illegible]

۱۰۰ خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۱ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۲ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۳ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۴ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۵ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۶ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۷ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۸ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۰۹ در خیره به چرخ و درخشان در
 ۱۱۰ در خیره به چرخ و درخشان در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

[illegible]

[illegible]

سورۃ البقرہ سورۃ البقرہ سورۃ البقرہ سورۃ البقرہ

۲

بسم الله الرحمن الرحيم

وہ کہتا ہے کہ وہ ایک ایسا شخص ہے جس نے

له امرينو ۲۵۰۰۰ پيسه ييزه دواړو نه شته کړي او

پہلے پڑھو اور سمجھو پھر لکھو اور غور سے پڑھو

سید محمد علی میرزا

وہی ہے جس نے ہمیں پیدا کیا ہے

تجارت، صنعت، کاشت و پرورش، کرم ریش

یہ سب کچھ بہرحال میں نے ہی کیا ہے

پیشتر تم در شیر و چشیر و سر و سر

۱۸۸۳ء بمبئی ۲۵ مارچ ۱۸۸۳ء

شیرین شاد

میرزا محمد علی خان

لے جس طرح کہ

وہاں پہنچ کر اس نے اپنے دوستوں کو دیکھا تو ان کے ہاتھ پاؤں پر لکڑی کے ٹکڑے لگے ہوئے تھے۔

عالم دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم

A simple line drawing of a landscape. It features a series of rolling hills or mountains in the background. In the foreground, a river or stream flows from the left towards the right, with a small bridge crossing it. The drawing is done in a sketchy, hand-drawn style.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱. این همه چیزها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۲. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۳. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۴. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۵. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۶. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۷. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۸. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۱۹. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش
 ۲۰. و در هر یک از اینها که در دنیا است و در آفرینش

[illegible]

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

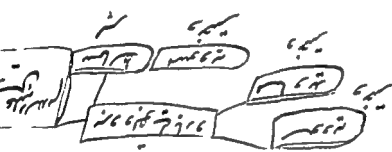
[illegible]

[illegible]

در این دنیا همه چیز در دست خداست
و هر که در دنیا چیزی را بداند
باید که از خدا بپرسد
و اگر خدا بخواهد
آن را به هر که خواهد
بخشد و اگر نخواهد
آن را به هیچ کس
نخشد و اینست
حکمت خداوند
که هر که در دنیا
چیزی را بداند
باید که از خدا
بپرسد و اگر خدا
بخواهد آن را
به هر که خواهد
بخشد و اگر نخواهد
آن را به هیچ کس
نخشد و اینست
حکمت خداوند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

قرآن مجید و تفسیر و حدیث و فقه و کلام و منطق و طب و نجوم و ریاض و
 فلسفہ و ہنر و صنعت و تجارت و معاشرت و اخلاق و تہذیب و تمدن و
 تاریخ و جغرافیہ و علوم و فنون و ہر شے جو انسان کو فائدہ دے
 یا تہذیب و تمدن کو بڑھائے اس کو علم کہتے ہیں۔



یہ سب چیزیں جو انسان کو فائدہ دے یا تہذیب و تمدن کو بڑھائے
 اس کو علم کہتے ہیں۔ علم کو دو حصوں میں تقسیم کیا جاتا ہے۔
 ایک عمومی علم اور دوسرا خصوصی علم۔ عمومی علم وہ ہے جو
 سب کو فائدہ دے اور خصوصی علم وہ ہے جو ایک خاص شعبہ میں
 فائدہ دے۔ مثلاً تاریخ و جغرافیہ عمومی علم ہے اور طب و نجوم
 خصوصی علم ہیں۔

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پہلے چھوڑ دو، پھر دیکھو

بسم الله الرحمن الرحيم

برج، در سنگ قبر سید، و در روبرو

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سید الشهدا

خود نموده و چنانچه از او سر برداشته شود

۱۹۱۹

مجلسه اول، ۱۳۰۴ هجری قمری

چند روزی که در آنجا بودم

پیشہ برائے علم و ادب

۵۶

پیشہ و مہارت

وہی ہے جو کہ

۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ غم له او بر نه لره سره سره چاره چاره
 ۱۱ د دین د امر او نهی د خدای و د هر کس د سر او پښه
 ۱۲ له ختمه ایزه و د دین د سره سره د دین د سره
 ۱۳ کسپه ایزه و د غم له سره سره د دین د سره
 ۱۴ له سره سره سره سره د دین د سره سره
 ۱۵ پښه و د غم له سره سره د دین د سره
 ۱۶ ایزه و د غم له سره سره د دین د سره
 ۱۷ د دین د سره سره د دین د سره سره
 ۱۸ د دین د سره سره د دین د سره سره
 ۱۹ د دین د سره سره د دین د سره سره
 ۲۰ د دین د سره سره د دین د سره سره

پیشتر جناب صاحبزادہ صاحبہ

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۰۷ و ۱۵۰۸

[illegible][illegible]

بنی پروردگار: تسبیح، تاج و پیراهن

۱۴۴۰ لایحه انشود و در باره یحیی و یسیر ۵۵۰ م

یہ تو کچھ بڑا عظیم الشان ہے

خبر ۱۹ - سید سید محمد بن ابی طالب (ع) در شهر مدینه

کتابخانه و موزه سینه

[illegible]

جاءهم في يوم من الأيام

بہارِ یوسفیہ، شریعتِ محمدیہ

ختمی که در این کتب است، از این است که در این کتب است.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۱ و ۱۲ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۳ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۴ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۵ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۶ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۷ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۸ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۱۹ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲
 ۲۰ سپهر برتر از همه است و خضبه ۱۱ و ۱۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

له، ارب بر سر چرخ از بروج چرخ می ریزد
 در هموار دنیا چرخ از غم و غم می ریزد
 در آید از کسب و خیر و بر سر چرخ می ریزد
 در آید از شکر و سر از کسب و خیر می ریزد
 در آید از غم و غم از کسب و خیر می ریزد
 در آید از شکر و سر از کسب و خیر می ریزد
 در آید از غم و غم از کسب و خیر می ریزد
 در آید از شکر و سر از کسب و خیر می ریزد
 در آید از غم و غم از کسب و خیر می ریزد
 در آید از شکر و سر از کسب و خیر می ریزد
 در آید از غم و غم از کسب و خیر می ریزد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قمری کندی و با بر بخت چندی از کندی کندی
 مری از با بر بخت چندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی
 قمری کندی و با بر بخت چندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی
 قمری کندی و با بر بخت چندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی
 قمری کندی و با بر بخت چندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی
 یزدان محمد از کندی کندی از کندی کندی

۱۸ خنک ۱۸ یسوع رجا بر پر کجی
 ۱۹ شریسنار لہ اچہ رجا رجا
 ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶

[illegible]

چونکه در این عالم همه را می بیند
و هر که در این عالم است می بیند

آنگاه که در این عالم می بیند
در این عالم همه را می بیند

و هر که در این عالم است می بیند
در این عالم همه را می بیند

آنگاه که در این عالم می بیند
در این عالم همه را می بیند

و هر که در این عالم است می بیند
در این عالم همه را می بیند

آنگاه که در این عالم می بیند
در این عالم همه را می بیند

و هر که در این عالم است می بیند
در این عالم همه را می بیند

آنگاه که در این عالم می بیند
در این عالم همه را می بیند

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

له ١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

١٢٠٠ جعبه چاشنی

۱۳۳۱ هجری قمری
 در روز پنجشنبه
 در شهر کابل
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۰
 در طبقه اول
 در سمت راست
 در دیوار شمالی
 در ارتفاع ۲ متر
 در فاصله ۵ متر
 در عمق ۳ متر
 در عرض ۱ متر
 در طول ۲ متر
 در مساحت ۲ متر مربع
 در حجم ۶ متر مکعب
 در وزن ۱۲۰۰ کیلوگرم
 در قیمت ۱۲۰۰۰۰۰ ریال
 در تاریخ ۱۳۳۱/۱۰/۱۰
 در امضاء
 در مهر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
وعلى أئمة الهدى من بعدي
صلواتك وسلاماتك وبركاتك
تكون لهم ولجميع المسلمين
آمين

[illegible]

